

۲۷۱
کتابخانه عسکری
(درا)

قد دخل في نونية لافل الضعف
عبد الرحيم بن المرحوم علي بن
في حرم ۱۲۷۰
المرقم

۸۸ - ۵
کتابخانه عسکری
لایزر

تاریخ
۱۲۸۲

۸۵۸ - ۱

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب مجموعه استعجاب در شرح شیخ احمد احصائی
مؤلف: سید معراج احمد سید محمد رستمی
موضوع: تاریخ

۱۱۵۹



شماره ثبت کتاب

۷۸۱۷
۱۱۵۹

۱۵۴۸۹

خطی « فهرست شده »
۱۰۱۵۹

بنا برت و در رکعت نماز که از روی نیت و مقام بر نه ملک کیمی بر میان نه شانه
و بگوید برو و تحقیق آفریننده ای تعالی ترا در هر روز صد مرتبه می گویند
کسی که قصه گفته خانه بگوید اینست و است و درست بگرداند از راه ای تعالی
مقام آبا پس بمان و صفت بقان و شیده ان و صلیان و سید و شیده ان شیده اینها
و سبب است از برای کسی که از او میگویند چرا اینکه قطع علقه نماید با سعادین خود
بر سینه او صفت حق حق در او همیشه رانده روزی که از برای سفر نه شیده
در پیش صلیان و سید و شیده ان و صلیان و سید و شیده ان که در هر روز صد مرتبه
در نطقه سفر خود و بنای بگوید بقیس و اتفاق نماید بصل یعنی آنکه بسیار پاک
مال نماید و هر اف بیزنه و بنای نودن تر شده که نطقه نودن در هر روز
فرموده در راه آنکه که چه بود در نیت اجری از برای او که هر روز صد مرتبه
چه چهر است بر در زمین در ج فرموده بگوید که م و فرموده این طبع
حضرت صادق علیه السلام روایت که هر کس که در هر روز صد مرتبه از صوفی

هر روز صد مرتبه از صوفی که در راه آنکه که در هر روز صد مرتبه از صوفی
ج فرموده این طبع که هر کس که در هر روز صد مرتبه از صوفی
این در رکعت بهترین قیام تعالی است برای هر که در هر روز صد مرتبه از صوفی
بعد از این در رکعت اللهم انی استودعک نفسی و اهلی و مالی و
ذرتی و عتباتی و آخرتی و امانتی و خاتم علی سر میگویند و در
خدا می نماید هر که بر ال کند چنانکه صفتش پس در هر روز صد مرتبه از صوفی
سفر خود از صفتش پس بسته در هر خانه خود و بخانه سوره فاتحه الكتاب و آیه
الکافی در پیش می خواند و ستمی که توبه او میکرد و در میان است چه چیز
میخواند و بخانه حکمت فرج را که آن لا اله الا الله اعلم الکرم است و آیه
پس از آنکه در رب العالین پس که اللهم کن لی جوار امن کل جبار
من کل جبار و عیند من کل شیطان و صم سم بیکر بسم الله خلعت
و بسم الله خرجت فی سبیل الله اللهم انی اقدم ین بدی

بنا

وعجلني ومعاذ الله في سفرى هذا كثر وسبته اللهم
انث المستعان على الامور كلها وانت الصاحب في السفر
والخليفة في السفر اللهم هون علينا سفرنا واطولنا الاكل
وسيرنا فيها بطاعتك طاعة رسولك اللهم اصلح لنا طهرنا
وبارك لنا فيما رزقنا وفساد عذاب النار اللهم اني اعوذ بك
من وعشاء السفر وكابسه المنقلب وسوء المنظر في الاهل والمال
والولد اللهم انت عضدي وناصري بك احل وبلك اسير اللهم
اني استلكت في سفرى هذا السرور والعمل بما يرضيك عني اللهم
افضع عني بعده ومشقتي واصحبي فير واخلفني في اهلي بخير
لا حول ولا قوة الا بالله اللهم اني عبدك وهذه جالامك والوجه
وجعلك السفر اليك وقد اطلعت على ما لم يطلع عليه احد خلقك
فاجعل سفرى هذا كفارة لما قبله من نوني وكن غوثي عليه الكف

واصحبني

وعشرة ومشقتي وسعني من القول والعمل رضاك فامنا اننا بك
وبك ولك بين نيت بينة كرمه يكرم سبته بيت الحرام وشعر عظام
ناامة بجاوهم عمره قمع وجمع اهلي تمنع الرزق راى وجه ربك انما غيرة
اللهه بغير دن رود وحت اكلت اكله بسوى ايش بسلامت بر كرد ودر دن
رود وهدارت از دست اكله حشيش برادره شور وچون في خور ادرار
كه از روى كرمه بسير الله الرحمن الرحيم الله والله اكبر سرور
مرد رفت بر رمله خو غمزه الحمد لله الذي هدانا لهذا لا كنا له لاسلام ومن
علينا الحمد والمنة سبحان الذي سخر لنا هذا وما كنا له مقرين
وانا الى ربنا المنقلبون الحمد لله رب العالمين اللهم انت
الحامل على الظن والمستعان على الامر اللهم بلغنا ما
يبلغ المحسن بلوغ يبلغ الى مغفرتك ورضوانك اللهم
لا طبر الا طبرك ولا خير الا خيرك ولا حافظ غيرك ولا

که بدین آیه پیوسته اند و این آیه را نیز در کتب معتبره کمال شرف و بزرگواری
و پیوسته پس حالت بوده و در بعضی بهترین حج کنندگان آنها همیشه در پیشانی
لباس و شارب گرفته و غرضی چند دارد از آنکه موارس و بدن نموده باشند مگر
غرضی تعالی که حفظ کسبه بسوی خود فرغانه غرضی است که ای بسوی من
پیشانی و غبار آلوده از هر راه و جری از هر دره که دوش بدست گیرم
بر آنکه آنرا بر من آید و از او است نیز اینکه سوار شود بر راهی که تحمل
مکراته معذور بوده باشد از برای منی بر او افتد و بسبب اینکه پیشانی حج
کننده از دانه بر راهی که او در زیر بار کثرت چهار شتری شود و نه دیگر
و تپیده که غایت او چهار در رسم بود و طواف نموده بر راهی که آنکه نظر
کننده بر دامن بسوی او فرموده و از آنکه به از غرض است حج خود را از او است
که پیاده راه رود و قدرت و این افضل است و افضل است در غایت نمودن
به به که از برای غرضی تعالی که آنکه پیاده روی من فایده داشته باشد چندی را که

مهر

از فضل است از او و من را در است که در آنجا پیاده چندی خود را در او وقت او
کنند و آنکه فرود آید در بر او و شبانه و در آنکه در رکعت نماز کند و در منزل
در وقت نزول و در وقت رخصت و مگر به در نزدش به نمودن منزل
و فری اللهم رب السماء و ما اظلت و رب الارضین و ما
اغطت و رب الیواح و ما ذریت و رب الالهة و ما
جوت عرفنا نحن هذه الفرقة و جنر اهلها و اعذنا
من شرها و شر اهلها انک علی کل شیء قدير و بوده به
در اتفاق و توطی و خط و بوده به عرض خواه در آنچه از غرضی است و بوده به
آورد و از حوادث و اینها از علما و قبول گردیدن حج است و به به از غرضی است
در هر کس که سکناش و چه غرض و عبادت است پس هر که در از برای
این حضور آنکه این غرض نیز است از برای سفر آخرت و منکر شود بسبب
و صیبتش قبل از سفر و جمع شدن پیشانی ایشان را بر وصیت او و بوده به

مشرف شدن بر ملاقات فدای قیام و منتهی زرد و بسبب تنبیه زرد و در حلاله
 چنانچه چو بنیاد و در عرض ملک نشاندن بقصر نمودن در زرد و در حلاله انکه این
 سفر است که نه برشته چنانچه بسوی او در سفر آخرت و میرض ملک نشاند
 بلکه بهلاکت یقین افتادن در صورت بقصر او در نوشته آخرت از اعمال
 و ترهات او بسوی فدای قیام که خلاص کنند و در انکه است شغل از ملاقات
 و اوقات و منتهی که شود بسبب دولت و شکر که خود در زردش به بودن جهان
 امور و طبعه در بار ابوال کثیره هر کس که تمام شدن نوشته او و صرف
 نمودن در حلاله خود آن حتی انکه می باشد شخصی و بقصر غرق در عمل از نهالت و شکر
 در زرد می کند جمع شکره خدای تعالی ای ملک که سر و پای آخرت و بهای کارهای
 و هر که است حال انکه بسبب اعمال و بقصر بسبب بقدرت خدای کریمه و بهانه
 و خود را پست بر نه غرض بهانه و همچنین در هر وقت خدای تعالی را امتنه که شود تا آخر
 اعمال و بعضی از اینها در خاتمه پان و نه که در این کتاب و در بعضی از اینها

قاعده است با این خبر ثابت نه که هر بسوی آخرت که در نوشته و از ضلالت
 آله و منموده در نوشته که راوه ع کمی بسوی که کرد ان قبله خود را
 از برای فدای قیام از هر چیزی که او را مشغول سازد از یاد خدا و چه کرد و او را
 و خدا یعنی خدای که در حال احرام بنزد از لباس حج و میگرداند پس قبله خود را
 از برای فدای قیام که کرد ان بقصر کن که امر خود را بسوی خدای خود و
 ترک نماید و در جمع حرکات و سکنت خود و در زرد برای فدای قیام
 و حکم او و بقدرت او و ترک کن نماید و در آخرت را و بیرون آید از حقوق
 و بقدرت که لازم باشد نه ترا و آنها در زرد و در حلاله خود کن و همچنین آنها را
 رها کند و وقت خود و جوان خود و مال خود کن از خوف بیکه بسا و نه
 اینها بر تو دشمن و ببال که یکدیگر را و غایب خوشنودی خدا را و آنها را غایب بر تو
 خدا میگرداند فدای قیام از هر چیزی که او را مشغول سازد از یاد خدا و چه کرد و او را
 اصراری را و خدای دانه تپری که انکه فدای خود و جل غایب خوشنودی خدا را و آنها را

آینه سفر روی مثل آینه شدن کسی که همیشه بازگشت نهشته باشد و دیگران را می بیند
 در وقت خوراک یا در آن خود و سرعات و غفلت کن و قهقهه و صدای می خندد
 که در اینها ضایعاتی باشد چنانچه در بعضی عیبت غاشتهای پنهان در او آید و آنچه را که
 که در جیب و لارنه بر تو از ادب و تحمل اسوری که ملائیم طبع نهاده و صبر کردن
 و ستر نمودن و هرگاه که سخاوته و بذل نمودن ترش و الهه دام غیبطی
 عدل و میانه ها که در هر است پس بشوی بآب و به که خالص از برای
 ضد آینه کنان خود را در پیشان بر خوصه و صف و خضوع احوال
 کردن بر خف و هر شئی را که مانع گردد از نزد رضای تعالی و هر مسکود
 از طاعت او و نهی که کدو حال آنکه از آن قصه کنی اجابت صفت خالصه
 پاکیزه را از برای رضای تعالی در حال دعوت خفا آنکه چندان در نزد معبود
 الوبقی و ثابت و آسوده ای هم و طواف کن بقلب خود با ملائکه در
 حال عیش و در وقت طواف کردن به بن خفت بپایین در حال کعبه هر دو کن

یعنی بگریز بختی از زوایا پس نفس خود و بری شود و در وقت خود در آن
 آرزو غفلت و لغزشهای خود را بسبب بیرون رفتن یعنی در نماز کن
 چیزی را که جلالت باشد از برای تو دوستی او پیش و عتراف تا کمالی
 در عرفات و تازنه کن عهده خود را به رضای تعالی بپیکار و تقرب جو
 بسوی خدا و بستر از او در شعر و بلند کردن روح خود را بسوی ملائکه
 اعی و در صعد نمودن خود بر جبل شمع و در کج کن قربان خود را بر سطح عفو
 ببر از نزد و در سج نمودن و در آن از شهادت نفس نه پستی و دانست
 و بی خود را در وقت رسی حرات و زائل کردن غیر طبع هر چه
 خود را بسبب زائل نمودن هر چه خود داخل شود و آن رضای تعالی و در پناه
 و در ستر او و در غفلت او از تائب نمودن مرادات خود بسبب
 و غفلت در حرم و در خانه که به پناه داخل شدنت در کعبه خود به
 پیچیدن بر خط حجاب و معرفت جلال و شایسته هر دو است و اگر در آن

در اینست که رضی بنی بخت خداوند و وضع بنی از برای عزت او
 و ترک کنایه ای بجا از بسط اف و دروغ و صاف ناز که در آن
 نفس خود و باطل خود را از برای ملاقات نمودن او در روز قیامت
 حال ملاقات نمودن با او نزد ملک نمودن در صف و بایش در قیامت
 و دیدن ضایع تر از روز مرده و ثابت بنی بر شرط و جویان
 که او خودی در بنیت که مراد از شرط و امور است که در هر یک از آن
 در حدیث شریفش را به آینه شده بود و همچنین ثابت بنی بوجاه نمودن
 عهد خود و آنگاه که خودی که بر درگاه رخ و لازم کرد و این آینه
 از برای او تا بر روز قیامت و به آنکه جانب حق است از حق خود و جوی را
 بر مردمان و انصاف خود و از اینجهت که خود را بجز در قول خود
 فرموده و لله علی الناس حج البیت چه آنچه بقیس است
 مگر از برای آنکه استعانت بینه مردمان در حج نمودن بر بوی خود

برای آنکه عمر شدن و در قیامت و در روز قیامت و در روز قیامت
 از اول آنها تا آخر آنها و آن شروع بنیایم در اینست که شریعت بنی
 بدینست که حج سه نوع است حج تمتع و حج قرآن و حج افراد
 حج تمتع و هر یک بر یک منزل او در راه و به از یک مقدار هر یک
 به شریعت و آن در قسم میبرد و هر یک شسته و در یک سید و هر یک
 برده و به آنکه میگویند تا یک مقدار هر یک شسته و میل نموده و به
 و فرق در میان حج تمتع و آن در قسم میبرد است که در حج تمتع
 مقدم است بر حج در عکرة تمتع طواف است و بیت و در این قسم
 عمره و حج است و در عکرة آنها طواف است و بیت و این قسم
 نیز تمتع از یک نوع است و به زیاده و طواف حج قبل از فردوسی
 عرفه و در آن عکرة حج تمتع و فرق در بین حج قرآن و حج افراد
 به آنکه در احکام مذکور که تا غیر عمره و حج از تقدیم طواف حج بر عرفه

حج تمتع

در عرفه و بیست طواف است در عرفه تا عرفه از این قسم بوده
 است عقد احرام افزاد حضرت بنیسه در قرآن شش مرتبه است
 اینکه عقد احرام نایه بنیسه و برانند قربانی پس بانه افعال **عمره**
 بهشت احرام و بنیسه و پیشین در عباد احرام و طواف کنان که
 نماز طواف وسیع را پس صفاد شده و تفسیر افعال عمره فرا جمع است
 با طواف است و بعد از تفسیر در رکعت آن طواف افعال حج کجس
 انواع آن نزد پیشه احرام و بنیسه و پیشین عباد احرام و توقف
 بعرفه و منته نمودن در مشعر و توقف در اود در می عمره عقبه و حج
 و سرزایش و تفسیر نمودن که معنی از آنکه هر کردن نماز و حج است
 و طواف حج در رکعت او در می طواف است و در رکعت او
 و پیشین در می در شب و در روز و در می که میانی تشریف بود
 باشد در می جرات نشد و باز در آنجا نخله در کن می باشد احرام

افعال احرام

بنیسه در حج و عمره و طواف زیاده و طواف است و در می در حج و عمره
 و توقف بعرفه و توقف بمشعر و تربت افعال میانی که در مشعر
 مشعر است و سراد برکن در اینجا چیزی است که باطل شود حج ترک او عذر
 نه شود اگر آنکه ترک و توقف بعرفه و مشعر بوده باشد پس باطل میشود حج و اگر چه
 سهوا ترک بشوند و بر ترک غیر ارکان باطلان رخ نمیده و اگر چه عذر بوده
 باشد **مقاله اول** در افعال عمره منع است و در آن چند فصل است **فصل**
اول در احرام و توابع دست احرام عبارت از اینها نمودن خوراک
 نمودن امور مخصوصه بنیسه تا اینکه بجا آورد و فعل را که عیث حلال شدن
 این امور بود و بنیسه در دوی تقضی فضل کلل خواهر آیه و اما اگر که
 ترک آنها بود بشود پس معنی از آنها چیزی است که باشد که مردوزن هر چه
 ترک نمایند و آنهاست نزد پیشین **اول** صید صحرا که حلال است
 و در می کنند و از اینان بوده باشد بحسب طبیعت و نوع خود و شش

بنیسه

از عوام گوشت خیر چینی شیر در دبا و دگر گوش و سر سمار و دوش
 و خا پرشت پس صید نمودن اموره کوره حرام است همچنان اکل نمودن
 و دنج کردن در راه نایب و در بر روی آفتابش و فزونی بخت میانه
 کهنه خف و حرم بفسه با شتر صید نمودن و غیره ارد و اینه سبب شود
 اینه عادت کند غیر از او و صطیای و اینه چار پی او جنایت کند در این
 راه رفتن یا در حق استادن بسیر یا با اینه نصب شبکه یا با اینه
 بطریق عاریت بوده باشد **از محرمات** اهرام زن پیشه پس جاع
 نمودن و لبس و نقیشتی عقد کردن و عوام است **نیم** طیب که بر
 بدن است چه بوییدن و چه بدماغ کشیدن و غیر اینها حتی بطریق
 خوردن و چشم کشیدن در رنگ نمودن و مراد بطیب چریت که خفورا
 بان و بنفشه کشند **چهارم** کشیدن یا بر بختیم **نیم** روغن نالین بر آ
 مطم اگر چه خیرش طیب نباشد **ششم** خون پریدن و درون **هفتم** چمن

چمن **هشتم** زایل نمودن موهنم بریدن بشار و گیاهی که رویه باشند
 در حرم مکر از خمر که گیاهی است معروف و حرج و دبا و دگر و در خان
 میوه و آنچه در ملک شش رویه باشد **نهم** دروغ است **دوازدهم**
 قسم یا نمودن **از دهم** و **سیزدهم** خاتم در انشت نمودن و حنا
 استعمال نمودن از برای زینت اما این امر از برای سنت شرعی
 عیسی هزار و دوازده روز زینت و سنت قصه است **چهاردهم** کجوف
 قرار دادن اهل در حال استیبار و عدم ضرورت **پانزدهم** کشش
 جانوران حبس است **شانزدهم** نظر نمودن در آینه است و بعضی از این
 امور چنانچه گفته که ترک آنها مخصوص است برادران و او کشیدن
 جامه و خمر است و اگر چه کم باشد بوی که نموده میان و در حکم خمر است
 کتمه که زدن و در خلخال یا چیزی اصل کردن **از دهم** و غیر اینها
 و چیزی که احاطه نماید بر بدن بدون خیاط مثل جامه های غیره و غیره

برخلاف آنکه نسبت به مثل ساینده و مانده آن نه در سایه محل راه رفتن
سایه عبور نمودن و پوشیدن سرست اگر چه بطریقی سر فرو بردن
در آب بوده باشد پوشیدن ظاهره هم است چنانچه چک و غیره و بعضی
پوشیدن ظاهره هم را بر زنان نیز حرام دانسته اند لیکن اقرب است
که مخصوص است بحکم او مردان و بعضی ازین امور جزایه هستند و ترک
آنها مخصوص است بزنان و آن پوشیدن روست که گفته شد که پوشیدن
سر موقوف است بر او پس حرام پوشیدن نقاب و مانده آن
و جایز است پوشیدن آنرا لیکن سر را از کسنة مقفله عبور از عینیکه بصورت
ایشان نرسد و همچنین حرام است بر زن پوشیدن زیور یا یک عادت
پوشیدن آنها نه فقط آن زیور یا یک عادت پوشیدن آنها
و نه نه فقط زیور یا یک عادت پوشیدن آنها لیکن اگر عود
آنها بر رواج حرام است و حشامیکه ذکر ریه و انوشیه از آنها هر چه

درین امور مذکور که مثل سر دست کردن پوشیدن سر که در اقرب است بین
و طیفه مردان و طیفه زنان و شرط پوشیدن در حقه احرام واقع
است از این موضوع معینه که رسول خدا صلی الله علیه و آله تعین فرموده اند
پس کجاست شجره از برای اهل مدینه است و از برای کسیکه عبور کند از آنجا
و حقه از برای اهل مصر است اگر مرد در کسنة نجف و عید از برای
اهل مدینه است و قرن از برای اهل طائف و عقیق از برای اهل
عراق و عقیق عبارت است از سلسله و ذوات عرق پس اینها و
افضل و ادنی عقیق اول است و یک که فستق مثل اول و کبر از
این موضوع بوده باشد پس احرام می بیند و از منزل خود هرگاه که شتر
عبور کند از جای که یکی از این موضوعات که در کسنة احرام بیند
در وضعی که عاری کی از این موضوعات باشد و عید از برای
مطافه بوده باشد و نیست خرقه و عیشبار از آن سینه

در این موضع از برای احوال جمع قرآن و حج آنست که در احوال عمره متنع
به او عمره مفرده است هرگاه که از نه عمره مفرده بر این موضع مردمان
و هرگاه در مکه بوده باشد پس در آن ایام از برای عمره مفرده نیز در یک مرتبه
مکانها بجزرم نیست این احوال بنده از برای عمره مفرده و موضع احوال
جمع متنع در حال شهادت و فضل مواضع است و مسجد و فضل مسجد
مقام است یا نیز نادان و شرط است نیز در قوع احوال و نیز عمره
مفرده در ماههای مخصوص که آن ثواب و ثواب القعه و در آنجا است
در مسجد است پس از احوال وافر است موی سر از اول ای القعه و
مسجد است که است در نزد بقال و نیز مسجد است تطیف کامل که با او
در نزد احوال بر این ایام موی نیز فضل و در مبر ترشید و فضل
از ترشید و نوره که است و هرگاه از زمانه که میخواهد احوال است
غایب تا زمانیکه نوره که از نوره در نوره که نشسته است و نوره که از

جدا آید کسی نماز و الا تا که در دو وجهین ~~نماز~~ و از ائمه
غیر مستحب غسل کردن پیش از احوام و کفایت غسل نمودن در
هر وقت روز از برای روز احوام و در هر وقت شب برای شب
احوام هرگاه خوابیده باشد سر زنند یا اکل نماید یا طیب بکار برند
بنابر سه چهارم اگر چه حرام است بر عزم پس اگر یک یا زاینجا بعل آید غسل را
ایضا دهنده و هرگاه غسل مستحب باشد بنیم کنده و هرگاه تبرئه در سقوط
بودن آب در میقات بجا آورد غسل را در اوقات ~~مستحب~~
نسبت بمیقات پس از این موقت است بجهت پوشیده در جاه احوام
و می آید پانجاه احوام پس بجا می آید در نماز احوام و ادان
رکعت است چهار رکعت در رکعت پس بجا می آید در نماز صلاه
اگر دو باشد و افضل فیضه ظهر است و الا قضا کنه فیضه رات
غسل احوام چنین میکند که غسل احوام بجا می آید در نماز است

بودش قربة الاله و نیت نماز احرام چنین نمیکند که در رکعت از نماز احرام
 بجای آوردن از برای سنت بودن آنها قربة الاله و سزاوارست نیت
 کردن در هر یک از این جهات و حقه پوشیدن حجاب احرام و اگر نیت
 درین هر مقام شرط نیست در صحت احرام لیکن ثواب این هر عمل
 موقوف است بر نیت پس نیت میکند که میگویم از بر خود حجاب و حقه را
 از برای واجب بودنش قربة الاله و می پوشم حجاب احرام را از برای
 واجب بودنش قربة الاله و نیت احرام از برای عمره تمتع همین است
 که احرام می بندم عمره تمتع بهای مربوط کج سلاسه و میگویم تلبیه را
 چهار گانه را از برای بسط این احرام از جهت واجب بودن جمع آنها قربة
 الاله و مقارن سکران به این نیت تلبیه او آن این است لَبَّيْكَ
اللّٰهُمَّ لَبَّيْكَ لَبَّيْكَ إِنَّ الْحَمْدَ وَالنِّعْمَةَ وَالْمُلْكَ لَكَ
لَا شَرِيكَ لَكَ لَبَّيْكَ چون نیت عبارت از قصد سبوی معین

که مضاف

که مضاف است به صاف مذکور و لهذا باید مضاف بشاید معنی این الفاظ
 مذکور را تا اینکه تواند آغاف را از قصد نماید پس معنی احرام می بندم است
 که خود را با عیازم نمودم بر ترک امور مذکور و نیت از این که آن
 صیغه است از آیه و می عمره بحسب لغت زیاده است و در شرع
 زیارت نیست البته است اداء حال مخصوصه در کفایت حینه بر این مقرر
 شرعی پس عمره عبارت است از این مجموع و بعد عمره احرام از شد از حج
 به معنی که احرام بسط می نماید که از برای حج باشد و بشود که از برای عمره
 بوده باشد و چون قصد در احرام عمره علقن گرفت پس در نیت حج
 و سزاوارست جمع بهای مربوط کج است که این عمره با آنکه مربوط است
 بحج بر عید که با هر یک عبادت می باشد در این عمره بعد از فارغ شدن
 از هر چه است از جهت بودن ترک امور مذکور تا زمانیکه مشغول در
 شغل عالنج پس در سنی تمتع بهای معتبرست مقدم بودن عمره بر حج

پس در وقت این فیه عمره مخدومه چنانکه لازم نیست کعبه حج بوده باشد
و نه قبل از حج و بقیده اسلامی و معنی خوب اصل شرح است پروان
عمره مستمع بهای که وجوب و بند و شبهه نذر بوده باشد و بقیده خوب
بودن چنانچه که شاره است بسوی اینکه این فعل و دعوتش بر خود و حبست
نه استجاب پروان میرد و عمره مستمع بهای منتهی به این است
شاره است بسوی غایب این فعل که با دعوت کرده شود و ایتعا را
از قربت بسوی ایتعا سرافقت از ادوات و نزول بسوی اضافی
ادوات و قربت بکنان و زمانه چه او منزه است از این و اسرار و هرگاه
در وقت هر مقامی تمنا کند بهین قدر و فعل فلان را بجا می آورم از بار
خدا ایتعا را حبست یعنی تمنا شدن بوجوب و در بیان آوردن قربت از
مرکز و معبر است در تپه تپان بودن بابت مثل کثرت الایام نسبت
به نسبت ناز و چنان معبر است از تپه تپای چهارگاه به طریقی که در فصل

کفش آنها بطریقیکه موالات خدمت نشود و اعراب آنها بر وجهی که مستحکم است
و معنی است یک نیست که اجابت و فرمان بردار است ترا بعد از فرمان بر
یا اخلاصی است بعد از اخلاصی یا بی استیاد است بر طاعت و بعد از طاعت
استیاد و معنی اللهم یا الله است و جایز است کسر تیره آن و بخشش
و اول تبر است و در ریشه است در ریشه است یک است جواب است یا
که در قول ضایع است که در آن در آن سبب کجایه فرمودیم ای ایتم
نموده در میان مردمان کجای که از درون در آن حضرت بادی که تپس
تشریف برنده و نه از فرموده کجای که از درون و در کثرت یک است
مالیه ن داغ اهل جلیت است چه ایشان بودند که تشریف میکردند
بنمای خود را به خدا ایتعا را در وقت لبیک گفتن از برای حج و در
شدن لبیک و ادواتش قلب است بر اینکه روی آورد و بر عمل گفت
و تپان نمای اخلاص را که شایسته روی آورد و بطریق عبادتی است و از آن

از برای خدای تعالی نه تر از رکعات و سجدهات و نه تر از غیر آنها
و سجدت بسیار گفتن این تسبیح و ده تسبیح که در هر نماز این تسبیح
که گویند تسبیح فی المعارج تسبیح به معنی رودنه بر رکعات
که بسیار میفرمودند این را در از تسبیح می تسبیح نیست تسبیح فی عباد
الحی از السلام تسبیح تسبیح غفار الذنوب
تسبیح تسبیح اهل التلبیس تسبیح تسبیح فی الجلاله
و الاکرام تسبیح تسبیح بنده فی المعاد البک تسبیح
تسبیح تسبیح و تسبیح البک تسبیح تسبیح
مرهوباً و مرغوباً البک تسبیح تسبیح له الحق تسبیح
تسبیح فی الثغراء و الفضل الحسن الجمل تسبیح تسبیح
کشاف الکرب العظام تسبیح تسبیح عبدک و ابن
عبدک تسبیح تسبیح العرب البک محمد و آل محمد

تسبیح

بسم

تسبیح تسبیح با کرم تسبیح تسبیح الغفره تسبیح بها
الی الحق تسبیح و شرط است در هر جامه احرام این که از جنسی باشد
که جمع است نماز و زاد از برای مردان در حال احتیاط پس در عزیمت احرام
بیش در جامه نجس و نه حریر محض و نه جلیقه یا کول الحکم و نه جامه رفیق و نه ضرر
نمودن سازد و نمک کردن آن که ازین جامه را در واکبر و الله ان
و کبر را این سخن که بر پشت نه هر دو شانه خورای یک بر این وجه است بهم
بیش نمک نرود آ و جایز است ز نایب بر جامه در صورت حاجت و
همچنین جایز است بل غودن آنجا بغیر آنجا لیکن تسبیح طواف در
جامه های اول و غیر تسبیح است اینکه بوده باشند از جنس سفید و کمره
سخت آنجا و اگر چه چرم شده باشند و کرده است که غیر سفید باشند
و بایه داشت که حقیقت احرام پیشد پس اگر هر که با اتفاق الله
خال احرام حلیه بوده باشد احرام به بند و بهمان حال به غسل مردان

صلوة احرام و هرگاه بقیاس مسجد شجره بوده باشد احرام بنه در خارج مسجد
یا آنکه احرام بنه در خود مسجد در حال عبور از مسجد یا این بودن از پیش
نمودن مسجد مستحب است و در این میان هرگاه پیش از جاهای گوناگون
نمودن در وقت نیت احرام پس چون احرام بابت بکنند از هر جهت اگر گویا
و مستحب است نیز اینکه نیت در میان هر چه ای خود قرار دهد و بعد از آنکه خود را
لطیف فقه در پیش فرج خود را برگرداند و پیش از آن احرام بنه و
هرگاه ترک کند جایز احرام را بکشد آنکه احرام در حال حیض فاسد است
بجای آنکه اگر مستعذر باشد مراجعت بسوی قیاس پس احرام بنه در هر
که مکانت دارد اگر از اقرب مکانها بسوی حرم باشد و هرگاه قبل از وقت طواف
حیض منقطع شود حکم وضع حرکت و آلتا حیرانه از طواف و غیره را آنکه
پاک شود از حیض یا آنکه وقت حیض گردد و از برای تسکین کردن آن
وقت منقطع شود و او را هر چند پیش از آنکه نیت است بسوی حج افراد و بارز

نیت عدد از آنکه خارج شده برود بسوی عرفه بهمان احرام اول خود پس
فراغ از جمع عمره مفوده بکار آورد و این سقط است فرض آنکه متع
برده باشد و همچنین عدد مکینه در صورت نیت وقت هرگاه عاری شود
حیض و بارز احرام و قبل از آنکه طواف نموده باشد چهار شرط دیگر که حیض
عاری شود و بارز آنکه بعد از چهار شرط طواف نموده باشد عدد مکینه
سعی را بجا آورد و تمام کند عمره را و تا حیرانه از طواف و بارز طواف و صلوة
طواف را تا آنکه حاصل شود **فصل ثانی** در طواف است و آن
جاست از حرکت هر چه در محل خانه مکینه را و آنکه شرفا بر نحو لغوی
شرعی از برای اقرب جستن بکنند و از برای مقصد است مستحب و واجب است
و اقامه صدقات مستحب است و در نزد و داخل زمین بحرم و داخل شدن
بحرم است و باید بسوی بر سر نه و به دست گرفتن غلین خود در حال نیت
بسی که چنانکه برای خودتی باشد آنجا که او فرموده از او صبر کند

وخواهد نوشت از برای او صد هزار حسنه بنا خواهد نمود و از برای او صد هزار
درجه در داد خواهد کرد این دعا را برای او صد هزار مرتبه چست بر دایت کرد پس
این را با بن بقیه از صد و بیست و یک مرتبه و عا و ز ز و خ و ش و
بحریم و چون اراده دخول نماید مستحب است نیز که غسل نماید در وضو
مستحب است با طهارت و سجده و است بر زمین یا بر خاکی و وضو
نموده که حدیث حدیث شود تا آنکه داخل کند مسجد و مستحب است
غسل نشستن از برای دخول مسجد احرام پس داخل شود مسجد احرام را پای برهنه
با خضوع و خشوع از باب بنی شیبه و او در از او باب السلام است
و واقف میگردد و در نزد باب میگردد السلام عليك ايها
النبي و مرحمة الله و برکاته و الله و ما شاء
الله و السلام على انبياء الله و رسله و السلام على
رسول الله و السلام على اهل بيته خلیل الله و الحمد لله

العالمین پس بلند میگردد دستهای خود را در وی بخوراند و هر چه خوراند
میگرداند و میگردد اللهم انی استلک فی صفای هذا فی
اول مناسکی ان یقبل ثوبی و ان یجاوز عن خطیئتی
و یضع عن ذری الحمد لله الذی بلغنی منہ الحرام
اللهم انی اشهدک ان هذا بیتک الحرام الذی جعلته
مأبدا للناس و امنا مبارکا و هدی للعالمین اللهم
انی عبدک و البذلک و البیت بیک حبیب
اطلب رحمک فاقم طاعتک و طبع الامرک را
بقدرک استلک مسئلة الفیض الیک الخائف
من عقوبتک اللهم افتح لی ابواب رحمک و اغفر لی
بطاعتک و مرضاتک و احفظنی بحفظ الایمان
ما یقیننی جلیت و جعلک الحمد لله الذی جعلنی من

مفاتی

وفدوم و زواره و جعلی بمن بعم مساجده و جعلی بمن
بنا جبر الله انی عبدك و زائرک و فی بینک
و علی کل ثانی حق لمن زاره و انا و انت جن مانی
و اکرم من و فاستلک بالله بارحمن یا ناک الله
لا اله الا انت وحدک لا شریک لک و یا ناک احد
احد لم یلد و لم یولد و لم یکن لکم کفر احد و لکم محمد
عبدک و رسولک یا جواد یا ماجد یا حنان یا
منان یا اکرم استلک ان یجعل تخفک یا ای من
ربنا ربنا یا ناک فکاک و فی فی النار پس بکبر الله
فکاک و فی فی النار زارته و سب و اسع علی
رمزک الحلال و ادعنی شی شیطا طین الجن و
الانس و شرقه العرب العجم پس بید و بکایت فکایت

چون نزدیک کردیم بحجر الشکر و با لایر در دستهای خوراد و هر ضا
لا اله الا الله و الله اکبر کبیر و صلوات بر رسول الله و السلام
علیهم پس دست بکبر بحجر الشکر و بید و بکایت فکایت
شماره کندی دست خود بوسی بحجر الشکر و پس بکبر الله انی او من
بوعبدک و او فی بعدک اللهم امانی اذ بها و میثاق
نهادنم لشهدای بالموا فاه الله تم بصدیقک یا ناک
و علی ستر بینک استهدان لا اله الا الله وحدک یا ناک
لروان محمد عبده و رسول الله و کفرش
بالحبیب و الطاعون و باللائن و العزی و عباده
الشیطان و عباده کل ندیدعی من و فی الله و
و جابت پس بستم است شر الطی بستم مقدمه بر طاف و شر الطی
بستم مقدمه بر طاف انا شر الطی مقدمه پس بستم استهدان

از حد است و اگر چه به تخم بود باشد با تعدد طهارت باشد بشرط
 نباشد این طهارت در طواف سجد و بابر اوقی اگر چه حال
 وضو نیست باشد در او بطل طهارت شرط است در صلوٰه طواف
 سطفا چه واجب چه مندوب **در** زایل نمودن نجاست است
 از جای بدن بطریقیکه معتبر است در صلوٰه **در** ستر خوردن است
 بخوی که معتبر است در صلوٰه بحسب طواف کسبه پس ستر در
 طواف مختلف نیست بحد بر دوزن **در** خسته است در مردان
 با قدرت و اما شرائط مقارنت پس معتبر است **اول** نیت است
 معتبر است مقارن بودن او با حرکت بر وجهی که اول خبر از بدن
 محاذی اقل جنبه حجر بوده باشد بخوی که بگذرد بر جمیع حجر بحسب
 خود در ملافاظ نیز که نیت بشرط نباشد مگر در شدن به
 پس مخفف گردیدن بکعبه نیت قرار دادن است بر وجهی چه

ابتداء و اگر چه اول اول باشد و کیفیت نیت است که در ظاهر
 بگذرانند در طواف میکنیم به نیت هفت گره طواف غره است به نیت
 به از برای اجب بر دوش گرفته الیه و به بهین قصر تا باشد
 آخر طواف به نیت مقارن باشد با اول حرکت خوف طواف
 با آن کسی که بر داشته طواف را **در** قرار دادن است در هر چه
 و قرار دادن مقام در جانب است و اگر چه تقدیری بوده باشد
 با معنی که چون در جای که طواف کند ملاقات با مقام نداشته باشد
 تقدیر نماید ملاقات را بهمان قدر مافی که در میان است مقام
 پس قطع از طواف خود را در میان این مسافت **در** خروج از
 است به جمیع من پس من و ایستادن بکعبه در حال را نیت
 بکعبه ایستادن اگر اراده نماید پس کردن اما اینکه داخل شود و نیت
 بفضا نیت از پاس است و مراد پاس است آنچیزی است از نیت

که بجز غیر در خارج نیست نه است **پنجم** سوالات چهار شرط است
 از شرط شوط یعنی در پادقاع صفی چهار شوط بخوی که در عرف
 گویند که یعنی نمود درین این شوطها اما در غیر چهار شوط جابر است
 یعنی از جهت ضرورت با فرض جهت ادا فرضیه یا فله که سید
 فوت او را از برای دخل شدن نیست **ششم** و غیر نمودن جبر است در طواف
 پس اگر طواف نایه درین جبر یا آنکه راه رود در بالای او را در کاف
 نیست و جهت خارج شدن از ضرورتی از مکان مجاور کج
 اجماعاً **هفتم** نمودن طواف است در شرط تابع با آنچه استند انموده
 با و معنی قرار دادن اول جزء جبر الا سوره احمادی اول جزء بدن خود
 از برای آنکه زیاده بر هفت شوط حاصل نکند و یا آنکه کمتر از هفت شوط
 نشود چه زیاده و غیره در طواف موجب بطلان طواف میکرد و اگر
 بعد از آنکه تمام بود باشد حتی که اگر ضبط عدد و شرط نمود باشد

یا آنکه شش کند در آنکه آیا هفت شوط متحقق شده باشد چه در نزد
 رکعی باشد که حجر در او است یا بنی بنو زبیه باشد یا آنکه شش
 کند در زیاده پیش از رسیدن بر کن در همه این صورتها طواف باطل خواهد
 گردید و هرگاه هفت کند در زیاده و حال آنکه در نزد رکعی بود باشد
 قطع نماید و صحیح خواهد بود و طواف هرگاه هفت کند بعد از فراغ اشغال
 کند مطلقاً خواه هفت در زیاده کند یا در غیره و هرگاه طواف سجد
 بوده باشد بنای شک را بر اقل کند و در سجدات طواف سجد
 نمودن بسوی طواف است در صحن داخل شدن مسجد زیرا که طواف
 مسجد است این مسجد است هرگاه در صحن داخل شدن صدقه عین
 و شرف انچه باشد و تبرک فوت او را هرگاه شمول شود بطواف
 جهت مقدم دارد و بوسیله جبر و یا لیدن شک است کج
 آنقدر ازین که ممکن است کج بر مسیح نماید پس آنجا است و همه آنها

مسجبت در اجتهاد طواف و در هر شوط و هرگاه متعذر باشد برسد
 و مسعودن پس بخت خود مسعی بدست خود را بوسه و اگر متعذر
 باشد اشاره نماید بخت بسوی حج و نیز از شجاعت طواف نمودن
 جمیع ارکان و رسیدن آنهاست خصوصاً کن عراده و بماند بکعبه
 قائل شده اند بوجوب مسعی و نیز مسجبت نزد کثیری
 به جهت اگر چه کمال بشود و مسجبت در پیشش بمسجبت او و در غیر
 درست کفایت کنی بماند و پیش نمودن و سها بر او و در پیش
 شکم در وجه آن و شستن کنایه خود بفضیل و نزد او و طبع نمودن
 آنرا زش آنها و دعا خواندن در نزد او باین دعا اقلهم البیت
بیتك والعبد عبدك وهذا مقام العائذ بك من
النار و در نزد او مسکن ارکان و پیشش بمسجبت او و حفظ نماید
 موضع سیدان خور تا آنکه عود نماید از برای تمام طواف بهمان موضع

این دعا را در هر شوط و در هرگاه متعذر باشد برسد
 و مسعودن پس بخت خود مسعی بدست خود را بوسه و اگر متعذر
 باشد اشاره نماید بخت بسوی حج و نیز از شجاعت طواف نمودن
 جمیع ارکان و رسیدن آنهاست خصوصاً کن عراده و بماند بکعبه
 قائل شده اند بوجوب مسعی و نیز مسجبت نزد کثیری
 به جهت اگر چه کمال بشود و مسجبت در پیشش بمسجبت او و در غیر
 درست کفایت کنی بماند و پیش نمودن و سها بر او و در پیش
 شکم در وجه آن و شستن کنایه خود بفضیل و نزد او و طبع نمودن
 آنرا زش آنها و دعا خواندن در نزد او باین دعا اقلهم البیت
بیتك والعبد عبدك وهذا مقام العائذ بك من
النار و در نزد او مسکن ارکان و پیشش بمسجبت او و حفظ نماید
 موضع سیدان خور تا آنکه عود نماید از برای تمام طواف بهمان موضع

زیاد و بفرقه بگوید در حال طواف اللهم انی استلک بابکم
 الذی یبشی بر علی طلل الماء کما یبشی بر علی حدید
 الارض و استلک بابکم الذی یبشی بر علی عرشک و
 استلک بابکم الذی یبشی بر اقدام ملائکتک و
 استلک بابکم الذی یبشی بر عینک لیسوی من جانب
 الطور فاسجبت لیسوی علیک محبت منی و استلک
 بابکم الذی یبشی بر لحدکم ما تقدم من غیر ما
 تاحز و امننت علیکم نعمتک ان یفعل بک کذا و کذا پس
 خطاب خود را در نماید و بگوید اللهم انی ففیر و استلک
 خائف مسجبت فلا تبدل اسمی و لا یفیر جمیع پس
 فارغ گردد و در طواف باید بتمام اربعین و هر رکعت نماز
 طواف یکبار آورد و در عقب مقام یا در یک از جهات جانب او و نیست چنان

و هو حي لا يموت بعد الجحيم وهو على كل شيء قدير
لا اله الا الله وحده وحده لا شريك له
عبدوه و هم في الاحزاب حده فله الملك وله الحمد
وحده اللهم بارك في الموت وفيما بعد الموت
اللهم اني اعوذ بك من ظلمة القبر و حشره اللهم
اعطني تحت عرشك يوم لا ظل الا ظلك
استودع الله الرحمن الذي لا يضيع ودايعه
ديني و نفسي و اهلي و امانتي **سعي** نيت نودن استبان
نبح که سعی میکنم هفت شوط از برای عمره متمتع بها بر سلامیه هر چه بترتبه
الانته و پایه نیت مقارن صفا بوده باشد باین نحو که متصل شده
باشد بپای خجور از عقب بصفا یا آنکه در بلا صفا بوده باشد و همچنین با
حرکتی مقارن نیت واقع سازد در طریق که سر و دست و بدن و غیره

حرکت نماید باین مقصد نسبت بهین باینکه حرکت نماید بقصد مقصود
و باید درین نیت استمرار نماید تا با حوسنی و تمسکیند حرکت خجور ابروده
و اگر چه رسیدن گشتان قدم بوده باشد هرگاه داخل شده شود چنانچه
خواهد نمود نماید متصل روانه عقب قدمهای خجور ابروده و گشتان
قدمها را بصفا و این نیز مجزی است اگر صعود نماید و بهین در سر و دست
شوط را بکامی آورد در از صفا ابروده یک شوط است و از سر و دست بصفا شوط
دیگر است و هفت شوط را بعمل آورد و چون زیاده و نقصان پس اگر زیاده باشد
عند اجل خواهد بود سعی او در هرگاه نسبتاً زیاد کند قطع میکند و هرگاه
نقص بود پس بعد نمود نماید از برای تمام دو و با هرگاه غرض خود را
سده نماید بکبر و تحمل نمیکرد و نسبت بچیزی که جلسته آن مقصود است
بررسی بود تمام آن دو حسب یک آوردن سعی در روزی که طواف
بجا آورد پس اگر تاخیر اندازد سعی خواهد بود پس سعی یک است و او را طواف

سواست در مثل طواف **دعا** مستحبات و اینست که کسی غایب یا دیده
 نباشد و بگوید یا کون قلب و قارطه هر یک که قطع نماید بر او
 ضرورت و هر دو نمودن از برای مردان در پهن مناره و کوه و طیار
 و هر که در انحراف غایب هر دو را بر آورد و قهقری یعنی براه رفتن است
 عقب قدم اول غایب هر دو را و اما کسی که شروع نموده در شوط نماز و بگوید
 کسی غایب بود در حرکت و هر چهار پای خود را بشروط آنکه اذیت نشود
 یا مدی بگوید بسم الله یا الله و صلی الله علی محمد و آله اللهم
 اغفر وارحم و تجا و زعمنا علم انک انت الاعز الاعلی
فصل دوم در تقصیر است و آن عبارت از بریدن نمودن ستمی موهاست
 و سبب آن حلال بیکر و دو خط است احرام عمره متمتع بها تا عمره مفرد
 پس تمام محرمات حلال نمیزد و مکروه است نمودن بعد از تقصیر
 رکعت نماز و دو جهات تقصیر نیست مقدار فعل است این که تقصیر

اینست که کسی غایب باشد و بگوید یا کون قلب و قارطه هر یک که قطع نماید بر او ضرورت و هر دو نمودن از برای مردان در پهن مناره و کوه و طیار و هر که در انحراف غایب هر دو را بر آورد و قهقری یعنی براه رفتن است عقب قدم اول غایب هر دو را و اما کسی که شروع نموده در شوط نماز و بگوید کسی غایب بود در حرکت و هر چهار پای خود را بشروط آنکه اذیت نشود یا مدی بگوید بسم الله یا الله و صلی الله علی محمد و آله اللهم اغفر وارحم و تجا و زعمنا علم انک انت الاعز الاعلی

واقع می سازند از برای مردان رفتن از احرام عمره متمتع بها سبب واجب
 قریه الله و بکلام این نیست یا میماند تا آخر تقصیر و از دم زدن تقصیر
 آله معینی بلکه جاریست پس در نوزده و کندن و چیدن بعد از آن غیر
 اینها و نیست فتنه در میان سویی سر و غیره و بجز مرتبت بریدن سر
 در عمره متمتع بها لیکن در مفرد و حج مرتبت و مکان تقصیر مکنت و
 مستحب است بودن در حال تقصیر بر برده و ائمه نمودن در تقصیر مقدم
 و اخذ نمودن مو از راس اطراف بایستی باشد و چیدن همه یا خند و پشه
 کردن مجرم کمر از تقصیر در ترک جامه و خنده آنکه مستحب است در جامه
 حج و همچنین مستحب است از برای اهل که شپش بدن مجرم در ترک لباس
 و خنده در تمام سر و سم **مقاله ثانیه** در افعال حج است و در اول تقصیر
اول در احرام است و کیفیت او در دو جهات و حرکات است این که نیست
 لیکن در اینها نیست میکند احرام حج را و کیفیت نیست نیست که احرام

اینست که کسی غایب باشد و بگوید یا کون قلب و قارطه هر یک که قطع نماید بر او ضرورت و هر دو نمودن از برای مردان در پهن مناره و کوه و طیار و هر که در انحراف غایب هر دو را بر آورد و قهقری یعنی براه رفتن است عقب قدم اول غایب هر دو را و اما کسی که شروع نموده در شوط نماز و بگوید کسی غایب بود در حرکت و هر چهار پای خود را بشروط آنکه اذیت نشود یا مدی بگوید بسم الله یا الله و صلی الله علی محمد و آله اللهم اغفر وارحم و تجا و زعمنا علم انک انت الاعز الاعلی

پنج تن سعادتی و یکویم غیبه را در هر کانه را از برای سستی این احرام
 واجب قریبه الیه پس مقارن می سازد و این نیت لبیک اللهم
 لبیک آخره را و گفته شد که قتل احرام حج مکه است و فضل
 مسجد است و فضل مسجد مقام و زیره و دان است و فضل از نماز روز
 هشتم است بعد از روز اول و عقیده از ظهر عصری که واقع شده باشد و بعد
 نماز سجدتی احرام که گفته شد و سجدت بلنه غرض صورت سجدت در موضع احرام
 اگر بوده باشد یا نه و اگر کرده بوده باشد بلنه نماید صورت خود را بپای
 در وقتی که بر جگر اندازد استراحت برای توجه به عرفات مخصوص از زمانه
 مشرف کرد و بر ابط و بویه در نزد متوجه گردیدن و اللهم ایاک
 ادعوا و ایاک ادعونی و بلغنی اهلی و اهل علی علی و علی
 رسید یعنی بویه اللهم هذه معنی و هی ما مضت بهر علینا
 من المناسک فاسئلك ان تمن علی بما مضت بهر علی

این دعا را در روز عرفات
 بعد از نماز سجدت
 در وقت که بر جگر
 اندازد استراحت
 برای توجه به عرفات
 مخصوص از زمانه
 مشرف کرد و بر ابط
 و بویه در نزد
 متوجه گردیدن

انبیاءك و فی فضلك و محبت بر روز آرد و در روزی ششم
 و بیستم است که بخندد و در روزی نهم آن که آفتاب طلوع نماید
 چون از سنی توجه نماید بر روی عرفات بگوید اللهم لبیک فصدت
 و ایاک اعثدت و وجهک اردت اسئلك ان تبارک
 لی فی رحلتی و ان تقصی لی حاجتی و ان تجعلی بمن یبارک
 الیوم من هوا فضل منی و مستمر ایست بویه بطریق سجدت
 تا اینکه برسد به عرفه **فصل** در توقف به عرفه است و آن توقف عبارت
 از بودن بهر فضل روز اول آفتاب تا غروب آن روز و در نهم غری که اول
 که در نزد واقع شدن روز اول است مقارن نیت بوده باشد و بعد از تحقق
 روز اول نیت چنانکه که توقف بنمایم در عرفه از برای حج تمتع سعادتی
 واجب قریبه الیه باده ماندن بکلمه این نیت تا با خود توقف در کن

این دعا را در روز عرفات
 بعد از نماز سجدت
 در وقت که بر جگر
 اندازد استراحت
 برای توجه به عرفات
 مخصوص از زمانه
 مشرف کرد و بر ابط
 و بویه در نزد
 متوجه گردیدن

مستای توقف نمودن در اوست بجز زینت دگر بطریق عبور نمودن باشد
 و غیر مستحق اجر غیر زکونی است و قد عرفه پس این چهار است که ثوبه و غنمه
 و ذی الجوار در آن بوده باشد و مستحبات و قوف غل نمودن پیش
 از زوال است و جمع نمودن شب شکیه با اوست و قطع نمودن علاقه با اوست
 که منع گشته اند از زوال با اوست و در وقت جمع نمودن نیز غنمه
 و غنمه در اول وقت پیدا شدن و اقامه و در وقت بودن در دهنه
 سمت چپ که نزدیک بودن بدین و با پای استادن بجز از فراغ غنمه
 با قدرت و در بقیه بودن و حضرت قلب و پسر کفش الله اکبر و
الحمد لله لا اله الا الله و سبحان الله و بحمده شاکوید
 خداوند تعالی آن نوعیکه او سزاوار است و پناه بردن بکدام تعالی از شر
 چه او عریض است بر اینند **فصل** که در این وقت شریف استغفار

نمودن بر قلب و لسان و فکر و ادب و آن نحو نمودن و در هر روز و یا هر روز
 بصورت یک که گنسنده بر آوردن و دعا کردن از برای برادران
 مؤمن و خود و اقارب و اهل غیر از دعا که به وظایف هر روز در زیر آسمان
 که آنکه مضطر گردید به در همه اوقات و قوف مشغول بعبودیت
 و استغفار و در غنمه از آن نمودن بلکه بوجوب قایل گردید و نه دعا
 ما ثواب بسیار و عظم آن دعا و غنمه است که مردی است از خجاست
 احمین علیه السلام و حضرت امام زین العابدین علیه السلام و خواندن و یا به از اول
 سوره بقره و توحید سه مرتبه و آیه الکرسی و آیه بقره که در آخر است
 او ش آن برکت الهی است آخرش الحسین و مغفرت و حضرت علی
 کفش و در تعالی نعمتهای او بقبضیل و عمل خیر بسیار آوردن آید
 تواند و ترک سخنهای هجو و نه نمودن **فصل** که در وقت شریف استغفار

در روز دهم

و چون غروب غایت آفتاب در روز عرفه پس فاصله روانه شود بسوی مسجد الحرام
 و جواب بیکند دو قارور در حال روانه شدن این استغفار را بخواند
اللهم لا تجعله آخر العهد من هذا الموقف و ادر فيه
ابدًا ما ابقيته و اقلبني اليوم مقلًا منجيا مستجابا
لي مرحوما ضوئك مغفورا لي بافضل ما يقبل به الو
احد من وفدك عليك و اعطني افضل ما اعطيت
احدا منهم من الجن و البركة و الرضوان و المغفرة و
بارك لي فيما ارجع اليه من اهل و مال و قلیل
كثير و بارك لهم في ذلك يسار ياربهم اللهم اغثني
 و قبلي من النار و چون رسیده بشهر و اجابت بر او بودن
 در شهر باطلوع صبح و نیت چنین کند که توقف بینمایم در شهر الحرام

صوفی

از برای

از برای حج تمتع اهلاى و جبرته الاله و حد مشعر من فاین
 تا بکلیان و تا وادی حمیر شده و مستحب زنده شدن این شب
 بعبادت از برای آنکه در ایام آن بسته بماند و درین شب از طهارت
 صورتی از زمین پس صبح شده و اجابت بودن در آن باطلوع
 آفتاب و نیت چنین کند در وقت تحقق شدن طلوع صبح که توقف
 میکنم در شهر الحرام از برای حج تمتع اهلاى و جبرته الاله و بای
 بکیم این نیت بماند تا باخرو توقف که طلوع نماید این اجابت
 در توقف بفرقه مشعر در صورتی است تا باضطرار پس نیت
 منتهای توقف بفرقه در شب هم و منتهای توقف در مشعر در این
 شب نیز در پائین طلوع آفتاب و زوال او در روز غمه و در آن حج نیت
 با در آن هر دو توقف اختیار می کند از دو اختیار یکی در مشعر

در شهر الحرام از برای
 حج تمتع اهلاى و جبرته
 الاله و حد مشعر من فاین

از دراک بشود و دراکم و دوقضضطاری کی از دره ضطاری بخاری
و کینه کی ضطاری شها و در بحرین بدون ضطاری شعرها قولا
که خال از قوه نیست این بحرین بدون استیاری و در ضطاری
بر ضطاری جیشیاری ضطاری شعرها در قی است که
ترک استیاری عدا از بزه باشد چنانکه که نشد در سبب است خوله
اینده در شعر اللهم هذه جمع فاجمع لی بیضا مع الحسن
اللهم لا تؤیسی من الحسن الذي سئلک ان تجع
لی فی قلبی ثم اطلب الیک ان تفرقی ما عرفنا و لیک
فی منزلی هذا و ان یغنی مع الشر و یریز اللهم رب
المشکر احم فلت رقی فی النار و اوسع علی من
وزلک الحلال و اده راعی شر فستغفر لی و الا لیس

اللهم انت خير مطلوب لیه و خیر مدعو و خیر مستو
و لكل و اقد جائزه فاجعل جائزتی فی موطنی هذا
ان یغنی عشتی و تقبل معذرتی و ان تجاوزنی
خطیئتی ثم اجعل الثقی من الذین ازاد یوم
اقاب طوع غم و روانه شود بسوی من بسکینه و وقار و حال الیک
مشعل شبه برضه ای حکما و بستانغفار و به دعا و بمنش میگرد
هر دله نمودن و دادی شتر از برای پادیه و کاره و هرگاه که من
نمایه هر دله را به اراده بمانی که بر کرد و بود و می شود هر دله نایه
دیده از من منبر است و بکده رسید و شبه خا که در هر یک
و کبریه و حال هر دله اللهم اعلی و اقد انونی
واجب عوکی و اعلی و اقد انونی
بر چند سکنه ی بیره در شعر از برای ری برات بقدر بقدر

و اگر از برای احتیاط نماید از معاش و چربند با کینت و مستحبت که
 ابلق و در روز سمره در چیده از زمین یعنی نشسته از چری و لفظه از پشته
 و همچنین است و بعد سرانگشت دیگر کس نشسته شده باشد **نفل**
چهارم در نازل شدن بنی است در یوم الحز که روز عید است از برای می
 جمر عقبه و پنج قرآن و در رسیدن سواد آوردن این اعمال
 زینت است پس اگر این سه عمل را در می نعلکس ترتیب مذکور بعد از
 گناهکار خواهد بود و لیکن محرم است و چون رسید یعنی پس ابدانایه
 بر می جمر عقبه و آن جمره است که واقع است بر صفا و از برای می است
 در جانب که و حد دیگر دای محرم است و معتبر است در سیزدهای
 می باشد یعنی شنبه و حرمی غیر مسجدی شنبه یعنی که از حرم جمره
 باشند لیکن نه از مسجد حرم معتبر است بگردن یعنی که از سکر زک
 که به ناز می جمره شده باشند و باید ستمای می حرمی معنی این است

از برای احتیاط

سکر

سکر نه است بعل آید و باید بفعل فوج کنند به پس هرگاه بعد از
 می تحقیق شود و حرمی نیست و باید به است بشهر می شود و به
 اعضا دو و هر است در می نیست بگویند آخر نیست معارف اول
 بوده باشد و چنان نیست که می این جمره مخصوص میگردد به سکر نه
 از برای حج تمتع است و اگر در جمره قرآن است و باید یکم این
 باغ ماند تا بخور می ظاهر است که او را و متعریف شدن عدد
 کمال نیست نه ائمه و هر است در نیت و وقت می پس طلوع
 افتاب است تا غروب و نیت است میکنه هرگاه فوت شود در روز
 عید و صدر مقدم دارد و بر او دو وقت نشاء و نیز نهون می رود
 که نشاء و نیز نهون می باید آینه و مستحبت در شصت و چهار
 رفتن از برای می و همچنین مستحبت در می جمره عقبه است یعنی
 نمودن و تعادل که میان جمره عقبه و در بودن از جمره بعد رده

ذراع تا به پنج ذراع در می نمودن پس کوه که وضع غایب سکندریه را بر این
 انشت اینهم دست است و دفع کند در اینها من سبانه و در صورت
 تقاض نمودن هر یکی از اینها پیش این کیفیت مقدم در روانه شدن
 این کیفیت را از برای هر دو نفر در این شش ماهه و خوب چنانکه قوی باشد
در آن وقت هر یک از اینها بگوید اللهم احسن عینی الشيطان
اللهم بضد فاعلم انک علی سنن نبیک ص اللهم
اجعل حجای و راو عملی مقبولاً و سعیا مشکوراً
 و دنیا مغفورا و در هر یک از اینها در روزی هر هفته کسی
 حج تمتع بیاورد و اگر چه فرض او قرآن را فراموش کرده باشد و در هر یک
 بودن قربان از خیر شتر و گاو دو کوفته بزرگتر است که حجری است
 و شتر است که در فصل شده باشد در سال ششم و از کوفته بزرگتر
 است که در فصل شده باشد در سال هفتم و کفایت در کوفته آنکه هفتاد

تا صد و شصت باشد و در هر یک از اینها که نام الفقه باشد پس حجری است که در هر یک
 حوریه و خوش و پاکیزه و آنچه که شایع در اینها کشته شده و آن
 جویند کوشش او بریده شده باشد یا بعضی از کوشش او بریده شده
 باشد و همچنین حجری است جویند که بریده و در کشته شده و حجری است
 آن جویند که بدون کوشش شایع در اینها حلقه بوده باشد و در هر یک
 نیز در قربان که در و کفایت او سپیده بوده باشد و کفایت در سپیده شش
 کفایت ظنی که از بجزیه بهر سه یا بجز در این شش نفر که عارف بر اینها
 باشد و هرگاه که بجز در اینها خلاف مظلون باشد و حجری است
 هرگاه که بجز در اینها و قبل از اینها ظاهر شود که نطفه او خطا بوده و حجری است
 و هرگاه که بجز در اینها را و یا بقیه است و در بسیار بقیه است و انقضای عا
 تا آنکه قربان عریضه بنیاست و در پنج یا نه در روزی که بجز در اینها
 شود و کفایت قربان در روزی که بجز در اینها کفایت یا در روزی که بجز در اینها

و قربانی نماید و هرگاه غرض باشد از قیمت روز به برادر و بهل قربانی
 سه روز متوال در روزی آنچه در وقت روز در وقت سکه برگردد و بوسی
 اهل خود کسی که می رود و بوسی اهل خود خود نماید و بقیه روز را در روز
 برادر و بقیه روز که نشسته و قدری از زمان که در آن نکل بود رسیدن
 اهل خود مستحب است اناش بودن در شتر و گاو و دوز و بودن در غیر آنها
 و مستحب است در قربانی اینکه در عرفه حاضر گردانیده شده باشد و گفت
 قول ملک در حضور بر گرفته و همچنین مستحب است فرجه بودن از زبان زبان
 مقدار که واجب بود و مستحب است اینکه خود مباشر فرج و سخن کرد و اگر
 خوب توان بعد از آن روز کوه را داد اناش گرفته و دست خود را با دست
 نایب قرار داده نایب فرج یا سخن نماید و مستحب است خدن انداختن
 در وقت فرج یا سخن و حجت و صحی للذی فطر السموات
 و الارض حنیفا مسلما و ما انا من المشرکین ان صلوات

و ذکی و محبای و ممانی للهدی العالمین لا شریک له و
 بذلک امرت و انا من المسلمین اللهم منك و لك
 بسم الله و الله اکبر اللهم تعبت لعی و اجبت فیت بن
 خود کسب یا سخن میکنم این قربانی سو در جمیع تمتع سلامی و در جبهه قربانی
 و مستحب است معارف بودن نیت با اول فعل و همچنین در جبهه است بکلم
 نیت با بودن تا آخر فرج یا سخن و در جبهه است فتمت غدن قربانی
 است نیت یا را سخن اکل نماید یا نیت روزی از نیت را و نیت را باید
 گردانده از برای برادران مؤمن خود و نیت دیگر صدها گردانده و فرجای
 مؤمنین و تربیت در اکل به به صدها نیت و نیت در هر سه است
 بین خود که اکل میکنم از قربانی جمیع تمتع است در جبهه قربانی الی الله و
 به به چنین نیت کند به به یکدیگر نیت قربانی جمیع تمتع سلامی و
 قربانی الی الله پس از قربانی و در جبهه ترشیدن سر یا به کردن مؤمنین

بخوی که گذشت و متعین است بر زن و خونی که بعد از آن مردی با خونی
 و جریست نیست پن که سر بر شام با یقین می نماید برای مردن
 رفتن از احرام جمع تمتع اسلامی واجب قریه الاله و جریست متعانه
 نیست با دل فعل با نه مانع بکلم نیست تا آخر فعل است بر یقین
 بودن و متعانه نمودن بر شیدن موی پیش از زنا نیست و بعد از آن
 گفتن کسی که سر خودی ترشده و خواندن یا الله یا الله اعطینی
 بكل شعرة فخر ابوم الفیثمه مردن زود از منی آنگاه مردی هر
 عقیقه و نوح و حلق و یقین را با ای آنگاه و هرگاه مردن رفته باشد
 مردن آنگاه این عمل ادا شود خسته باشد بر سیکر و دوز برای غیری
 و آنگاه زواج است و هرگاه متعانه شود با یقین قریه
 بعد از آن آنگاه در خیزه و نهایت اوج نماید چنانکه گذشت و در
 هرگاه که است سر خود را ترشیده موی سر خود را بکشد و ده که گذشت

و من نماید متعانه آنگاه مردن می رود و وقت او گذشته باشد بر شیدن موی
 و باید قضا نماید در سال آیه و بسبب ترشیدن سر با یقین نمودن
 حلال می شود جمع محرمات احرام مکر طهر و نسوان و صید و پس از این
 حلال می شود و طهر بسی در این صفا و سرده و بعد از طواف زیارت
 و حلال می شود نسوان بسبب طواف است بعد از اعمال منی و
 طواف زیارت و ادا و توقف حلال شدن صیدی است که به
 احرام حرام شده بود بر طواف است فصل پنجم در غوغودن
 بسوی کسی که است از برای طواف و سعی و هفت است این عمل گفت
 اینها و جهات و منتهیات آنها همان نحو است که گذشت نیست
 که طواف می کنیم هفت شوط از جمع تمتع اسلامی و جریست آله
 و هر وقت نماز است تمتع اسلامی یا می آید قریه الاله می
 می کنیم هفت شوط از جمع تمتع اسلامی و جریست آله طواف

اینها و جهات و منتهیات آنها همان نحو است که گذشت نیست

حج تمتع سلامی بکافی آورم ادا در هر مرتبه **الحمد لله** و سجدت واجب است و واقع
 این اعمال سه گانه در روز غدیه و اگر در غدیه واقع نشد روز دوازدهم
 بجای آورد و چیزی از آن پیش از روز دوازدهم در حال حیات هر دو گنای
 لیکن اگر در حالت بر تقدیر عدم حواله زنانه خواهد بود لیکن علمای
 جمیع واقع خواهند شد و بیرون میرود وقت علمای سکه نه بنام ج
 شدن دینی الحاحا و در جهت تربیت دین اعمال چنانکه ذکر
 شد و طواف است و جهت بر جمع چه قدر بر بر تهارت زمان
 باشد و چه نباشد مانند شخصی که از حال توانایی در رفته و زن و غیر
 اینها و ترک طواف است و ستم میکرد و حرام بودن است **فصل**
ششم در عویسوی نیست از برای ماندن در آن در شبای لایم تشریق
 که نیز در هم و در از هم و سیزدهم بوده باشد و در عیالات در روزهای
 و جهت پستویه در شبای لایم تشریق و جای نیست کسی

در هر روز یک بار

در حال احرام هر سید است و چهار پنج باشد ترک پستویه در شب سیم که
 اینک آن شخص بدینی بوده است و ثابت در غنیه باشد پس واجب خواهد بود
 افضل پستویه است در شب سیم در کسی که برادری خود باشد و غیر
 واجب بر تفرق نمودن دینی است در شب نصف آن و هرگاه در غیر شب
 پستویه نماید پس در عویسوی شبی که کسب کند کفاره بدهد مگر آنکه پستویه
 نماید در رکعه آنکه مشغول بوده باشد بعبادت و جهت پستویه در تمام
 مگر آنکه مضطر گردد و عویسوی بعبادت مانند شاول غزون غذا و
 آسمان آب و خواست که بر باد آورد و جهت در پستویه نیست
 در وقت متحقق شدن غروب این کوزه میگذرانم این شب اگر
 از برای حج تمتع سلامی و جهت قربت **الحمد لله** و جهت با بودن
 بکم نیست تا بخود و جهت رقی عیالات سه گانه در هر روزی
 که در جهت پستویه شب آن در شبی هر یک از عیالات به وقت سیکر است

و باید رمی این ترتیب باشد ابتدا نماید با دله بعد وسطی هر چه
 عقبه پس اگر بعکس ترتیب مکرر رمی نماید و نماید رمی اینو عکس
 ترتیب ببل آید این نحو که رمی هر دو وسطی و هر دو عقبه را واقع سازد
 هرگاه اول هر دو عقبه و بعد رمی وسطی پس می داند نموده باشد و این
 قبالت با فروض خلاف ترتیب و در صورت سنان و همچنین
 ترتیب حاصل شود و بر می چهار سنگ بر نه هر یک از جهات ترتیب
 مکرر یا بر می چهار عدد و در هر عدد دله در می تمام عدد و در هر عدد یک
 پس درین صورت کامل گرداند ناقص اما در صورت عدم چنانست
 پس باید در عدد کامل گرداند رمی هر عدد را و اعاده نماید رمی
 هر دو وسطی و هر دو عقبه را و همچنین است هرگاه رمی هر دو نموده باشد
 بعد چهار عدد و در می کامل نموده باشد تا نشانه را یعنی در صورت عدم
 کامل گرداند ناقص و بعد اعاده نماید رمی هر دو نموده باشد و در هر عدد

رمی

بنت

بنت چیزی تا کامل نمودن ناقص و هرگاه رمی نماید کمتر از چهار سنگ از
 در اول و وسطی باطل است اگر کردید با بعد او مطلقا چه عدد آورده باشد
 این ناقص چه سه و چه چهار و زردی هر یک باشد و اما نخوری ناقص
 پس از نیز باطل است چنانرا وقتی که بقیت رمی و وجابت میماند
 و بخوبی گشت که گشت لیکن فرغ در رمی جهات که هر یک
 که مستحب است استقبال نموده در هر عدد و دله وسطی رمی این
 هر دو از طرف راست و از طرف چپ هر دو رمی کنند و گشت
 که پشت بقیه بنیاید در هر دو عقبه و فضل اوقات می نزد
 زوال است و مستحب است تا معنی بقیه آیات تشریف الیه و آن
 گردیده که تا کامل نمودن یعنی فضل از طواف مستحب و چون
 حاج رمی جهات ثلث نمود در یوم ثانی از آیات تشریف جابت
 که کعبه کند بسوی کعبه از برای طواف نافله و یا طواف از او و طائفه

چشمتو بشیر دهم هرگاه در حال احوال است و صید چشمتو
 بشد و لیکن باین کوچ کردن بجز از زوال باشد و هرگاه در خیر است
 اجتناب نموده کوچ کردن بخوی که عودکننده نباشد و در روز دهم است
 و درین روز کوچ کردن قبل از زوال جائز است بجز از آنکه در آن
 نفع باشد و افضل در روز دهم است بجز از آنکه در آن
 آنکه در آن میرود و در روز زوال واقع سازد و افضل از برای کسی
 و در آن اقامه نموده باشد اینست که او انما یصلو فی صلاه فانه یصلو
 در مسجد حنیف و افضل مسجد حنیف مسجد رسول الله صلی الله علیه و آله باشد
 و او از آن راه است تا بقدر سیر ذراع سبقت قبله و از این پس باین
 بقدر سیر ذراع است پس تحقیق نماز که کرده درین مسجد رسول الله صلی الله علیه و آله
 نماز پنجم در او باشد که هر که نماز کند در مسجد نبی کریم صلی الله علیه و آله
 خواهد کرد عبادت حق و اول کسی که صد مرتبه تسبیح خدا گوید او

خواهد نوشت ضایع الازرای ادا جز از او نمودن یک مرتبه را گوید که
 صد مرتبه لا اله الا الله گوید در او برابری خواهد کرد و نه
 نمودن یک نفس را و کسی که صد مرتبه را گوید در او صد مرتبه برابری خواهد نمود
 خراج گوید و بصره را که در راه صد انفاق نموده است
 شش رکعت نماز در هر صومعه و یک رکعت کوچ کند از کسی چون فارغ گردد از
 اعمال نمیستجبت عود نمودن بلکه از برای طواف و ادعای
 برای داخل شدن به بیت مخصوص در باب نجی و مستحب است
 از برای داخل شدن به بیت غسل نمودن پای بر نه شدن و
 بکینه قبله و قارچ در رخ بودن و افه نمودن خلقه در دست راست و دخول
 به بیت پس قصد میکند بجای مسجد سرخی که واقع است در میان دو ستون
 که در عقب در واقع شده و در بالای او هر رکعت نماز سجده می آورد
 همچنین در هر یک از او بای چهار گانه هر رکعت نماز یکصد مرتبه تسبیح

میناید بسوی کشتن کورس قیامت به لای او و سر خود را بهشت آسمان
 میرود و طول می دهد و دعا و سباحت مینماید در حضور قلب در خشوع
 خضوع و کوتاهی که نظر خود را از آنچه در آنجا مشغول می سازند
 قلب را چون پروان آید زینت در حرکت غار که در روز قیامت
 راست در آن موضع مقام بود در عهد رسالت الهی علیه السلام و آن مقام
 احوال این تر از لطافت است و محبت آن منجمله و مواضع
 مشرفه در مکّه و همچنین مسجد نبویه و آنکه علیهم السلام و فاطمه
 در مدینه و آنرا بقعته شریفه اوصاف و صلیح فرمودند رسول خدا
 کیسکه حج کنند و در زیارت کنند پس خدا کرده است بمن و کسی که این خفا
 کنند و اعم جفا خود را در روز قیامت و کسی که چایه بسوی من
 از برای زیارت من فراموش است او در روز قیامت و سرودن است
 از فاطمه علیها السلام که فرموده خبر داد مرا پدر من اینکه کسی که سلام بر من ببرد

و بر من سه روز و چهارده خدای خداوند از برای او بهشت را پیش گفته
 شد در حوضه شامست فرمودند بی در حوضه و بعد از آن که بگوید
 که زیارت کند خانه جناب فاطمه را در روضه بقیع را و فرمودند جناب
 لام و در بستر عیسی علیه السلام ایامیه بکشد و ختم کند با و سرودن است از
 حضرت صادق علیه السلام کسی که زیارت کند لام معترض الطایفه را خواهد بود
 از برای او ثواب یک حج میبرد و در صورتی که از حضرت لام رخصه علیهم السلام
 اینکه از برای هر ماهی هفتاد و یک روز در میان و شیعیان او
 و بر سببیکه از تمامیه و فاطمه و سید و آل و انصار زیارت قبول
 است زیارت پس کسی که زیارت کند ایشان را و حال آنکه در این زیارت
 ایشان پند و نصیحتی کنند و پند بآن جزای که ترغیب کرده اند
 ایشان بآن خواهند بود آن امامان شافع او در روز قیامت و اخبار
 درین باب پروان است از حد و احصاء و آداب زیارت علی بن ابی طالب

در اصل شدن بمشبهه و بر ملاست بودن در وقت زیارت تمام نبردی
 مشبهه بخشوع قلب و خضوع در جوارج ملک و نودیتا در
 در مشبهه و دعا خواندن و اذن طلب نمودن با نظر قلبی که روایت شده
 پس اگر بایش خشوعی و رقت قلبی حاصل شود و آن سعی نماید در کسب
 نمودن زمان رقت و چون خواهد داخل شود مقدم در ردی است خورا
 و بپایه مقابل صریح بخوبی که متصل باشد به متصل نباشد و بسبب
 صریح شریف پس روی خورا مواجبه روی مزد و پشت خورا
 بعث قبله گردانیده زیارت نماید زیارت نماید که از اهل بیت سلام
 عید هم رسیده است و اقل مرتبه زیارت چنانکه تا ثوابت حاضر شدن
 در مشبهه و سلام گفتن است پس از زیارت بگذارد در روی است خورا
 بصریح و دعا گوید با تضرع و بجهت جبهه روی خورا که از دو کمال نماید
 از رضای تامل کجی اذتعاله و کجی صاحب قیصر بگردانده او را از اهل بیت

مژد و پس از اینها هر کس که زیارت سبای آورد و هرگاه بود پس زیارت
 شده و حضرت رسول صلی الله علیه و آله زیارت را در رکعت گذارد و بدیهه گردانیده شود
 زیارت زیارت برای مژد و دعا و پیچیده بگردانده زیارت دعا، مژد و از آن
 دعا و مژد را بگردانده و بیکه بکلی طریقی آید دور دعا و تقیم و بدیهه بگردانده
 با حق شریک گردانیده چه در صورت دعا، نزدیکی خواهد بود با جاست
 نماید بگردانده از اینها قریبی اند فراتر او بدیهه نماید زیارت برای مژد از زبانه تقیم
 او و مستغنی با اینها هم شکر زیارت کنند است و ختم نماید با اینها

بر سر درون در میان خدا مال و تمامان فرین
 بقعه و بود پس شکر لعل رزج و زیارت
 بهتر از زمان سابق خواهد این

علامت قبول رسیده
 بمسئول است بر پناه
 نامه شده



5

ΓΛΥ

۲۱۷
کتابخانه احمد علی

المخلص (دوا)

بسم الله الرحمن الرحيم
 الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على خير خلقه محمد وآله
 الطاهرين **استعمل** فيقول العبد الحق والاسير القاني
 كالم بن قاسم الحسيني التوسني ان مسئلة المعراج الحسيني
 لتبينا صلى الله عليه وآله قال لا ينكرها الا الملحدين ولا
 يحجبها الا المعاندون وهي من ركن الدين المعروف بين
 المسلمين ومنكرها كافر على الباقين ومحمد في النار ابد
 الالابدين ومن اصر على وقوع العروج الحسيني المحسد
 حتى يتبابه صلى الله عليه وآله ونفله ورق على المنكرين
 وابطل شبه المخالفين واوضح الامور واضمح وكشف عن
 حقيقته الواقع وشرح واجاب عن جميع الشبهات وزيف
 ادلة اصحاب الجهالات واثبت العروج الحسيني الجسبي
 في جميع الحالات شجنا ومولنا وامنادنا وسنادنا
 ومعتدنا اعلى الله مقامه ورفع في الخلا اعلام واسكنه

جبهه



بجو حجاباته واوصله الى اعلى درجات رضوانه حيث
 بينه واوضح ذكره فافصح وفضل وشرح في غير موضع من رسله
 وكثير واجبه للمساائل وسائر مباحثه بحيث كل من سمع
 وحضر لديه طهر الله ربه صار وفوق هذا المعراج عنده
 من احلى البهجات واين البينات فما ذكره اعلى الله مقامه
 ما في شرح الزبارة الجامعة عند قوله عليه السلام مستخيركم الى ان
 قال له وهذا صعود النبي صلى الله عليه وآله ليلة المعراج
 بحجبه الشريف مع ما فيه من البشيرة الكفيرة وبشابه
 التي عليه ولم ينفه ذلك عن خرافات السموات والحجب
 حتى لا ينوار لفظة ما فيه من الخرافة الا ترى انتم صلى الله
 عليه وآله كان ينفذ في الشمس ولم يكن له ظل مع ان ثبانه
 عليه لا ضحلا لها في عظيم نورته وكذا حكم اهليته
 الثلثة عشر المعصومين صلى الله عليهم اجمعين ومثا انك
 انك لو صنعت مثالا من التراب في مثاقيل الماء او اقل الاكثر

قبل كل ما كثر لكون كثافة التراب ولو وضع
 مثال التراب المذكور في البحر المحيط لم يظهر المثال التراب
 اثر بل يكون وضعه وعلوه بالنسبة الى البحر المحيط سواء
 نعم لو نظرت الى المثال التراب في قدر من البحر المحيط
 قبل المزج والاستهلاك اذ ركنه كذلك هي انظر
 الان ايها المضيف المتدين في صراحة هذا القول في ان
 عروجه علمه لانه انما كان بحجمه بل بكثافته
 كثرة بل بثابته التي هي كثافة ثم قارن ما ذكره بالدليل
 القطع والمثال المحسوس وذكر ايضا اعلى الله رتبته ورفع
 في عاين من رتبته في جواب بعض المسائل قال قدس سره
 نفسه ان كثرة رسول الله صلى الله عليه واله عن مجده
 الشريف وعلوه ثابته الى المحيط حتى كان من رتبة قاب
 فوسين او ادنى وسائر الكلام الى ان قال رحمه الله و
 حبه الشريف الطيف من كل ما ذكرنا حتى يقف في الشمس

ولا يظهر

ولا يظهر له ظل وعلوه ثابته وصعد الى ما وراء المحيط عليه
 ثابته فانه ما صعد عاريا كما وصف في الشمس وليس بعبارة
 ولا يمنع كثافة ثابته جميع نورته اذ وقف في الشمس ولا
 لطافته اذ حرق المحيط بصلته كثافة ثابته اذ انشبه الى الطاف
 حبه ونورته انتهى وهذه الكلمات الشريف ايضا هو
 الدلالة واضحة المقالة في المدعى وذكر ايضا طيب الله
 نفسه وعطره مسرى بعض الاجابة قال واما ان الجسم
 يترك المجردات بعين فوسط شي والمجردات يترك
 الجسمانيات بعين فوسط شي فالوجه ان الجسم في المجردة
 صاف عن جميع الاكدار والاعراض كمثل حبه النبي
 والاعانة عليهم السلام في هذه الدنيا فانه صعد به الى قاب
 فوسين او ادنى وقاب فوسين هو رتبة العقل الكلية
 ومقام او ادنى فوق العقل الكلية فاذا تجاوز مجده
 من رتبة العقل الكلية فبالطريق الاولى يدرك المعاني وقا

لا يظهر له ظل وعلوه ثابته وصعد الى ما وراء المحيط عليه
 ثابته فانه ما صعد عاريا كما وصف في الشمس وليس بعبارة
 ولا يمنع كثافة ثابته جميع نورته اذ وقف في الشمس ولا
 لطافته اذ حرق المحيط بصلته كثافة ثابته اذ انشبه الى الطاف
 حبه ونورته انتهى وهذه الكلمات الشريف ايضا هو
 الدلالة واضحة المقالة في المدعى وذكر ايضا طيب الله
 نفسه وعطره مسرى بعض الاجابة قال واما ان الجسم
 يترك المجردات بعين فوسط شي والمجردات يترك
 الجسمانيات بعين فوسط شي فالوجه ان الجسم في المجردة
 صاف عن جميع الاكدار والاعراض كمثل حبه النبي
 والاعانة عليهم السلام في هذه الدنيا فانه صعد به الى قاب
 فوسين او ادنى وقاب فوسين هو رتبة العقل الكلية
 ومقام او ادنى فوق العقل الكلية فاذا تجاوز مجده
 من رتبة العقل الكلية فبالطريق الاولى يدرك المعاني وقا

الكلام الى ان قال وبرها ذلك مذكور في علم الصنائع
يطلع عليه من يعرف انتهى كلامه على الله مقامه وهذا
اصح من غيره فانه بالغ في العروج المحسب حتى قال
انه صلى الله عليه وآله تجاوز عن نسبة العفل الكل كما يحسد
الشري ومثل هذه الكلمات في كثرة وسائله واجوبته
للمسائل اكثر من ان يحصى واعلم من ان يستقصي تركاها
حوقا للاطلا والزوان العاقل تكفيها الاشارة والمجاهل
المعاندا لا يكتفي باللف عبارة وهل يوقع عاقل بعد ملا^{حظة}
هذه الكلمات مع هذه التصرجات الشديدة والمبالغات
الاكيدة نسبة الانكار الى عظم الله عز وجل للمعراج
الحسماني والحسماني وكلا الا ان ينكر حسه ويعاند
نفسه فلا عراض عنه اولى والشكوك عن جوابه البق
ولكن لما كانت مسئلة المعراج الحسماني وان كانت
واقعة متحققة لا يترتب له احد ولا يشك^{تحقق}

مؤمن

مؤمن موحد الا ان تصور بها وتخلفها والعوز في منها
ومسانها وكشف الستر عن حقائق اسرارها مع اختلاف
العلماء في الخريف والاشياء واتفاق الحكماء على نفيها
واستلزام العروج الحسماني ذلك وما ورد ان الصلوة
وسائر العبادات انما شرعت لبلدة المعراج مع ان النبي
صلى الله عليه وآله كان يصلي قبل المعراج ويعبد الله
وان المعراج كان بعد بعثته صلى الله عليه وآله
سنتين او سبع على اختلاف وما ورد ان رسول الله
صلى الله عليه وآله رأى الانبياء كل بني في سماء من السموات
مع ما ثبت بصفحة المذهب ان الانبياء بل كل مؤمن
في الجنة وان حشر الدنيا وادع جبل فاق في مدبنة
حالمقا وحاربوا اوفى وادى السلام وان الجنة
فوق السموات السبع في الكرسي كما ورد في ان
الحسماني سفلها عرش الرحمن وما ورد انه صلى الله

مؤمن

عليه واله صلى الله عليه وآله في بيت المقدس واي صلوة
كانت هذه وبشر بعض الروايات انها صلوة
الظهر مع انه صلى الله عليه واله ضعد في الليل
ورجع في الليل فابن موضع صلوة الظهر ودوي
انصر الله صلى الله عليه واله لما وصل الى العرش
انه الشد من العبيد الا على با محمد ادن مرصاد
وتوضا صلوة الظهر ودويان حين بل عليه السلام
خاطبه وقال يا محمد لقد وطأت موطاء ما وطأه
فذلك احده ملك مقرب ولا نبي مرسل فقد
دبت بصلتي فاصلي الله عليه واله وكيف بصلتي
قال يقول سبح قل من انا انت الملائكة والروح
مع ما ورد ان جبريل تخلف عن النبي صلى الله
عليه واله قبل الوقوف وقبل نشره بكلام الله الملك
العلوم ومناجاة الرب عز وجل صلوة واي يوم وان

الاذان

الاذان والا فامر انما شرعا في السماء الرابعة في تلك
مع انه صلى الله عليه وآله قبل المعراج كما بصلتي وتوذن
ويقيم قطعاً وان هذا الصعود هو كما في الزمان اوفي
الدهر والزمان والدهر اي سني وحقيقتهما وسرعة
هذه الحركات وقطع تلك الحقائق والدواب ما علمتها
وما سببها وان كان الله سبحانه يفعل ما يشاء كما يشاء
بما يشاء لكنه سبحانه ما يفعل الا بحكمة ولا يجري فعله
الا بسبب كما نطق بذلك فصح سنا الوحي اي الله ان
يجري الاشياء الا باسبابها والحاصل هذه المسئلة بتحقيقها
وتفصيلها فلا تضيق على العلماء الفحول من اهل العقول
والمنقول ممن له قدم راسخ في العلم مخرب عادة العلماء
الماهرين والفضلاء الكاملين بالبحث عن حقيقتهما واستنول
عن ماهيتهما والتوفيق بين الاختلافات الواقعة فيها
والتحقيق عن هدم القواعد الكثر فيها الصعوبة سلكها

ودققنا ماخذها ولما كنا مواعنا واسنادها هو المنهل
لعطائش الهاشميين في فلولنا امثال هذه المشكلات
والعلم الارشاد السابرين المحققين في شبه اشياء
هذه المضللات والكوكب الذي لا ضياء فلوب
اهل الشهوات والشهات لتأقرب لوجع شياطين الشكوك
والخبايا لا توجعت الى هوجنا بركاب السؤالات
واناخذت بقاء عنق مطايا الطلبات اذ لم نجد سواه
بعد ساد ان ملاذ اوله لغتش على حنين بعد واليه
في هذه الايام لجميع المسائل معاذ امقيت العلماء
الاعلام ذوو مهارة في فنون علوم عظام يشغلون
عن مسائل صعبت مستعصية تكل دونها الاقلام
وتقتصر عن ادراكها الاحلام وكما يجيب ومحمد
كل احد على فله واضعاً كل شيء في موضعه وبكلم
مع كل احد بلسانه ولغته جرياً على عادة سادانه

ومواليه

ومواليه كما قالوا علمهم لدم انا لا نطالب الناس الا
على ما يعرفون وقالوا ايضا علمهم لدم ما معنا لوزنهم
في السؤل حرفاً واحداً لوزننا في الجواب حرفاً واحداً
ولما كانت اصطلاحات العلماء في فنون العلوم مختلفة
لا شبهة الاخرى وفي المعروف عند اهل الاصول
في المعروف الخاص وكل صاحب فن وعلم انما سؤل له
على مقتضى اصطلاحه ولغته وقد يخالف اللغة
وقد لا يخالف الا انه ليس مشهوراً في اللغة وانها
مشهورة في اللغة لكن معنى منها استشهد عند العوام
والبواقي بقيت مشتهرة عند طائفة مخصوصة كالحد
فان في اللغة بسجل المعان كثيرة كما ذكر الجوهري
في الصحاح والفيز في ابادي في القاموس وغيرها
مثل صاحب مجمع البحرين وغيره من المحسدين بطلق
على الهم الباسر وعلى الزعفران وعلى الصوفى والهبة

وعلى البدن المعروف للنساء وعلى الملا نكرة والجن
وعلى الفلزات السبعة وغيرها مما هو مذكور في كتب
اللغة وليس المشهور منها عند العوام إلا بدن النساء
لصورته ومادته وبالمجمل اختلاف العرف والاصطلاح
وجهاً للمعاني اللغوية في المشتراك والمنفردة
والحجرات وغيرها مما لا يبريد من له ادنى
مما مسكة في العلم وادنى فطنة في الفقه وكما ان
الاصطلاحات مختلفة واللغات متفاوتة تختص
طائفة ببعضها دون الاخرى كذلك المعاني والمطالب
تختلف بالذات والغرض والظهور والخفاء و
للبس العلوم كلها على شيء واحد ضروري ان بعض
المطالب والمعاني فيها كل عامي وكثير منها يفهم
عنها الفطن الذي الا لمعنى اللوزعي وكذلك
الاشخاص السائكون مختلفون في شأن الذكاء والتفكر
وعندها

حاث
وعندها ووسط الامر بينهما مع اختلاف الاصطلاحات
فاذا كثرت حجات الاختلافات كما سمعت وهو لا
على اختلاف مراتبهم وثقافتهم مقاماتهم وبناس
اصطلاحاتهم ولغاتهم سئلوا مولا نا واستادنا
في فنون شتى من غوامض العلوم وخفايا الحكموم
ولما وجب على المحبب ان ينظر الى السائل ومقامه
والاصطلاح ودقته ونظمه وصفاء فكره وهو اعلم
مقامه ودرجته في الحلد اعلمه فذكر كما محيط بجميع
الاصطلاحات ودقائق العلوم المخفيات وانواع
الاشارات والتلويحات في طي العبادات
واداء الكلام بلحن المقال وشهادة الحال
وبالعيان والمثال وبالنظر والاستدلال
وبالاختصار في مقام وفي الاخر شرح حقيقة الحال
وذلك ببركة انقطاعه ونفاً للمحد والمفضل

عليهم سلام الله بالصدق والامانة
ولما كان الامر كذلك خلت كل امة وعباراة
وبينا اننا بالشبهة الى مسئلة واحدة مراعاة المقام
التام وحاله فاجل في مقام وفصل في مقام
تجني الانشائي في مقام والى تصحيح العبار في مقام
واجرى على اصطلاح طائفة في مقام وعلى اصطلاح
اخرين في تلك المسئلة في مقام كما هو طريق سادته
ومواله سلام الله عليهم ولذا ترى اختلاف كلماتهم
سلام الله عليهم وحاشاهم عن الاختلاف ولذا ترى
الامام عليه السلام اجاب ابن ابي عمير في الكروبان
ما نثار رطل واجاب محمد بن مسلم الطحان بان شامة
رطل والمقصود في الجميع واحد الا ان ابن ابي عمير
كما علم مما يحل جوابه عليه السلام على اصطلاح اهل العراق
في الرطل ومحمد بن مسلم لما كان من اهل الطائفة اجابه

على اصطلاح

على اصطلاح ولما كان الرطل المكي رطلا العرفي
فيكون المقصود واحدا والجاهل بالامر اذا نظر
الى الحديثين يرى بينهما اختلافًا وتناقضًا وليس
كذلك وكذلك الشبهة المخلصون والمؤمنون
يقضون انما ائمتهم سلام الله عليهم وبنادبون
ناداهم وينجون بنهجهم حتى همج بهم العلم
على حقيقته الايمان فاستلوا من احاديثهم ما سئروا
على غيرهم واسناسوا بما استوحش منه الملكوت
واباه المسرفون اولئك اتباع العلم احقا فلنا اختلاف
عبارات شيخنا واسنادنا جريا على طريق سادته
عليهم السلام على حسب مقتضا المقام وللغة في الكل وجه
لا اختلاف فيه ابدا بوجوب العلم اعلم الله شأنه
جهل الناس وعلم سعة دائرتهم وعدم اقتدارهم
للجميع والتوفيق وملاحظة العلوم من النقطة التي

قال امير المؤمنين عليه السلام العلم نقطة كثرتها يجاهلون
حصل لهم ميزاننا وهو ان كل مذهب واعتقاد وقول
ومصل يخالف ما عليه الفطرة المحقة فهو باطل عماطل
فاسد وزور يجب الاعتراض عنه وكلما هو يوافق ما هو
المعروف بين الفطرة المحقة فهو الحق الذي لا يخفى
عنه فوجب اخذ له والذبات بانه لا نرسول الله
صلى الله عليه واله قال لا تزال طائفة من امتي على
الحق حتى تقوم الساعة وليسوا اولئك الا لشبهة
بالادلة الفا طعن من العقل والنقل فاذا خالف قول
ما عليه الفطرة التاجية باجمعهم بلزم اما ان لا يكونوا
على الحق او يكون ذلك القول باطلا ولا قول باطل
للحق النبوي والاجماع فتثبت لثان فاذا وجدتم
شيئا من كلامي على حسب ما هو المتفاهم عند الفطرة
المحقة فاجعلوا اصلا محكما ومالم تعرفوا على وجه المطابقة

فاعلموا انه

فاعلموا انه من صح ان الله من كلامي لم يخالف ما عليه الفطرة
قط ولا يختلف كلامي ابدا فاجعلوا من المنشآت
ورقوا عليه الى وفقر بذلك في اعلى سلكه حتى في برة
امر واحد ان يصعد المنبر يعلم الناس بما ذكر ويقول عنه
اني بريء من كل قول ومذهب يخالف ما عليه الفطرة
التاجية وكل ان شكا الكلمات ساد اني عليهم سلام
مختلفة الا لفاظ متفجرة المراد الا انتم سلام الله عليهم
وبما يقولون بالتقية واما شجنا فلا موجب له للتقية
للسبب لا اختلاف مقام السائل كما ذكرنا وهذا هي الدبابة
التي يجب ان يكون المؤمن عليها ومن هذه الجهة قد سلك
العالم النحر من المتشيع للعلوم والمطالع على اصطلاحنا
والرسوم من خباب الشيخ احمد بن الشيخ صالح بن طوفي
القطبي في مثل مولانا عن جيفة الشراخفة في المعراج
وكيفيته صعوده على فرض عدم بطلان الخرق والالسام

أولا يمكن اثبات العروج الجسمي الا بالقول بطلان
 الخرق والالتيام ودقيق الامر في ذلك وكيفيته رؤيته
 صلى الله عليه واله الانبيا عليهم السلام في كل سماء وستر
 اجنصاص تلك السماء بذلك النبي دون غيره ومعنى
 صلواته الظهور ووقوعه في القل ومعنى سلق الزتب
 وغير ذلك من الاحوال اراد منه كل ذلك لبيان اهل
 الحقيقة والعلم الماهرين لا على حسب مقام العوام فانه
 لا سبيل ولا يقفه من جوع فاجاب قدس الله نفسه الزكية
 وحسن الله مع لاته ساداته العشرة العلية عليهم السلام
 من مرتبة البرية وقد اجابته فيما افاد وقد تكلم بمكنون العلم
 ومخزون التسلل بفهم الكلام قال ان حقيقة المعراج
 هو العروج على ظاهره ولا يحصل فيه وانما المحمل في معناه
 حسب النبي صلى الله عليه واله وفي معرفة الافاعيل
 الالهية وفي معرفة الخرق والالتيام فنقول اعلم
 ان

ان الله تعالى خلق قلوب المؤمنين من فاضل طينته حبيب
 محمد صلى الله عليه واله واهل بيته عليهم السلام والفاضل
 اذا اطلق في الاخبار وفي عبارات العارفين بالاسرار
 براديه الشعاع وهو واحد من سبعين مثلاً جسم النبي
 صلى الله عليه واله فرض الشمس وقلوب شيعتهم خلفوا
 من الشعاع الواقع على الارض من فرض الشمس فاذا
 عرفت هذا عرفت ان تصعد مجببه ولا يكون حرقه
 ولا الالتيام يعني شئ وهو اننا نقول الجسم وهو كذلك
 ولكنه الصون البشرية التي محس وهي منجدة منجدة
 وحكمها حكم سائر الاحسام المجادية والصعود لها يلزم
 منه الخرق والالتيام ونجيب بان الصون البشرية
 عند اعادة صعوده يجوز فيها احتمالان في الواقع سواء
 وفي الظاهر الاول ان بعد عن العقول والاحزاب
 فالقول ان الصاعد كلما صعد انفق منه عند كل مرتبة

منها مثلاً فاذا اراد تجاوز الهواء التي ما فيه من كبر
فيها واذا اراد تجاوز كثرة النار التي ما فيه منها
واذا رجع اخذ ماله من كثرة النار فاذا وصل الهواء اخذ
ماله من الهواء ولا يقال على هذا يلزم ان هذا قول
بعبرج الروح خاصة لانه اذا التي ما فيه عند كل رتبة
لم يصل الى الروح لانا نقول انا لو قلنا بذلك فالمراد
اعراض ذلك لان ذوات ذلك لو افادها بطلت
وبينها ما فيه لا شئت وانما مرادنا الجسم بالتبني الى عالم
الكون والاهو على ما هو عليه من التجرد والتخبط
والثاني ان الصور البشرية التي هي المقدار والتخبط
تأخذ الجسم في طائفة وكثافتة فان الملك مثل حيوان
اذا رجع في صورة البشر كصوره وحيزه من خلقه الكلية
يخرج بقدر حيزه مع الله على ما بين الارض والسماء
ولو شاء من في ثقب الارض واصغر لان الاحياء للطيفة

الوراثية

النورانية تكون بحكم الارواح ولا تراحم فيها ولا تضاق
ولهذا يبلغ للعصوم على سلام من مشرق الدنيا الى مغربها
في اقل من طرفة عين ولا يتغير له السامع وهذا هو
بعينه فانهم واما معرفة الافاعيل الالهية فلا انما
يؤمن من توهم ان العالم على وضع واحد لو احل اختل
النظام فاذا حرق حصل حال عروق رتبة بالاجزاء
المختلفة فاذا وقف وقف جميع الغلث على انه لا رتبة
فيها ولا يمكن تحلل اجزائه ولا يتركها فان تذهب
لك الاجزاء المفروضة ومع هذا كله فيلزم فساد
النظام والاشياء انما يكون بانسباطها الى الفرجة
ولا يكون ذلك الا مع الاختلال والفرق فيه ذلك وامثال
ذلك وهذا جابر على حسب افعال العباد واما
الافاعيل الالهية على تقدير تسليم امتناع الخلق و
الاشياء فنقول على ظاهر العباد ان الاجزاء التي يقدر

فثبت
جسمه الشريف حال عروجه فثبت في بقاء جسمه
الحبال والعصر في جسم عصر موسى وكأ جسمه الشريف
فأنما مقامها في امداد العالم السفلي من احكام الحق
في سماء الدنيا والفكر في الثانية والحبال في الثالثة
والوجود في الرابعة والوهم في الخامسة والعلم في السادسة
والعقل في السابعة والصورة في الثامنة والتشخيص
والتقدير في التاسعة بحيث لا تفقد حق منها
لا حبه هو علم في هذه الاسباب هو اقوى منها فطعا
وكلا اعتدى شيئا رجع ما في من حيث لا يدرك
خرف ولا السبام ويكون سبب في ذلك كله موازنا
للخطوط الخارجة عن مركز العالم الى المحيط بها في كل
ذلك فندور معها على التوالي ولو قلنا انه يسير على
خط مستقيم جاز وكان ما اعترضه من الاجزاء التي يكون
اضططافها بالنسبة الى الخط مسير مستقيم صوتا
يكون

يكون مستهلكا في بقاءه وعائدا بعد مجاوزة كل واحد
حد واحد ولما كان حبه الشريف علم لوجود جميع
الاحياء وحسبه علم لجميع الاحياء كان محيطا بجميعها
فلا يكون منها جزء الا وهو محيط به لكان صلة الله
عليه واله في عروجه محيط بجميع الاحياء والارواح
والنفوس والعقول لان عقله علم للعقول وروح
علم الارواح ونفسه علم النفوس احاطة المنبأ بالاشعة
فتر في عروجه بكل شيء وراى كل شيء كذا في رتبته لان
من غلب عليه الوهم راه في السماء الخامسة ومن غلب عليه
العلم راه في السماء السادسة ومن غلب عليه العقل راه
في السماء السابعة ومعنى صلوة بالملائكة صلوة الظهور
انما يرجع بالليل لان عروجه على سمت به والوجود والشمس
قائمة على فكة الرأس في التاسع عشر من برج الحمل والشمس
طالع الدنيا ما قبل ما اخترت الفلك وحي في من الظهور

في
 هو اول من ينشئ وهو اول صلوة صلته فان قلت كيف
 هذه اول صلوة صلته وهو اتعاذ الى السماء بعد
 التوبتين فقلت هذا في الزمان. ولقد صلته المعراج
 في الدهر وذلك قبل خلق الاجسام ما في عام ولبنة المعراج
 عبر حصة الله عليه والى في الزمان بحسبه وفي الدهر
 بحسبه وفي الشرح بوجوه خروج واحد وصلى باللائحة
 في الدهر وسبغ الوضوء مراد وهو تحت العرش و
 في التبتل عرجه انما كان بحسبه واما في حجة الشرف فهو
 في التمام قبل الزوال بقليل قدر الفى عام وعلم
 ان هذا الجواب مما لا يمكن بيانه لكل احد ومن يجوز كسبان
 له لا يكتفى له ما ذكر بل لابد من المشاهدة لان الفرق
 بين الزمان والدهر مما استدل بابه عن مخول العلماء
 وان عبروا عنه بعبارة ما ثور عن الوجه وكفى
 اكثرهم لا يعلمون انتهى هذا احزما اردنا نقله عن كلامه
 راد الله امره

زاد الله في اكرامه وسبط عليه من وجوده وانفسه وهذه
 الشبهة مشتملة على دقايق العلوم الغامضة وخفايا المسائل
 الدقيقة المعضلة المختلفة المتراكمة بل كل عبارة اشارت
 الى حقيقة لطيفة علم من العلوم التي قل من عرفها
 الماهرون الكاملون منها فاطنك بالمتوسطين فضلا
 عن الفاصرين فضلا عن الذين طرقتها اسماعهم ولا
 وعرفها انما هم وفلوسوفهم بل يتأسمعو اسماءها ولم يروا
 منارها واعلامها وجميع هذه العبارات اجملات
 خالصة من التفضل واسارات الى علوم ومعارف
 خفية غريبة عن التصريح بكثير ولا قليل طوائفها
 عن اصحاب القال والقليل وحفظها عن النسيان و
 التبديل وامتناعا للنص الوارد في صريح التنزيل
 ان الله يامركم ان تؤدوا الامانات الى اهلها
 وافئداء لكلام النبي البشير الجليل لا تمنعوا

من اهلها فظلموهم لكون السائل اهلاً له فاقبض خفايا
التأويل ومع هذا كله قال في اخر الكلام ان هذا
الجواب مما لا يمكن بيانه لكل احد والذي يجوز له
البيان لا يكفي ما ذكر بل لابد من المشافهة وهذا الكلام
منه غير ان اعني بنصرتي ثم ان هذا العباد لا يلهي
لها ولا يعرفها كما ينبغي لان يكون عالماً محطاً بل فاني
علوم شتى منها علم الصناعة لنوليد الولود
الفلسفة الذي هي علم الصفوف ولا يكثرث بالاولوف
وقد سماه امير المؤمنين ما بحث التيق وعظم المروية
الماء الحامد والهواء الزاكد والارض السائلة والناد
الحائلة صاحب الاوصاف المشافهة المصادة ويعرف
من حجة العلم التحققة عن بصيرة وبهين وبسط كل
شيء بكل شيء واستخراج ظاهرها من باطنها وباطنها
من ظاهرها كما قال امير المؤمنين عليه السلام الناس يعلمون
ظاهرها

ظاهرها وانا اعلم ظاهرها وباطنها وقد قالوا عليهم السلام
نحو العلم واستغننا المتعلمون لا معرفة العمل المحض
فانه لا يبين ولا يغني من جوع في المعارف الالهية
والاسرار الربانية وهو قول اسنادنا اعلى الله مقامه
فيما نقلنا عنه سابقا في العروج الحجابي وانه صلى الله
عليه واله بحسبه صعود المقام قاب فوسين اودى
قال ان برهان ما ذكرنا مذكور في علم الصناعة غير
من يطالع عليه من يعرفه وهو اعظم ماله مخلص في هذا
الباب ومنها علم الهندسة يعرف الاشكال الكسب
وضبط الحدود والمقادير ومعرفة الاسام التعليمية
والاحساد التعليمية ونسبها وفرائدها وارضاعها
وكيفية انشائها وكيفية انشائها ومراستها وسائر حدها
وهيئاتها والصور والاشكال الحاصلة من تلك الفرائد
والاضافات ومعرفة اهلها كلها هيئتها صورته لاجرها

ويطلع عليه

مادته كما قال عليه السلام على ما رواه ثقف الاسلام في الكافي
عليه السلام في تفسيره ان الله خلق النور وان الاشباح ابدان
لنور الله لا ارواح لها وجعل الناس هذا العلم او فهمهم
في كثير من الهلكات وظنوا من ساحر عرق مشرقة
عما توهموا من الظنون والخيالات باياتها الذين
امنوا اجنبوا كثيرا من الظن ان بعض الظن اثم
ولا تحبسوا ولا يغيب بعضكم بعضا الحجبا حاكم
ان باكل لحم احبه ميتا فكرهوه ومنها علم الهيئة
للافلالك ومعرفة نسبياتها وادناسها ومقادير
حركتها والاصطلاحات التي يعملون اهل
العلم الا ترى كيف ذكره طيب الله مضجعه ويكون
سيرة في ذلك كله موازيا للخطوط الخارجية
من مركز العالم الى المحيط لها في كل ذلك فبدود
معها على التوالي ^{لها} ^{كل} وكذلك معرفة القطب
والمحور

والمحور والقطر والوتر والمركز والدائرة والقول
ولنبذة كل واحد منها الى الآخر وضبط تفاوت تلك
النسب ومقاديرها والفضل بين النسب وهو قول
مولانا الصادق عليه السلام على ما رواه ثقف الاسلام
في روضه الكافي عن عبد الرحمن بن سباه عن عليه السلام
ان قال عليه السلام افندي كرمي المشري والزهر
من دقيقة قلت لا والله قال افندي كرمي الزهر
والقمر من دقيقة قلت لا قال افندي كرمي بين الشمس
والسندله من دقيقة قلت لا والله ما سمعته من احد
من المتبحرين فط قال عليه السلام افندي كرمي السكينة
وبين الوقع المحفوظ من دقيقة قلت لا والله ما سمعته
من متبحرين فط قال عليه السلام ما بين كل واحد منهما الى
صاحبه تسعين او تسعين دقيقة ثم قال عليه السلام
يا عبد الرحمن هذا حسا اذا حسبه الرجل ووقع عليه

عرف عدة القصبة التي في وسط الاحمر وعدة ما عن
عندها
وعدة ما عن يسارها وعدة ما خلفها وعدة ما امامها
حتى لا يخفى عليه من فصب الاحمر شي واحد وهذا
هو ضبط النسب العكبة على ما فصلت لك مما
ذكرت من الحديث الشريف وتلك القصبة هي
قصبة الباقون المتممة بأربعة عشر عقدا والاحمر
احمر اللاهوت وما امامها رتبة الوجود المطلق
وما خلفها رتبة الوجود المقيّد وما خلفها الظلال
المعكوسة والظلمات المدبّحة ظلمات بعضها فوق
بعض في بحر لحي يغشاها موج من فوقه سحاب
فاذا عرف العالم هذه الدقائق عرف بعد ذلك
نسبة حصيد النبي المختار وأهل بيته الطهار
عليه وعليهم سلام الله بالعشي والابكار مع القللك
الدوار وتبدل نظمه حل العبارن باطيف الاشائ

فانهم

فانهم **منها** معرفة علم النجوم وكنون الكواكب
النواب والتبارك ما لها ومنها واليهما ومنها
ومنها ولد بها وكيفيتها وكيفية وضبط مفادها
انزجتها والوانها ونظرانها وفوائدها وانوارها
وان كنونتها بنيت واخذت من اللطافة رام
من الكثافة فان كانت من الاولى فابالها نذكر
بالابصار دون الهواء والتار مع انها فوقهما
والظفر في الوجود باطلة على ما برهن في العلم
الطبيعي وان كانت من الثانية فيلزم ما اجمعوا على
بطلانه من الظفر ومعرفة حقيقة في ذلك وبذلك
يظهر حكم لطافة حصيد النبي صلى الله عليه واله مع ان
الابصار تدركه والحواس تحسره ولا يمنع ذلك من ان
يكون الطف واصف من الاطلاق والسموات وكذلك
معرفة نسب الكواكب وخواصها الا ان شاء ذكر الله تعالى

ان السما الدنيا سما الحجب والثانية سما الفكر والثالثة
سما الخيال والرابعة سما الوجود الثاني والخامسة
سما الوهم والسادسة سما العلم والسابعة سما العقل
والثامنة سما الصور والتقدير والتاسعة سما
الشجر وهذه الخواص والنسب ايضا ما سمعها
المحبون فضلا عن معرفتها الا ان الطبع يحل
الاصطلاح يمكن له تفهيم الكلام اذا لم يجدوا
ولو بالوجوه المختلفة الا ان الله تعالى قد رفع
في الخلد مكانه ومكانه ذكر ان سره صلى الله
عليه واله كان في بدو الوجود والشمس في
على قرة الراس في التاسع عشر من برج الحمل وكان
طالع الدنيا الشيطان وهذا لفظ الحديث الواو
عن مولانا الرضا عليه السلام لما سئل عن الربا سئل
عن تقدم السبل على التمار فاجاب عليه السلام كما سمعت

وقد مضى

وقد صعب هذا الحديث الشريف على المحققين لا تله
خلاف فواعده المقترة والى الان ما رايت احدا
حل مغلا فنه على فحج البصيرة والى للمتحج معرفة الاسرار
المطوارة في طي اشارات اهل بيت العصمة والطهارة سلام الله
عليهم فاذا عجز اهل العلم واهل الاصطلاح والماهر في
الفن عن معرفة هذه الدقائق فغيرهم ولعمري اعجز
واعجز ومنها علم السبج لعرفه الاحكام الطبيعية
وكيفية تركيبها واصولها وفروعها وذائبتها وثمراتها
والفرق بينها وبين الاحكام التعليمية والاحكام
التعليمية وان الحجب المحسوس المرئي ماهو في اصل
خلقته اي شيء وهل هو مركب من الهوى والصور
او من الاجزاء التي لا تتجزي او من الاجزاء الضعاف
الصلبية كما ذهب اليه ذمير اطيب الحكم او هو الصور
الجوهري او غير ذلك وكيف يختلف بالظواهر والكثافة

الذين وما معانها وحقيقتهما وما الفرق بينهما وبين
العرضيين وما الفرق بين اثارها ومقتضياتها والحوادث
وهل جزم النبي صلى الله عليه وآله واهل بيته عليهم السلام
كان لطيفا في هذه الدنيا او كشيئا وعده التقدير بين
ذاتها كان امر عرضيا وهذه الابعاد كلها مبرهنة
في العلم الطبيعي وما وقع في العباد الشريفة اشارة
الى تلك المباحث الدقيقة والمطالب الخفية ومنها
علم الاهل بالمعنى الاعلى على مصطلحهم يعرف حقيقة
العقل والنفس والروح واثارها ومقتضياتها واصل
انبعاثها وتكوّنها وتذوّتها وتحقيق فاعدها مكان
الاشرف وبطلان الطفرح وايجاد التسلسل الطولبة
والعرضية والفرق بينها ومعنى الصعود والنزول
والعروج والهبوط مع قوله تعالى وما من الاية الا مقام
معلوم وانا لنخبر الصافات وانا لنخبر المستجيبين الاثر

قال

وقد مضى في الحديث الشريف
قال وحيمه صلى الله عليه وآله علة الاحياء وروح علة الارواح
ونفس علة النفوس وعقله علة العقول ويعرف حقيقة
العلة والمعلول وان العلة على كل معنى تطلق وكما
منها براد ومعرفة سرباطها وشماتها ومكلاها وامساها
وتسببها مع المعلول ويعرف معنى التقدم والتاخر
والقبليّة والعديّة وامساها ومعانيها ويعرف
الدهر والزمان والسرمد بين هذه الاحكام
ولو ازمها ومقتضياتها وتقدم بعضها على بعض واثار
بعضها عن بعض الاثره اعلى الله مقامه قال عرج
بحسب في الزمان في الليل وبحيمه في الدهر وذلك
قبل الزوال قبل مقدار الف عام معرفة العام
والسنين في عالم الغيب مع انه ليس هناك
طلوع ولا غروب ولا ليل ولا نهار ولا ساعات
ولا دقائق فكيف كان خلق الارواح قبل الاحياء

بالفي عام او باربعة الاف عام على اختلاف الروايات
وما معنى ان قلوب المؤمنين خلفوا من شعاع جسم
محمد صلى الله عليه وآله وما معنى الشعاع وما معنى
المسبر وما معنى الخلق وما معنى الاختلاف وفي كل مقام
من هذه المقامات للعلماء الاعلام بحث طويل وهذه
المباحث هي اصعب ما يرد على العلماء الفحول من اهل
المعقول الذين فطروا نظرهم الى المنقول ويريدون
وزن هذا ذلك ووزن ذلك هذا واما الذين
فطروا نظرهم الى المعقول وما لاحظوا الوزن وان كانوا
في غيب شديد في تحقيق هذه المطالب فليس هذه المقام
الا ان امورهم اسهل وخطبهم اهن وكما لمولانا الاستاذ
اعلى الله مقامه ودفع في الخلا اعلام مباحث شريفة
مستخرجة من دقايق كلمات اهل بيت الصبر والظواهر
في هذه لسان ما عثر عليها اهل الشأن من اهل الشأن
وقالوا برزها

وربما لا يعرفونها اذا لفت عليهم غاظتك بالجمال
من اهل الشأن واولى البغضاء والعدوان ومنها
علم الالهي بالمعنى الاخص على مصطلحهم وعلى مصطلحنا
الماخوذ عن ائمتنا الاعلام عليهم سلام الله الكامل
النام هو علم المعاني والبيان لقوله تعالى الرحمن علم
القرآن خلق الانسان عليه البيان وقال مولانا الباقري
عليه السلام بحار عليك البيان والمعاني فقال الجابري
ما البيان والمعاني قال اما البيان فهو ان تعرف
ان الله واحد ليس كمثله شيء فتعبده ولا تشرك
به شيئا واما المعاني فتعني معانيه ونحن علمه الحديث
ليعرف التوحيد في مراتب الاربع المستهون بين العلماء
واما ما عندنا من ائمة خمسة الاف ومائتان وثلاثون
مرتبة كما ذكرها في رساله منفردة وفي توحيد
الصفات يعرف الفرق بين الصفات الذاتية

والصفات الفعلية ويعرف معنى الصفة الفعلية
والها اهل هي حادث كما هو عند الشيعة ام قد يميز
وما معنى حد وثقا وتوصيف القدم لها وان الفاعل
والخالق والزاد والمحيي والمميت من الصفات الدائمة
والفعلية وهل فرق بين العلة والفاعل ام لا
كون الفاعل من الصفات الفعلية كما صرح به العلامة
المجسبي في كتابه الفارسي المصنوع للعوام المستفيحي
البين وعدم الفرق بين العلة والفاعل والخالق
ما موصوف هذه الصفات ان كما الموصوف هو الفعل
كما هو مقتضى ما اجمعوا عليه من صفات الافعال والصفات
الفعلية من نسبتها الى الفعل دون الذات فان كان
الامر كذلك فكيف يوصف الله سبحانه لها فيقال الله
الخالق الزاد ولا يقال الفعل الخالق الزاد كما هو
مقتضى نسبة كل صفة الى موصوفها وان كما الموصوف

هو الذات

هو الذات المحب فاما معنى القول بانها هي صفات الافعال
فكيف يصح القول بمحدوثها لاستلزام ذلك ان يكون
القدم سبحانه محلا للحوادث ويصح سلب تلك
الصفات واثباتها يلزم التعارض في مغاير حاله
التقي والاثبات والوجود وعدم وهل هذه الصفات الفعلية
جوهر ام اعراض بعد فرض حد وثقا فان كانت اعراضا فب
الجوهر الذي تقوم به فان كما هو الذات يلزم ان يكون
سجانه محلا للحوادث وان كما هو الفعل وهو ايضا
جوهر ام عرض وعلى الثاني كما هو المشهور المحقق
عندهم باي شئ يقولون فيقولون ان امر اعتباري
فيكون الصفات الفعلية على هذا المذهب التخفيف كلها
اعتباريات ولا يرضى بها اهل فضلا عن فاضل
فاذا كان الفعل جوهرًا فهو حادث والثاني بالضرورة
والاول خلق قبل الصفات الفعلية ام بعد الصفات الفعلية

فان كان الثاني بطل كونه موصوفاً ضرورياً تقدم الموصوف
 على الصفات وثالثاً خروها عنه وان كان الاول فكان الفعل
 اول المخلوقات والحوادث ثم بعد الصفات الفعلية
 ثانياً المخلوقات والحوادث فعلى هذا فكيف تنسب هذه
 الصفات الى الله المتقدم جل ثامنه وكيف التوفيق بين هذا
 وبين ما نوارث الاخبار عن الأئمة الأطهار عليهم السلام
 الملك المجتاز عن اول الحوادث والكائنات التوالمحمدية
 صلى الله عليه واله ولم يسبقه شيء من المخلوقات والذوات
 والصفات وقد انعقد على ذلك اجماع المسلمين من المخالف
 والموافق بل وضرورة الاسلام ان محمداً صلى الله عليه
 واله اول ما خلق الله وما معنى ما ورد في الزبارة للشهيد
 الامير المؤمنين عليه السلام على اسم الله الرضوي و
 نور وجهه المضيئ والزبارة منواتر لا شك فيها ولا
 ريب بعينها ان تنفيح هذا المطالب وتبيين هذا المقاصد
 انما هو

انما هو في ذلك العلم الغريب العجيب ومن هناك يظهر
 معنى قوله عليه السلام اعلم الله مقام حبه علة الاحكام
 وروحه علة الادراج الخ وحاشا ان يكون خالق موسى
 سبحانه هو الذي خلقكم ثم رزقكم ثم يميتكم ثم يحبسكم هل
 من شركائكم من يفعل من ذلكم من بشي سبحانه وتعالى عما
 يشركون وبالجملة حقيقة المطلب شرح الامر والمقصود
 يجرى على الاصطلاحات ذلك العلم ولا يعرف هذه المسئلة
 الا بعد الاصطلاح بلقاء بوجه وحقايقه واسرار وطاقفه
 ولا يكفي معرفة بعض المسائل الظاهرة بل بضامها
 علم التوليد والضم والاستنتاج والتفريق والانفصال
 الذي هو وجه عظيم من علم الطب ولم يشفر عندهم ولم يعرفوا
 عليه الا طائفة قليلة من اهل البصر والمعرفة التوراتية
 وبه تعرف حقيقة الثمن والزال والكبر والصغر والتكبير
 والتصغير والنمو والذبول وتولد الاما من النسب والاصناف

في التسمية

وان هذه الامور هي بزيادة اجزاء في الشيء ونقصا
منها او باعتبار الهبات والعوارض لا الاجزاء وانما
هي بضادم الطبائع وغلبة بعضها على بعض وانسباط
الاجزاء والتمزقاتها وضم بعضها ببعض وهل يصح
تداخل اجزاء اخرى تتخلل في الاجزاء الاصلية عند الانسباط
وهي المتماثلة لاجزاء الفضيلة ام لا وكيف يتصور اللقاء
شيء من شيء واخذ عنه وهل ملأه الاجزاء والكثافة
نفس الاعراض والاضافات والهبات ام لا بل مع ذلك
من اجزاء خارجية وهل الذوات والاجزاء مما يغيب الشيء
فحققت ام لا بل هو هو والاحكام الجارية عليه الجارية
عليه وهل لا يحصل ان لا يتغير الصور النوعية او
التخصيصية المتعارفة بحيث يعرف في العرف بين الحالتين فرقا
بقينا ام خفتا ام لا يعرفون بل المتفاوتات انما هو امر خفي لا
لا تثبت على الاحكام العرفية ولا الاطلاقات اللغوية
ولا الامور

ولا الامور ولا التواهي الشرعية وهذه مباحث شريفة ^{مطالب}
منبهة دنيئة تنقيها وبساتينها وشرحها وذكر ادلتها
مفصلة في ذلك العلم فمن عرف هذا العلم بظهر له معنى
قول مولينا واشادنا للرحوم اسبغ الله عليه نواله وحشره
مع محمد صلى الله عليه وسلم الله اجمعين الله صلى الله عليه
والله الف مائة من الهواء منها وما فيه من النار فيها
واذ رجع اخذ كل ما الف في كل مائة ويعرف ان هذا
الالفاء والاخذ ليس على ما يعرفون ولا على ما يظنون
لا الكلام جرى على اصطلاح العلماء المارفين الماهرين
الكاملين وظهر له معنى قوله وحشره في التمثيل بجبريل
اذا ظهر بصورته وحشره في خليفة الكلي والى مائة ما بين
السماء والارض وانه يخرج من ثقب الارض بل اصغر ولا ينقص
من شيء ولا يزيد وانما يتبدل اعراضه وصوره وهباته
لا غير ذلك ومنها علم الاحكام النفس الامر به

وهذا علم لم يعثر عليه العلماء ولم يطالع عليه الحكماء
لعمري قد استخرج مولانا على الله مقامه ورفع في الخلد
اعلام من اشارات كلام الله المحيد وتلويحات الروايات
وهذا الاحكام غير الاحكام الواضحة وغير الاحكام
الذاتية وانما هي احكام ثابتة في الوجود ^{الظاهر} ^{من} اللوع
المحفوظ في مقام لوح الحور والابيات ولهذا العلم مسائل
كثيرة وفروع غير عديدا استرنا الى جملة منها في
شرحنا على المحظية الطنحية فلا يفيد هاهنا ويظهر مثله
ثبوت التصور واختلاف الهيئات من حين كونه لظنة
وخلعها وليس صوت العلفه وخلعها وليس صوت للضعة
وخلعها وليس صوت العظام وخلعها وليس الصوت
البشري حالة الجنين وخلعها وليس الصوت الدنياوية
وهكذا من الظاهر والصباء والمرهفة والبلوغ والتمام
وهكذا الى ان ينفى الامر ويرفع الموانع والعوارض التي

عسير

هي ناسيتا سبب الحكم العرفي فاختلاف الاحكام انما هو
بالهيئات المختلفة وتلك بالاقضية بالاجزائية
الداخلية لكثرة في كل حال دائما بدفئتها وتاخر شيئا
وهو قوله تعالى هم في لبس من خلق جديد وليس الملقى خلا
في حقيقة الشيء ولا الماخوذ الا ما كان من باب الوافى لا تقضى
الامر وبذلك يظهر معنى قوله على الله مقامه في ما فيه
من الهوى في رتبة والفي ما فيه من التاخر بها ويظهر معنى
لطافة حبه التي صلى الله عليه والرحمة لا نعلمهم
وكون تلك الاحياء والطيرة في اعلى مراتب الاستدال والاستفاد
وانما في هذه الدنيا اصغر واعلى من احكام اهل الجنة فيها
مع ما يعثر بهم من انواع الامراض والآلام والموت والقتل
وامثال ذلك وهذه المباحث لا تعرف الا بالفرق بين
الاحكام النفس الامرية والاحكام الواضحة وتبينها انما
يعرف في ذلك العلم الشريف والبحث اللطيف واغلب

كما سمعت ما سمعوا هذا العلم ومباحثه فضلا عن إدراك
دقائقه ومنها علم التطبيق والتوفيق بين العوالم و
الاناسي الثلاثة الانسا الكبير والوسط والصغير واغلب
العلماء يعبروا على دقائق هذا العلم وحقايقه والذي
عثر على بعض مقاماته ما استوفى الكلام في تفحيره وتمديده
واصله ما في كلام امير المؤمنين عليه السلام ونعم انك حرم
وفيت نظوى العالم الاكبر وانت كتاب المبین الذي
باحث فيظهر المضمرة وقال ايضا عليه السلام الصوفى الانسانية
الكبرى تحية الله على خلقه وهي الكتاب الذي كبر سيد وهي
الصيكل الذي بناه بحكمة وهي مجمع صور العالمين وهي
المختصر من الوقع المحفوظ الحديث رواه الديلمي في الغرر
الشرقية نقلت بعض معناه وقال الله عز وجل ما ترى في خلق
الرحمن من تفاوت وقال ايضا وما امرنا الا واحدا كلهم
بالصبر وقال وما اختلفكم ولا يعصمكم الا كنفس واحد وعبرها

الآيات

من الآيات والروايات المؤيدة بالبراهين العقلية والمعضد
بالادلة العقلية كما هو معلوم عند اولى العظمة التي كثر
البصيرة الفوتيرة وفي هذا العلم يظهر كيفية انظما العالم
بما فيه من المجردات والماديات والعلويات والسفليات
والاملاك والعناصر والمواليد والحركات والكائنات
والجواهر الفاتحة والغيب الفاتحة والاعراض والصور
والهيات واللوازم والمنهاج والمكالات والشرائط
وتمكن الفاعليات وظهور المفعولات والعرش والكرسي
والسموات والجوار والاشجار والبراري والفلوات
والانبياء والرسول والشهود والخيالات والضروري والاصول
والانوار والظلمات وما استبح في غيب الكائنات وما استشر
من دقائق الخفيات والزمانيات والذهنيات والسموات
واحكام الحركات والاوزان والاسدادات وعجائب
ما استودع في الامكان من غرائب القدرات وما خلق في الامكان

والكون والعين خالق البريات كل ذلك وجميع التفاصيل ولا
مع كل ذلك يعرف انطباقها مع الحقيقة الانسانية في الوسط
والصغير وبذلك يظهر الاحياء الدنيوية والزمانية والعنصرية
والهوية فلو تبه والبرزخية والاحرورية وان هذه الاحياء
ليس كما توهن الناس بل هي اعراض كل عالم جعلها الله سبحانه
ولغا في الاشياء لتبين الجمعيه واظهار الكمالية ونظير
لك بالتوضيح معنى الالفاء والاخته كما ذكر اعلى الله
مقامه عما لا ياتي في ظاهر ما عليه عامة الناس بقدر التعرف
ولهذا العلم مسائل كثيرة وفروع غير عددية يعجز
عليها العارف المتبحر ويعجز عنها جاهل المتكاسل
ولولنا على الله ترتيبه ورفع في فيج الجنان مترتبة
في هذا العلم استخراجا كنوز اسرار لم يعجز عليها دقائق
الافهام والاشتباهات حقائق علوم انوار تعجز عنها
العقول والاحلام وهذه العبارات الشريفة لا ينبغي
مغلانا

مغلانا لا بد لك المفتاح التام ان في ذلك لعين لا يرى
والافهام ومنها اعلم الموارين اي ميزان الطالب
بالشاعر وميزان المشاعر بالادلة وميزان الادلة بالميزان
القويم والقسطاس المستقيم ومن جهة المجهل لهذه الموازين
ظهر الخلل العظيم في الافهام والادراكات اذا ما كل مطلب
يدرك بكل مشعر وكل مشعر يدرك كل مطلب لا يرى
انك البصر لا تدرك الاصوات وبالسَّمْع لا تدرك الالوان
وبالشَّم لا تدرك الطعوم وبالذوق لا تدرك الروائح
وكذلك الحواس الباطنية فان المخيلات لا تدرك بالفتق
المفكر والبرزخيات بالفتق المختلفة والمتوهمات لا تدرك
بالفتق المنقرفة والمنقرفات لا تدرك بالفتق العاقلة و
كذلك مطالب ومقاصد لا تدرك بهذه القوى الدماغية
واتما هو بالنفس الناطقة القدسية وكذلك مطالب
انها لا تدرك بمقاماتها تدرك بالقلب واركانه وكل ركن

مخصوص بادراك مطالب لا يشتمل الزكن الا جزوا كذا القلب
 اربع الزكن الامن الاصلي وهو ينوع النور الابيض الذي
 من البياض ومنه صفو النقا والركن الامن الا منفل
 وهو ينوع النور الاصفر الذي من اصفر الصفرة والركن
 الاسفل الاسفل الذي من اخضر الذي من اخضر الخضرة
 والركن الاسفل الاسفل الذي من ينوع النور الاحمر الذي
 من احمر من الحمر وكل واحد من هذه الاركان مخزن علوم
 ومطالب لا تدرك ولا تعرف بالركن الاخر والابن
 احد شئها الا في كل منها فن طلبها في غير موضعها
 لم نعثر عليها كمن طلب ادراك الاصوات بالصبر والادراك
 الالوان بالسمع وهكذا سائر المشاعر وهذا ايضا مطالب
 ومقاصد اخر لا يدركها القلب باذنه وانما يدركها
 الفؤاد بمباشرة ومقامها ما يدرك في مقام الكلمة
 الثابتة والروحة العاقرة والكلمة العليا التي اصلها ثابت
 ووزنها

وفرعها في السماء نوعي اكلها في كل حين باذن ربها ومنها
 ما يدرك في عتبة الحروف والعاليات والصور المكنونات
 المخزونات والستاب المزجي المتأد من شجر البحر باخاء
 النور وهو المعنى من قوله تعالى خففكم الحوارا ومنها
 ما يدرك في مقام الالف اللبيرة والطفية المحففة
 والسر في الالهية والنفس اللاهوتية ومنها ما يدرك
 في مقام التقطع البسيطة من السر المعنى والزم الغنى
 وكل من هذه المراتب مع هذه علوم الالهية ومخزن اسرار ربوبية
 وينوع سمات وصفات حنيفة محمودة من احد والكيفية
 التي هي على الرسم والكنية لا تنالها ابدا البصائر العقول
 ولا تصل اليها اهل المعقول والمنقول وقد وقعت الاشياء
 بصريح العيان لاهذه المراتب بقولنا الصادق
 عليه السلام عليه صلوات الله الملك الخالق على ما رواه في مصلي
 الشريعة ومفاتيح الحنيفة الذي عند عليه جماعة من العلماء

الاعلام وطائفة من الفقهاء الكرام منهم السيد الاجل
السيد كفاؤوس كان من شدة الاعتناء به والوثوق
عليه بحبله حرذاً وشدّة في عضده قال عليه السلام اذا
تحقق العلم في الصدق خاف واذا خاف هرب ومن هرب
واذا اشتروا اليقين في القلب شاهد الفضل فاذا تمكن
من رؤية الفضل رجا ومن رجا طلب ومن طلب مكّد
واذا انجلي ضياء المعرفة في القلوب كادهاج منجى المحبة
فاسنان في ظلال المحبوب والتمجيد به على من سواه
نقلت بعض الحديث بالمعنى والحاصل ان الفرق بين
المشاعر والقوى المدركة من اصعب ما يرد على العلماء
الفيحول بل لا تنفك عند ادراكها وضبط حدودها وانما هي
القول وكان لمولينا واسنادنا في هذه المباحث نتائج
افكار دنيئة وقواعد موزنة لا ينبغي ان يهاجمها الكمالون
المأهرون في هذه القواعد فاطنك بعينهم ممن لم يتبعوا

في الطوار

في الطوار هذه الدقائق ولم تستفي ابصار قلوبهم بانوار
الحقائق اذ لم يسمعوها ولم يعوها فهم غافلون وجل
مطالبه في مباحثه ووسائله مستبشرة على الفرق بين هذه
المشاعر واحتصاص كل مشعر بمطلب خاص لا يصلح الاخر
كما ان البصر لا يصلح لادراك الاصوات والسمع لا يصلح
لادراك الالوان وكذلك باقي المشاعر وهو صريح
قول امير المؤمنين عليه السلام انما تحدد الادوات انفسها
ولشئ الا لا تاتي نظائرها خصوصاً مستقلة المعراج
فانها لا تتال ولا تدرك الا بالقوة اذ من طلبها يغني
لم ينل المقصود ولم يحصل المراد وسائر المشاعر عنها
بعين عسافرة عدل ولا يخفى على كل ذي لب سليم
وعقل مستقيم ان مشاعر الانسان غير انبها للبس كما
صحيحة عند ائمة الشائرو الادراك بل منها ما هي
دقيقة على صغيفة الادراك ومنها ما هي مجبوبة

يجب منعها عن الشغور ومنها ما هو عارٍ عن النور
كما نشاهد في الحواس الظاهرة فإن من الناس من هو
فائد البصر منهم من هو فائد السمع وهكذا قبل سائر
المشاعر الظاهرة ادلا يلزم ان يكون كل واحد صحيحا
في كل شخص وكذلك الحواس الباطنية كما اسرار البصر لنا
الرضا عليه السلام في حديث عمران الصافي قد علم اولو الالباب
ان الاستدلال على ما هنالك لا يكون بغير العلم بما ههنا
ومن هذه الجهة شرط مولينا اعلى الله مقامه في فهم
كلامه الفرق بين ادراك القلب الفؤاد كما قال
في جواب بعض المسائل في العلم الفطر الشريفا وصيك
انها الناظران لا تنفق على الالفاظ والعبارة فان
تفرق الفرق بين القلب الفؤاد والفرق بين نظرهما
واسمعت في كلامي نظر الفؤاد فترت يلوح المراد
والا فاطح الخطاب لا يطلب الترتيب من الشرائع كانت

عطائاً

عطائاً لهذا المورد فقد ضرب من الف محاب الله سبحانه
الموفق للصواب فاذا كان الامر كذلك فقبل الفرق
بين نظر القلب الفؤاد والتميز بين مدركها وسماها وسماها
نظر الفؤاد كيف ينبغي بلوغ المراد في فهم كلام من كلامه
مقصود به نظر الفؤاد وهذا لا يعلم قط ولا يعرف
الا بتفريق مسائل علم المشاعر والحواس وتحققها على جهة
البصيرة والابتنان على ما هو المعروف عند الحكماء المتقدمين
والمتأخرين المختصين بالمتخصصين لا ولي الامر والعلوم
من اصداق احاديث الانبياء الطاهرين عليهم السلام الله
اجمعين ولقد كتبنا في ذلك رسالة منفردة وذكرنا فيها
بعض مسائل هذا العلم باوضح بيان واكمل تدبير
ان في ذلك لا باب للمؤمنين واقامنا ان المشاعر
المدارك هو الادلة وهي ثلاثة كما قال تعالى لنبيه صلى الله
عليه وآله الرادع الى سبيل ربك بالحكمة والموعظة الحسنة

وجاد لهم بالتي هي احسن والمعروف بين العلماء في علم المنطق
وعين ضبط اخر الادلة وادناها وهو دليل المجادل
التي هي احسن وتحققه وشرائطه وادابه وهو ان يعرف
سياق الكلام ليس هو الدليل المقصود من الله الملك
العلام بدليل تغير سوف العيان لمن يصفهم الاشياء
في مقام التلويح بصريح العيان والدليل الاصل المقصود
لذا انه هو الاول لان المنهجان في سوق واحد والمنطق
ينظم عين مقالة اولها اعلاها وابهاها واسناها واسرها
والظواهر وهو دليل الحكمة الموصل الى ترقية المعرفة
في جميع الوجودات التكوينية والشرعية والمعنوية
والصورية والتكوينية والقدونية والحقائقية
المجادلة على نهج اليقين بالاختصاص والشك والتكهن وبها
تذكر الاشياء كما هي كما قال رسول الله صلى الله عليه وآله
الآنتم ادنى الاشياء كما هي وما جعل من قال اشياءا اعظم

منزلة

منزلة واطهار الحليل حفظ ومرتبته ومن ثوب الحكمة
فقد اوتى حبيب اكثري وهو الدليل اللطيف والشر
الغيب وهو لا فائدة الا سرد كما قال عيسى بن مريم لا يقين الا
ستر وهو لا خسر الخواص السالعين مقام الاختصاص
وعليه ينبنى المعارف الالهية والخطاب الالهوتي
وثانها دليل الموعظة الحسنة وهو دليل اولي الالهي
واصحاب اليقين ومخلصي شعبه مولانا امير المؤمنين
من اهل التحقيق والتمكين الذين تكلموا عن الحقيقة بسبب
المجاز وعين من الممار بصرف الحقيقة وهذا ان كد الدلائل
التي ان لها الاصل والعمد نفهم المطالب بقرض لها المشهور
بل يضدي العلم العارفين والفقهاء التي تباين للحقيقة
وتفهمها وذكر شرائطها ومستنداتها ومفادها ومكملاتها
ولو اذمها ومقتضاها الى ان صار علما مستقلا ذمها
عجيبه ومطالب غريبة لا تدركها العقول والبصائر من اهل

الرسوم وانظاه واعلم طالب مولنا واسنادنا على
مقامه ودفع في الخلاص علامه مبتدئ على دليل الحكمة وشيخ
منه ولا سبيل الى دليل المجادلة فيها والقوم لما لم يطلعوا
على دليل الحكمة واصل ما خذوا ومنشأه ومنه رطل
محققه والوازم المنزلة عليه والشايع المتحصلة
منه ونظروا الكلام مولنا ووجدوا انه لا ينطبق
على القواعد المقررة في المنطق قالوا انه قول بلا دليل
ولكنهم اخطوا الصواب ونطقوا بغير علم ولا هدى
ولا كتاب ولم يعلموا ان الدليل هو الذي عند
السبيل الحق هو الذي يسلكه وان الامنة عليهم السلام
ما نزلوا الا بذلك ولا انبئ عليهم الا باهية هذا لك
الا ترى مخاطبتهم في الزبائن وفي سائر الخطباء ودعوتهم
الى سبيله بالحكمة والموعظة الحسنة ولا تقول والمجادلة
بالبني هي حسن ولو كان فيها كما لا يستحقها بها

ولا تنوا

ولا تنوا عليهم بها ولا يقال انها داخل في المنطق فالدليل
هو البرهان المنطقي والموعظة الحسنة هي الخطاب ذو دليل
المجادلة هو الجدل على ما هو المعروف عندهم كما قال
الملا صدرا لا نقول هذا باطل قطعا لان مولنا
الصادق ع مرع بان البرهان من الجدل بالثبوت هي حسن
على ما رواه الطبرسي في الاحتجاج والمحجبة في البحار
ولذلك لا يلزم من البراهين انما العقلية التي ذكرناها
في محلها ولنا نقول ان دليل المجادلة باطل وانما
نقول انه ادنى المقامات ودليل الحكمة اعلى
منه فلم يمكن منه لا يعني بدليل المجادلة لانه عدل
عن الكمال ولا يرضى به اصحاب الكمال ولا نه لا يصل
الى حقيقة المراد فلا يثبت اليها الباعون مرتبة القواد
ومن هذه الجهة اخرى مولنا عظم استدلاله واستنباطه
على دليل الحكمة والموعظة الحسنة فمن لم يعرفها ولم يعرف

كيفية الاستدلال بها فلا يغفل منه فهم كلام من يستدل
بها ومفاهيم كلماته مستنبطة عنها وهل هذا الا لجمع الاستماع
بالصبر والروية بالتمع والاستشمام بالذكاء والالتفات بالتحريص
والاذعان وما هذا افضل انشا واما سائر الادلة فمنها كونه
في محله ومخرجه عند اهله ويتكفل بيها انما اثبات من هذا
وهما في ثقلها فلا يرتك لا يمتنون حتى يحكمون فيما شجر
بينهم ثم لا يجدوا في انفسهم حرجا مما قضيت ويسلموا شيئا
من هذه الامة وبيانها وجواب ما عسى ان يرد عليها ونوضح مخرجها
وثبت معصاتها في الامة الامرى وهي قوله تعالى اليوم ينش
الذين كفروا من دينكم فلا تخشوهم واخشون اليوم اكملت
لكم دينكم واتممت عليكم نعمتي ورضيت لكم الاسلام ميثا
وشرح هذه المسئلة وبيانها موكل في ذلك العلم على ما
عند اصحاب الحقيقة وقد ذكرت في شرح الخطبة الطنجية
سطرا واقبالا من علم من ينهم الكلام السلام في هذا

علم الكتاب التكويني وهو علم عجيب غريب قلم الانبياء والمرسلين
والملائكة المقربين والاولياء والصدقة بقرين والخواص من
المؤمنين المختارين الذين عرفوا المحجود والكيف والامر وعرفوا
مقصودهم وموصوفهم وما يؤل اليه امورهم وهم القليلون
اقل من الكبريت الاحمر كما اشار اليهم الابيات والزوايات وهذا
الكتاب فجميع الله في جميع العلوم والمعارف وجميع المقاصد
والمطالب وجميع ما يريد من خلقه كلها بيانا حالي وشرح
تكويني وجودي بضرب الامثال وبيان الاحوال وقصص
الاجمال بحيث لا يخفى لمن تظن به وعرف كيفية قراءته
جوابه لاستؤاله وله يطالع عليه الا القلون وغفل عنه
الاكثر ون ولكن اكثر الناس لا يعلمون والله سبحانه ينص
عليه في كتابه المحجود بقوله عز من قال من يهيم اياتنا في
الافاق وفي انفسهم حتى يثبت لهم اننا الحق وقال
عز وجل ولذلك نرى ابراهيم ملكوت السموات والارض

وامثالها من الالباب الكثيرة وفي هذا العلم الشريف ثبوت
حقيقة معنى قوله اعلى الله مقامه الله صلى الله عليه وآله
عرج يحيد في الليل في الزمان ويحييه في الدهر
فيلخلق السموات والارض في عام او باربعه الاف
عام وبروحه في السمر اضعاف اضعاف مقدار
بقاء العرش على الماء قبل خلق السموات والارض
وقد حذرنا لا منه امير المؤمنين عليه السلام للتائل
لما سئل عن ذلك فقال عليه السلام لو صب خردل حتى ملأه
الفضا وسد ما بين الارض والسماء وانت لو عمرت وكلفت
مع ضعفك ان تنقل حبة خردل الى المشرق الى المغرب حتى
تفقد كان ذلك اقل من جزء من جزء الف جزء من راس الشجر
من ما بقي العرش على الماء قبل خلق السموات والارض واستغفر الله
من الخد يد بالاهليل كل ذلك عروج واحد وهذا من
المعضلات التي لا يفصح مغلاهما الا بهذا العلم الشريف
وهناك

وهناك ثبوت حقيقة المسئلة وانها التي شجى واخلاف
المدة لما اذا وما منشأ هذا الاختلاف وانما تستبين هذه
المدة وكيف يكون عروج حيد في الليل بعد البعث لستين
وعروج حيد في النهار قبل خلق السموات والارض ^{واحد} عروج
وما معنى هذا الاشارة مع هذا الاختلاف وكذلك ما يربط
المعراج وان حيد صفة عليه واله الطيف من العرش من
محدثه سبعين الف مرة مع انه لا يرى بالابصار دون كبريت
ويحس بالحواس ويدرك باللبس الناس ونجى عليه الشغيرات
وتقوم عليه الحالات مع انه هو الثابت القادر البات
ولا يوصف العرش ولا الكبريت ولا السموات بتلك الصفات
والسموات ما الوجه في ذلك وما حقيقة الامر فيها هذا لك
هذه المباحث كلها مشروطة في هذا العلم الاولي والتور لا يهر
الذي اظهر للناس سادات المحشر واصحاب الخوض والكوش
عليهم السلام والادام من الله الخالق الاكبر وحصلوا هذا العلم

مكتوما عند اهله مخروفا في محله ذلك فضل الله يؤتيه من يشاء
وانى الاجاب ادراكه ولا باحد فهو لان مولنا اهل
مقامه قد كشف سعي وفتح مقفله واذن الطالبين بالدخول
امثالا لقوله تعالى ان الله امركم ان تؤدوا الامانات الى
اهلها فقا من عرف وضم من لم ولا حول ولا قوة الا
بالله العلي العظيم ومنها علم الكون الشرعي والشرع
الوجودي وهما مثلا زمان متساو فان متما وبلا يتفق
احدهما عن صاحبه وهو علم ذو عجائب وغرائب ومقاصد
ومطالب لم يسمع الا كثرون ولم يعش على حقيقة الا
الماتون وقد بسط مولنا وشرح في بعض رسائله في
فافصح في اغلب مباحثاته بعض مسائل هذا العلم وبعدها
بحقيقة يظهر عنه قوله اعطاه الله مقامه انه صلى بالملك
في النهار واسع وصوته من حجر الصاد وتضمنوا استنشاق
من طوى الاتحاد صلى صلوة الظهر في مقام اواذي حين
الشس

اتمس على قدر التراس والظل منعما والكواكب محشورة
والبروج متطابقة متواصلة يظهر من كل خاصية الكل
وهناك صلى صلوة الظهر وهو اول صلوة صلواتها
واول فريضة اداها قبل المصلين وقبل المؤذن بقبليته
غير محدودة ومعنى صلوة الرب وقوله جل شانه في صلوة
انارت الملايكة والروح وما معى الصلوة وكيف كانت
هذه صلوة وما وجب اخضا صحتها دون غيرها وهكذا
امثالها من المسائل المعصية التي تكل دونها الابصار وتحت
دون البالغ الى اذنى مراتب الافكار وهي كلها مشروطة
مفضلة مبنية بتحقيق في هذا العلم الشريف والنور الشريف
ولا يمكن الاطلاع عليها الا بعد الاطراف بجوانب هذا العلم
ودقا غير مشروطة ومما تارة وكلياته وجوهراته ومقتضياته
واسبابه ومنها علم المناظر والارباب ومعرفة هذا العلم على ما
عند اهل العلم عليهم السلام الاعلى ما هو المعروف المشهور عندهم

عندهم من حيلات البوابين وادهام المتكلمين على
ما هو الحق عند اهل الحق من معرفة المراءاة ولا تطباع والمقابلة
وكيفية تحقق الصور وحقيقة المراءاة وان المراءاة هي صورة
والترجاجة وحقيقة النسبة بينهما وان الصور هي
الشيء المنفصل والشيء المنفصل والمنفصل والمنفصل
من المتصل وما للشيء بين هذه الاشياء وان يتحقق
وما التبع وجودها وما العلة في اختلافها وكيف
يتطبع الصور في المراءاة من الشاخص المقابل لا اتصال
ولا انفصال ولا عارضة ولا مفارقة ولا مداخل ولا
مباينة وان تطباع ههنا لا كيف ولا حد وكيف يتبدل
منها الى المقابل هل بلا حذرنا وملا حذر الشاخص فيكون
الحاصل في ان واحد وباباه قوله تعالى ما جعل الله لرجل
من قلبين في جوفه اذا كان الادراك بالثقافة واحدة
منها يحاط بعد النظر ان ينفذ الى المقابل من غير الثقافة
للصور

الى الصور وباباه امتناع التوجه الى المدلول من غير ملاحظة
الذليل او ينفذ الى المقابل من الثقافة الى الصور مع الثقافة
التي هي من غير الثقافة اليها بل قبل الثقافة اليها كما هو الحق
وهو سر ملاحظة السافل للمعاني من غير السافل بل
بالعالي وكيف يعقل هذا الامر الدقيق وكيف يعرف هذا
المعنى الرشيق وكذلك القول في الابصار هل هو خروج
الشعاع او لا تطباع كالصور في المراءاة او لا انعكاس
او غير ذلك من الاقوال الاربع الصور وما كيفية
الادراك والابصار وما معنى قول الله عز وجل
انما خلا ادراكنا انفسها كيف يدرك البصر نفسه
او السمع نفسه مع ما ورد من الاكثار الصريح في هذا
المعنى في كلام مولانا الرضا عليه السلام في حديث عمره
الصالح فكيف التوفيق بين الروايات وما حقيقته
الامر في البين وما نسبة الاقفاظ الى المعاني هل هي

المشايين كما هو المشهور عند علماء الأصول أو نسبة
الاحتساب الى الارواح كما هو عند علماء الحقايق
الاسرار وبذلك عليه صريح قول امير المؤمنين عليه السلام
المعنى في اللفظ كما الوقع في الجسد وهل المراد بالروح
الجسد الروح المحوالة لما حوذة من صفوارواح
الافلاك كما في كلام امير المؤمنين عليه السلام والروح الناطقة
القدسية التي اصلها العقل منه وعن البرق والاشعة في
اذ اكلت والروح الاموية والشر الغيب المعنى في قوله عز وجل
الروح من امر ربي وقوله عز وجل وفيه روح وعلى القول
الاخر كما هو الحق المنصور المؤيد بالادلة القطعية
المذكورة في محلها فتكون نسبة اللفاظ الى المعاني نسبة
المرايا الى الصور والاشباح الى المفصلة وادراك المعنى من
اللفظ كما ادراك المقابل الشاخص من الصور التي في
المراة فتكون الشروط المعبرة في الشروط المعبرة في الكلام

الكلام الجواب الجواب الاحتمال الاحتمال الاختلاف
الاختلافات ولذا قول مولانا اعلم الله مقامه رفع في
اختلاف اعلامه في وضعه لمن يروم معرفة كلامه ايها
الناظر في الكلام ان قدرته ان تعرف المعنى من اللفظ بغير
اللفظ فانظر في كلامي والافزع عند مجازي في التساوي هذه
العبارة شرط معرفة كلامه وحقيقة هذا الشرط لا تعرفه الا
الاعبد الاحاطة بعلم المناظر والمرايا وتحقيق المطالب
الذي اورنا سطر منها في هذه الاثر في الا بعد
العثور على حقائق ذلك العلم ودقائقه ما يستفاد من دليل
الحكمة لا ما كتبه الهنديون واليونانيون في هذا
النشان فانه لا يسمي ولا يسمي من جوع من لم يعرف هذه
الدقائق كما ذكرناه ولم يطلع على هذه الحقائق كما سطرناه فانهم
اياهم ثم اياه ان يروم معرفة كلامه اعلم الله مقامه
او ان يهجم حوله عباراته وكلماته فانها بحجقت في

الساجون ومجزة لغز في دونهما الجاهلون وحسم الله
 امره عرف قدره ولم يحدطون ومنه علم
 النادر والباطن ونادر النادر والباطن الباطن والنادر
 الباطن والباطن النادر وظاهر الظاهر حتى ينفخ
 المراتب الى السبعة او الى السبعين وهذا علم قدس تدونه
 الابواب وصرب دونه الف عجايب ثمر من مكنونات علم الائمة
 الاطياب عليهم السلام الله في المبدء والمآب ولما انهم
 الله عليهم فالواضع العلماء وشيعتنا المبلغون وقال
 الله عز وجل خطا بهم بالايمان واغفر لهم بالسمع ان الله يامرهم
 ان تؤدوا الامان الى اهلهما وقال ايضا تعاولوا ثنوا الشفعا
 اموالكم التي جعل الله لكم قياما وارزقوا فيها
 وكسوهام وفقوا لهم قولا معروفا كانوا يعلمون المفسطرون
 المشادين بادابهم والتاهجين منهم فمعلوم من اهل البيت
 ادراكه افهام اولي البصائر والانتظار ومحبوها من
 الاعيان

الاعيان على تفاوت مراتبهم ودرجاتهم ومقاماتهم فكان
 العلماء السبعة المخلصين اصحاب الحكمة واولي الافئدة يتوحدون
 العلم خلفا عن سلف ويحورون عن التضييع والتلف ويكتمون
 الاعيان ويبعدون عن تناول الاشياء والاشياء من ذلك
 المورد وشرب من ذلك المشرب وادرك العلل كما يرجع كلامه
 لاهل الاشارات واصحاب اللطائف والثلوثا ذلك
 المجري لئلا يكون مخالفا لما امر الله من سبيل
 الحق واعطاه كل ذي حق حقه وعدم منع الحكمة لاهلها ايضا
 يتكلم لهم بذلك اللسان ويظهر لهم ذلك الشأن ويؤيدهم الى
 الله بذلك الشبان ويعلمهم حقيقة البيان في قوله الملك
 المنان الرحمن علم القرآن خلق الاشياء علمه البيان وفيه
 كان منجى الانفسا فاذا ما مضى النادر والباطن
 وما مضى الباطن والباطن الباطن وما مضى الظاهر وظاهر
 الظاهر والنادر والناظر في بين هذه المراتب وما

المراتب وما النسبة بينها من النسب لا يبع ولما اختلفت
وتعددت ولم تكثرت وانسبطت مع انه يقول امير المؤمنين
عليه السلام العلم صفة لثقلها الجاهلون وهؤلاء
تكثروا لسط وكثير لم كانت سبعة وارتفعت الى السبعين
وما النسبة بين هذه المراتب هل هي نسبة العلية والمعلولة
والاثرية واللوثرية او الشعاعية والمنبرية على المعنى الخاص
بالوجه العام او الفشر واللب واللسان والتضام
المساوي والتماوي وما النسبة بين مدلولاتها ودوالها
تماما كونها وما النسبة بين اطلاقاتها ومفهوماتها الحقيقية
والجاز والنقل والاشتران والتواطى والشكك او الحقيقة
بعد الحقيقة او الحقيقة بعد المجاز او غير ذلك من الاطلاق
والامور التي لم سمعها الاكثرون وكنها الاقلون وتبينها
المستترون وحفظها العيتون اولئك كما قال الشاعر
شئت قباب الارض طائفة اخفاهم عن عيون الناس احللا

وكلامه

وكلامه مولانا استادنا على الله من لينة وضع في فصحنا
من لينة اعلية بحمد هذا المجري لانه العارف باسرار الناول
والعالم باحكام التنزيل من كبر انقطاعه الى ساداته
ومواليه اهل بيت التكبير والتمثيل والتحرير والتحليل خصوصا
مسئلة المعراج وما ذكره طيب الله نفسه وعطره ومصر
في هذه العبارات في بيان المحمد والجسم والكثافة والاطراف
والنورانية والافاعيل الالهية وسعود الجسم ثبابة المحمد
بلباسه وظلاله من غير زوم خرق ولا النيام وتلقينه الوحي
من جبرائيل مع ان عليا هو المعلم مجبر على الاخبار
المتكاثرة والتوايات المستفيضات من النوار مع ان علم
عليه السلام موضع من محج وفطن من تحاب هاطله وروية
الانبيا في السموات مع انهم في الجنان متكون على الارباب
في الغرفات ومعنى الضلوع الظهر ووضوئه من محج صاد
ووفوه على باب المراد وبلوغه الى مقام المحب والوداد

وكل هذه امور يعرف بپانه وبشبهه دكانه بعد معرفته
هذا العلم الشريف والنور المنيف والى القاصدين وادراكه
والى المنقطعين والوصول الى ساحر معرفته وابن الترتيب
منه المشاكلة ومنها علم الاصول ومعرفته في كلام
العرب جقائق ومجازات وكنائز واستعارات ومحكمات
ومشاهبات وعمومات واطلاقات وتفاصيل ومجالات
وسبان ومعضلات واصحاف ومبهمات وامثال اشياء
ودلائل وعبارات وسائر يضاربها الخاء الكلام منجوي
المخاطب ونحن الخطاب ودليل الخطاب ودليل
التنبيه والاشارة وهذا التلويح بصريح العبار ونقول
من قبل ان اعني واسمع يا حارة وان في الكلام
وظاهر وان الالفاظ مرصبة نفسها لا تقبل الا لظن
وان استفادة معنى من كلام يكون الا بنفي عشر اشياء
كلها تقبل الظن كاصل عدم التخصيص وعدم التقليد وعدم

الاضمار

الاضمار وعدم الاشتران وعدم النقل وعدم التجوز وعدم الاجا
وامثالها تمام هو مذكور في الكتب الاصولية المطبوعة وان
الظاهر لا يعارض النص وان اعظم ما يتفاد به النص تنصيص
المنكلم بمراوده وتفسيره لما في قلبه وخاطن وان الكلام محل
على مراده الذي يدعيه لا على ما يظهر من ظاهر اللغة بعد
ابواب التجوزات والمحكمات والمشاهمات الا ان يكون
خارجا عن قانون اللغة ومباينا لطريقة اهل العرف والاشارة
من وجوه العربية وقد قال عليه السلام علوا رواه المصنف في الاختصاص
ان لا تكلم بكلمة واريد منها احد بعين وجهها الى كل منها
المنجج فاذا صححت هذه الاحتمالات فمعرض كلام الهاتل
في الاصول والعقائد على ما صح له من المذهب الا ان يكون
القاتل بصرح بخلافه وان يكون في كلامه قرائن قطعية
بغير القطع من غير ان يكون مسبوقا بالشبهة مراده وان يكون
كلامه كله على نفي واحد يحصل القطع بالمراد وانما اذا

الكلام يجري على اوضاع عديدة واحوال مختلفة
 ثم ينشأ ^{منه} شيئا واحداً يثبت وثمة يجعل امر او اخرى بشر
 وثمة يبين حكماً واحداً يفضله وثمة يتكلم بلها وضطلع
 واحداً باخر ففي هذه الصور ان عرف ان الفاعل
 داخل في مذهب او دين فلينسب اليه ذلك المذهب
 ويجعل من كل ما يوافق وبطابق معتقداً اهل ذلك
 المذهب اصلاً وحكماً ويؤمل ما سوى ذلك اي ما لم يظهر
 فيه وجه المطابقة والموافقة الى ذلك الاصل المحكم وان
 لم يظهر من كلامه وجه الموافقة اصلاً ولا هو صريح في مخالفة
 بحيث يحصل القطع بالخلاف بمعونة القرينة الخارجية
 والداخلية والحالية والمقالية تعرف انساب الفاعل
 الى مذهب معلوم فلينسب اليه مذهباً ويجعل تلك الكلمات
 من المشاهدات فان قد رثا ويلجأ الى مذهب ومعتقد
 الذي عرف بالانساب اليه فهو المظهر والا فليقر علمه الى الفاعل
 قائم

فان قال له اولى به لقوله عليه السلام في المتفق عليه ادروا المحذور
 بالمشاهدات ولا ينسأج الى الابتكار والودع ^{للمشاهدات} ليشمله
 قوله عز وجل لا تدبوا بما يهبطوا عليه ولما بانهم ثابوا به
 وقوله عز وجل واذا لم يهتدوا بهذا فسيقولون هذا افك
 قديم وقوله عليه السلام ان علمتم فقولوا والا فها وقوله تعالى
 ولا تقولوا لمن اتى الفى اليهم السلام است مؤمناً وامثال ذلك
 من الامارات والوقايات واقا اذ لم يعرف مذهب الفاعل لم يعلم
 انسابه الى مذهب دين وكلماته غير صريحة في الامر ولا يفيد
 القطع في الحكم فيجب التثبت والتوقف لقوله عليه السلام الوقوف
 عند الشكيات خيرة من الافتحام في الهلكات وبالجملة هذه
 الاحكام مشروطة ومفصلة في علم الاصول ومبين عليها
 فيه فاذا عرف هذه الاحكام وامثالها وانفسها عرف نوع
 معرفة عبارات مولانا فاجل ما نلوا عليك في اول المسئلة
 من نصيحة العروج الحسباً والجسدانى مع البشرية الظاهر

نعم العلم بالانساب

مع الشباب واللباس اصلا محكما ورد علم ما فورا ناعلمت
من ديق العيان بلطف الاشياء الى ذلك المحكم المنقش
الاصل الاصل الجيد صحو بلا غبار وصفوا بلا كدور
بلا غبار ان في ذلك لذكوى لا ولي الا لطلب وهذه
العلوم المذكورة هي التي لا بد منها ولا يحجز عنها
في معرفة عباراته المذكورة فاذا عرفتها وانفقتها واحكمت
ما فيها من الدقائق والاسرار والمخائيل والتلويحات
ربما تخطى بعض مطالبه ويطابق اشاراته المودعة
في عباراته لا جميع ما يريد منها كما يريد بان ذلك
صعب لمنال غير الوصال لا يندى اليها الا من اشتهى
قلبه وكشف غيبه وستره وعرفه الخفية والكيف والهم
واحاط بعلم الكيف وفهمه واستبان بنور
الكينونة وخرج عن عالم اليبوسة وذلك او على العصر
وواحد الدهر وان في قديم الآيام بعد ان قرأت عليه علقته

مقام

مقام في علوم متعددة وسمعت من عجايب وغرائب احكام
منشئة خطر بخاطر الفاضل في بيانها وفكري
الباشرة ان اشرف الله الانوار الجامعة وامن عجايب
مناجيه وغرائب مقاصد واكتشف عجايب وارفع عن وجه
المقصود نقابة ثابتات بشرحه وكتبت نحو من خمسة
عشر كراسا على عم الربع ووصلت الى فقر من فقرات
اول الشرح فكتبت عليها نحو من كراسا في شرحها و
بناها واستخرج المعاني بسكن منها وبعد ذلك بقيت
باني ادور حول المطلب وما دخلت يابره وما وصلت الى
ستره ولتبر بل ما بلغت الى شيء مما اراد كما اراد فثبتت على
في ان كتاب هذا الامر العظيم والخطب الجسيم فعلت اني لست من
السنن التي يسار بها في هذا البحر المتعظيم والظلمات المتلطم
ولا من غراره هذه النجاة فكتبت تحت ذلك الكلام بالقطرة
در الشارح حيث جمع في هذا الكلام الموجز المختصر جميع ما في

الوجود واسرار وكما يجب للوجودات في الشريعة وكما
 والخفية وما ينبغي في التلخيص وما يكن ويجوز فيها والعجبة
 في كل من كلامه ما كان في الكل بل في البعض ما كان في الكل
 بل في كل جزء من أجزاء كلامه ما كان في الكل وان لاحظت
 الكل في البعض والبعض اجمالاً وبيان وان لاحظت الكل
 في الكل فان لكل كلام تام بحيث ليس بينهما ارتباط ولا انقسام
 وان لاحظت الاقل مع الاخر يتم المقصود وان لاحظت
 المتوسطين في الاقل يظهر لك كل موجود وان لاحظتها في
 الثاني ينكشف لك كل مفقود وان لاحظتها بالافتراق
 يد لك على الاجتماع وان نظرت اليها بالاجتماع يد لك
 على الافتراق ولعمري ان هذا الكلام مطابق للمطابق للكتاب
 النكوي الذي اجتمع في خبره كلاما ما كان في الكل المصنف
 الشاعر كل شيء فيه معنى كل شيء فلفظ او صفة الذهب في
 الخ كثر لا تنافي عددا قد طويها وحده الواحد طوي

ثم قلت

ثم قلت لا عجب فان المرء مجنوء تحت سائر الكلام مقدار
 عقل النكلم وسعته معرفة واحاطة دائره وهو على الله
 مقامه ومتبعاً بفضو ضافته ورفع اعلامه قد شرب من
 شراب المعرفة ونجى من كاسات المحبة كاساً فسكر فلا يرى
 الصحو ابداً ودائماً من سكن صحو فلا يرى التكرار ابداً كما
 قال على الله مقامه في فضيلة الامة في علي الاشارة
 عليهم السلام لبشر الى ما شرب من ريقه ولنا الحسن عليه السلام
 ومن ريق رسول الله صلى الله عليه واله في الزوايا الصادقة
 والمنامات الصالحة التي هي جزء من سبعين جزء من التوفيق
 كما روي عنهم عليهم السلام في الخبر المشهور فاشار الى هذا بقوله
 قد سكوت باللسان اسمعني ودق الحصى وغلها بنخل القصبة
 ان هذه الكلمات من مقامه واهل هذه العبارات من محله
 ومرتبة لا والله مقامه اعلم من ذلك وموئيد اشرف
 فما هنالك لا يتكلم الا على ما يمكن معرفة وادراكه وبكلم

ما عنده من الاسرار خازنا في قلبه الشريف تلك الانوار
 ثابعا مقننا بالماله سيد الساجدين عليه وعلى آله وصحبه
 صلوات المصلين ان لا كنتم من على حواضر كبرياء العلم
 دو حبل نفقنا وقد تقدم في هذا الجرس الى الحين
 ووصي قلبه الحسن ابريت جوهر علم لو ابوح به - نفيل
 حاش من عبيد الوشا ولا سفل رجال ملون دعي
 برون افصح ما بان ثوبه حسنا الهنا كنيث وقطعت الكلام
 وتوكت الشرح وعشرت على وضوى وعلقت فله باعي عن تناو
 تلك المطالب الحليبه والمفاصد الشريفة النبيلة فانظر
 الآن المشصف المندبين اذا كان حال مع فرائض عليه
 وسامعي منه وما ينعم الناس في حقى باقى من فهم كلام
 ووصل الى بعض حرامه في بعض مقامه كما هو ايضا رحمه الله
 يظهر هذا المعنى بالتسبيه الى بعض المطالب فاخذت بالنز
 لم يعرفوا من كلامه شيئا ولم يفهموا من مطالبه حرفا واحدا
 وبالله

وبالله ما سمع منه شيئا وما حضر عنده يوما واحدا كيف
 يفهم كلامه ويروم مراده ويصل الى مقامه حتى يقننا
 للبحر والتقدير والتبيين والضحى وتكثر الفاذا الفيل
 ان هذا الاخر رجوع عن الاصناف ودخول في الجور والاعتساف
 لان العلم اتم لغات واصطلاحات يجرون كلامهم عليها
 وينبون مطالبهم وقد اشترى عند العلماء بل عند كل الناس
 من العوام والنحو ان لا مشاحرة في الاصطلاح وان لكل
 احدا ان يصطلح ما شاء كما يشاء بعد فتح ابواب المجازات
 والمنقولات والمفردات وان اختلفوا في اسما الله سبحانه
 وتعالى هل هي ثوب نفقة ام لا الا اكثر من على الاول كما هو الحق
 المنصوب لا ذلك القطع من العقلية والفلكية فلا يجوز
 الاصطلاح هنا وذهبنا الى الجواز ايضا وعم الحكم في محنة
 الاصطلاح في الجمع وما لا يتبدل في مفاتيح الاصول
 فاذا كيف يمكن حمل كلام الفاضل العالم الفاضل الخبير

الحامل على ما يظهر من ظاهر اللغة المشتهر عند العوام
مع نظر بجهل عدم ارادة ذلك المعنى المعروف عندهم وهو
تنصير ناسا دون كتاب بخلاف ما يفهمون ويعرفون
مع ان مولنا اعل الله مقامه وحشر في الله معه لم يخرج
في اصطلاحاته عن منظومات احاديث اهل العصر ^{مفاتيح}
وعن ظواهر اهل اللغة الا ان الناس لقله تتبعهم في
الاخبار وفي وجع العتية والحواد للغة والثغور في ما
الاحاديث وما يستنبط منها لم يطلعوا على تلك الاصطلاحات
وتلك اللغات في الذوات والصفات وبغوا غير ضوابط
تلك الكلمات مخالفة للاعتقادات المألوفة من الامم
السادات عليهم السلام من رب الارباب كان اختلافهم في ذلك
اختلاف العربي والتركي والفارسي والرومي فيما يعبر
عنه بالغيب فقصهم مشهور فرجبت الاختلافات في
اللغات والاصطلاحات والمعنى واحد في جميع الحالات

نعم يظهر في

نعم يظهر الفرق في مجرى البعض على ظواهر العبارات ^{خبر} وشرى الاطراف الاشارات والتلوينات ولعل قالوا يقولون
لو كان الامر كما ذكرت فلما ذاب عبارات غير ما نوسن واصطلاحات
غير معروفة وفي هذا تمويه لتاسر والتلبس على العوام و
الخواص وابقاع الاختلافات في البين وذلك غير محمود
في الشريعة وغير مرغوب في الحقيقة فان الناظر في هذه
الكلمات بين مصدق ومكذب وعارف وموقوف ^{فهو} فالعارفون
يقولون انهم قائلون والموقوفون ^{الساكنون} في المكذبون
يشنعون والمصدقون يعتقدون خلاف الواقع فيكون
وزد هم عليه فلم يتشاء هذه الاختلافات التي الامن امثال
هذه العبارات بل وفرض ان قائلها خال عن العبد لا شك
انها مورد للترتيب في ذلك اهانة للدين المبين وهدم لشريعة
خاتم النبيين على الصادق ربه الاف التحية والثناء من الحق
المبين والجواب عن ذلك من وجوه الاول ان هذا انما

بر دلوله يكن شاعيا بين الناس ان في الكلام محكما ومثابجا
 وعماما وخافضا ومطلعا ومقتدا وظاهرا وباطنا ونهيرا
 ونصريا وتبيينيا ولها ما واحكاما ومفضيلا وكنائرا ومحازا
 واستعانا ونسبها ومثالا واصلا وامثالا وثلوجا ومجنا
 ودليلا وان العلوم متشعبة والمطالب مختلفة والاصطلاحات
 متفاوتة والدقائق كثيرة وشاع بينهم ونزع حتى حرف
 الاسماع وملاء الاصغاء المشاهدة في الاصطلاحات وعلى هذا
 فالعارف والمؤقف هم التامون والمكذب والمصدع عن غيرهم
 هم لها يكون اذا اولون بينهم قوله تعالى بل كنوا بالحق
 عليه ولما بانهم ثابروا بعد اقامة الدليل والبصيرة البتة
 من ان الكلام ليس محما واحدا وان الباطن لا ينحصر في طود غير معتد
 فلا يسع التذكير والتشجيع الا بعد الاطراف والاطلاع على
 المتكلم وحصول القطع بمجده وذلك اما بتبصيره او بحصول
 الفرائض القطعية وقد اتفق علماء الاصول على ان الظواهر

لا حجة

لا حجة فيها مع التمكن من النضلات الاقل بفيد الظن
 بفيد القطع وحرمة القطع وحرمة العمل بالظن مع التمكن
 من القطع من اجل البداهات وادنى الواضحات مع ان
 في الاكتفاء بالظواهر عند علم التمكن من النض في مثال
 هذه المقامات نظر ظاهرا ولم يفهم عليه اجماع ولا دليل فاطع
 فليقتصر على حد الضرورة في الاحكام الشرعية الفرعية
 مع ان في كلام مولانا على الله مقامه ودفع في الخلاع
 ليس ما في بداهة ظاهره على ما ينبغي ما عليه الفرقة المحقة بل
 بدو كلاما غير معروف عند العوام الا وبدو بعد بياننا
 لذلك الكلام بحيث يرفع الظلام ويدفع شبهة الانام
 ان من نظر الى الكلام ولم ينظر الى فرائضه وبياناته يكون
 كمن قال ان الله يبارك وتعالى حرم الصلوة وهي عنها
 بقوله تعالى ولا تقربوا الصلوة والى دليل الحرمة فتكون الصلوة
 محرمة ولم ينظر الى ما بعد الاية من الفرقة المعينة في قوله

وانتم سكارى وهكذا حال المكذبين الناطقين في كلامهم نجنا
واسادنا فاتهم نظروا الى بعض الكلام ولم ينظروا اليه على التمام
يسروا بغير لامعا ونورا ساطعا بل اخذوا البعض وحذفوا
الاخر لاظهار بواطنهم والله سبحانه وتعالى علم بهم وبسرهم
يعاملهم حيا بغيرهم ويخبرهم على ما يصفون سيجرهم
وصفهم الله حكيم عليهم الاثرى الله اعلم الله مقامه ورفع
في الخلد اعلامه ذكر في هذه العبارات المنقولة في نسخة
المعراج بعد ما ذكر انه صلى الله عليه واله الفى عند كل باب
منها اى من الاعناس مثلاً و اى نسباً وهيات مع ان
يدل على شئ مما هو هو اسندت سؤالا ايضا للامر
وتسبيحاً للحكم بقوله رحمه الله لا يقال على هذا انه
قول عبودى الروح خاصه وساق الكلام في تنعيم التول
وتبيين الجواب الى ان قال والا فهو على ما هو عليه من
التجسد والتخطي فهل يكون شريع اعظم من هذا

والعروج

في العروج الجسمي المحسوس في الغالب البشري وهل يبقى
مع ذلك شياؤه او ظاهر يدل على عروج الروح من غير
جسد وجسم فوري غير الجسد المعروف في عالم البشري فان
الاشياء اذا وابت الظاهر حينئذ ولكن الامر كما قال
الشاعر . وعين الرضا عن كل عيب كليله . كما ان عين
التخطي تبين مساوياً فظهر لك تمايزا ان المكذبين لا يجد
الحسم في اظهار التكديب بل يقنعهم داخله عند ربهم
واقا المصدقون عن غير بصيرة فليسوا بمعذرين ايضا
لان الذي الله ليس محكم بحيث يزول مع كل كلام ليس
بدن وانما هو تقليد محض والتدين لا بد من اخذ اصول
محكمة وقواعد متقنة مصححة معروضة على مذهب الفرق
المحفزة واجماع الطائفة الناجية ويجب عليه ان يعرض كل
ما ورد عليه بذلك الاصل المحكم وياخذ ما وافقه ويترن
ما خالفه وان كان من كلام من يعتقده حقيرة فيجعله من المشاهير

وربّ على اليه وينسب الفضول الى نفسه لا انه يعتقد بكل كلام
وباخذ بظاهر كل بيان وان كان بظاهره بنا في المسئلة البيضاء
والشريعة العرفية فلا علم له اذا اذ اصل وعوى
لعب وصوح هذه القاعة المقرن وشيوع هذه الطوبى
المحققز واما العالم النخب والكمال الخبير فهو كما قال الله
على تحت القواني مواضعها مقاطعها وما على اذ لم يفهم البقر
والثاني قوله تعالى ولكم في رسول الله اسوة حسنة لمن
يرجو الله واليوم الآخر وقد قال مولانا الرضا عليه السلام
في كلامنا الكلام الله محكما مشاهبا وعاما وخاصا
ومطلقا ومقتبدا الحديث نقلت بعضه بالمعنى فاذا كان
الثاني بالنبي صلى الله عليه واله فاستن الله
وقرّن قالون المخلص هو ان يناسه به في جميع افعاله
واحواله من الامور العقب المختصرة بوجه الله عليه واله
فالاغراض مشتركة الودود المجواب المجواب والقول
بان ايراد

بان ايراد المشاهجات خاصة الله والنبي ولا ينز عليهم سلام
لكلام لشبهه لهندان اذ لم يدل عليه دليل لا من النص مقطوع
بله ولا من ظاهر مضمون فيه ولا من ضعيف مشكوك فيه
ولا من عقل فاطح ولا اجماع وافي بل المعروف خلافة من طعنهم
والمعلوم عكس من مذهبهم عليهم السلام ولذا اشتهر عنهم عليهم السلام
ادروا الحدود بالثبوتات كذب سمعك وصبرك مع من
اليه سبيلا واحل فضل احبك المؤمن على سبعين محمدا
وما وقع الا جماع على ان لا اعتبار بالفرطاس وان لا يحكم
بالكفر بمحض الكفاية وان كانت صريحة في الكفر لعله اراد
معنى غير ما هو معلوم من ظاهر الآية وما رواه علماءنا
رضوان الله عليهم في مصنفاتهم في الامامة كالديلمي في
الارشاد وغيره في غير من اقرأنا اني المعتمد في الخطاب
وقال في اكرم الحق واحب الفتن واسهد بما لا اري ولا علم
واعلم ملا لعله الله وعند يمين الله عند الله وانا

مغضب غير وحكم بكفره وامر بضرب عنقه وكذا المؤمن ^{في}
حاضر افعال على كبره باعمر فان الاعرابي ما قال لاحقا
والكنتم ما منتم كلامه اما قوله ان الحق فان الموت
الحق وهو بكرهه واما قوله ان احب الفتنه هي الاموال
والاولاد لقوله تعالى انما اموالكم واولادكم فتنة
وهو يحب المال والولد واما قوله ان اعلم ما لا يعلم الله
وهو يشقور الله شريكا في الفرض والاعتيار والله
سبحانه يقول ام يثبتون تعلم في الارض ام يظاهرون القول
واما قوله عند الله عند الله فغده الظلم والفساد الله
ظلم واما قوله وانا ربكم والكم مفرد الاطام لاضرر الخاطب
ثقلت الحديث بالمعنى والعامل المصنف اذا شاهد هذا الخبر
المقبول المنقول على صحة لا ينبغي له محال بهذا القول الشنيع
والواهي القطيع والقول بان عصمة الامام قرينة وضحة
لعدم المخالفة لمذهب لفرض الحق وجوب تاويل كلامه ^{على}
وصورة الشريعة

وصرفه ^{في}
الى المعروف من مذهب التوقف عند الجهل بكيفية التأويل والصرف
بجلاول الغيب المعصوم فانه لا دليل على التأويل فيجب الجدل
على ما يظهر كلامه فاسد وثوبهم كاسد فان حديث الاعرابي بطله
وبفسده وكذلك الدعايات المتقدمة والادلة القطعية من
العقلية والنقلية الدالة على القول بما لا يعلم فان القائل
اذا علم انشأ مذهب للمذهب في دين فاخر اجه عنه والحكم عليه
بجلاول بالافاظ القابلة للاحتالات الكثيرة المتعددة
والظواهر المفيدة للظن والتحسين حريز على قوله ^{الله} الله
الظاهر في صفة الله عليه علمهم اجمعين ولا شئان كل
منسب في مذهب ودين يعارفي بالانشاء الى ذلك
المذهب وتلك الطريقة وذلك معلوم واضح لمن له عينان
وله قلب او الفى السمع وهو شهيد وما ورد من النبي عن
تاويل كلام الصوفية وقوله على ما رواه المقدس في ادبيات
في حديثه الشيعي الا من مال اليهم واولئك انهم فانما هم

مراة قيل وان كان المائل من محكم قظر الله شبه المقضب
وقال من قال بحق قنالم يذهب الى عقوبتنا نحن نقول بخبر
ونبر الى الله ثم من ياول الكلمات الصوفية المحدثين فانهم
الكفرة اعداء الذين ولكن ذلك بعد اثبات بصورتهم لا يحض
الاحتمال والظن والتخمين فان ذلك لا يثبت بله الدين والمظلم
بله الشرع للبين كيف والله عز وجل في كتابه المحكم ان الذين
يؤمنون المحسنات المؤمنات لعنوا في الدنيا والاخر ولا
ان الرعي بالكفر اشنع وافحش من الرعي بالزنا والرعي بالتصوف
افحش من الرعي بالكفر لانه جامع لجميع مآثب الكفر وطبقائه
ودرجاته والمؤمن اكرم عند الله من المومنة والعالم
العارف المستقيم في روابات اهل البيت بالمؤمن
المحسن اكرم عند الله من العالم فانظروا ما اثرى من
التفاوت الفاحش فان الله سبحانه لعن الراعي
المختصه قبل ان تقوم البينة المقررة في الشرع فكيف
من رعي

من رعي المؤمن من العالم العارف بالكفر والتصوف والغلو
قبل ان تقوم عليه البينة الشرعية وهل يكون العنود
على بعض الالفاظ المشاهدة والكلمات المحملة الاحتمال
المساوية وعلى فرض تحقيقها ووقوعها يكون بينة
شرعية السم تقولون اذا قام الاحتمال بطل الاستدلال
وفي امثال هذه المقامات العبد الضعيف فكيف
المساوية بل الراجحة اما لكلام هذه الائمة المباركة
الشرعية زاد عاودا جوا وذكرى الكلمات المشاهدة فرض
وتقدير وتعليل الامم والافق كلام مولانا واسنادنا
وسنادنا اعلم الله مقامه ورفع في الخلا اعلامه ليس
منه ما يوهم التشبه والاشبه او يكون ظاهرا مبنيا في ما
عليه الفرقة المحقة حاشا ولا بل فاصد من كلام الا
وقارنه بديان فصح وذكر صريح بكشف معصنة وفتح
مقتله لمن يفهم ويعرف وعيكم وينصف ولكن الامم كما قال

ان لم تكن الرعين صحيحة فلا غرو ان يرتاب والصحيح سفر
فقبل ثبوت الامر ووضوح المخالفة كيف يخل في قوله
الافق اقل كلما نهم ثبت العرس ثم انقش ^{بعد} وهل
يضرع القائل بان مرادى من هذا الكلام هذا المعنى
الصحيح لا الذي توهمت هل يفي للشاويل بحال ليس
هو النص المطر وهل يجمع من احسن الحقا وضلا عن العلماء
ان الظاهر يعارض النص او يكون الظاهر حجة بعد تحقق
النص ليس النص بالنسبة الى كل كلام سقضي القائل
بمراده ويضرح بما في باله وما اشبه هذه المعارضة
بقول ذلك المحشونى المستوفى لما حضر عنده ولا الصادق
وذكر انه من بروى الحديث من العلماء وقال له الصادق
اذكولنا ما سمعنا وروى فقال اخبرني سفيان الثوري
عن جعفر بن محمد بن عبد الله بن الحسين ^ع انه قال قلت
سبحانه تخلي موسى بصور شاب امرد وذكر روایات
اخرى

اخر من هذا القبيل ونسبها كلها الى الصادق ^{عليه السلام} ثم قال له
هل تعرف جعفر بن محمد قال لا قال عليه السلام لو عرفته وقال لك
ان هذا القول ليس قولي وانا بريء من هذا العقاب هل قبل
منه ام لا قال لا قبل منه لان الذي اخبرني او ثقت منه ذكرت
مختصر الحديث بالمعنى اذ لم احفظ لفظه وهو مذكور بطوله
في كتاب العوالم والجار وما نحن فيه بغير ذلك قال نعم
لنكون طبق عن طبق وقال نعم سنة الله التي قد جلت من قبل
ولن نجد سنة الله شديدا فامهم الكلام وعلى من فهم
الكلام السلام والثالث ان ما ذكره لم يكن قد جازى الاستناد
اعلاه من ربه ورفع في سبيل الجبان ومنه وحده
بل هو قدح في عامة العلماء الشبهة واساها من الشريعة
اذ لم يلم منهم احد وغالبا اذ ذكر ما في ظاهر المناقش
والمخالفة لظاهر الشريعة مثل ما ذكر الصدوق
في اثبات السهو على النبي والائمة عليهم السلام كما قال في

ما لفظه وكاشفنا محمد بن الحسن بن احمد بن الوليد
يقول اول درجته في العلوق نفخ السموم التي
صلى الله عليه وآله ولو حازرد الاخبار الواردة في
هذا الخبر يحاز ان يزد جميع الاخبار وفي رتبة هذا
ابطال الدين والشرع وانما احسب الاجرى تصنيف
كتاب مفرد في اثبات سمو النبي صلى الله عليه وآله والارادة
على منكره ان شاء الله تعالى وقال ايضا فيه قال
مصنف هذا الكتاب ان العلاء والموضحة لغرض الله
ينكرون سمو النبي صلى الله عليه وآله الى اخر كلامه
وانت خبير بان صحة الانبياء عليهم السلام من التهو
والتسبا من ضروريات مذهب الشيعة مع ان قصد
انكم ولعن من ينكر التهو فلو عملت هذا الكلام على
ظاهر لزم شمول لعنة على جميع الشيعة وعلماؤهم
ويلزم منه خروج عن المذهب مع انه لم يطعن عليه

ذلك ولم ينسب احد الى الخروج من المذهب ولا الى
الاهانة بالدين حيث لعن اساطين العلماء من الشيعة
المخلصين المنكرين سمو النبي صلى الله عليه وآله ولائمة
الظاهرين فيجب ان نخل سمو على الاسماء والتسبا على النساء
واللعن على من يقول بعدم هوهم مستقلين وكيف ينسب
مثل الصدوق الى الخروج من الدين مع عظم شأنه
وبالنز مكانه وسفلة الامام القائم عجل الله فرجه بالخبر
والتعاضد وما ذكره السيد في حقه من سائر
له مختصر بان الله ليس لها الجوهر الفرد ولا لا عرض
وهذا كما ترى صريح في انكار لزوم الدين فان الله
سبحانه العكس وخالق كل شيء وواحد كل شيء ولم ينسب
احد من العلماء الى هذا بل حكموا عليه بالوثاقة في اعلى
مراتبها فظهر انهم لم يحلوا كلامه على ظاهر بل وجهوا له
توجيها وجها وذكروا له محلا صحيحا طابقا للمذهب

وما عليه فقرة المحقق ولو حملت العباد على ظاهرها
لولا يكن شيء اصرح منها في الدلالة على الكفر والزندقة
وهو بالضرورة اصرح بالدلالة على المخالفة صراحة
شجنا واستادنا اعلم الله درجته ورفع في العليين
منزله ولست ادري بهم يقولون يا قولون هناك
ولا تقولون هنا ومش ما ذكر العلامة ^{المجلى}
في رسالة الفارسي المتناه بصراط النجاة وذكر
فيها المقدورات ثم قال كلاما اصله ان المقدور
ثلاثة منها ما هو مقدور لله وليس مقدور المخلوق
ومنها ما هو مقدور لله والمخلوق ومنها ما هو مقدور
للمخلوق وليس مقدور لله وهذا كما ترى بظاهره يدل
على ان المخلوق اقدر من الله وهذا مخالف لضرورة
الاسلام وهل يجوز لعافل نسبة هذا الامر الشنيع
والقول الفظيع الى مثل هذا العالم الرباني والفاضل

النفدي

الضداني الناصر للاخبار والغواص في بحر الانوار لهذا
احد الى هذا القول وما هذا الا لانهم صرفوا كلامه
عن ظاهره واقولون بما يطابق الحق فلو لم يكن التأويل
والحمل وتوهم التشابه شيئا معلوما عندهم لما صدق منهم
امثال هذه الكلمات ومش ما ذكر المفسر
الاردبيلي قدس الله نفسه الزكية في حاشيته على حاشية
من جوارحه الترتيب العفلة على الله مع ان يكون الترتيب
مطلقا علامته الحدوث ما اجمع عليه بل الملبون
بل كانه العفلاء فوجب حمل كلامه على معنى صحيح اذ لم
يجب له احد من العلماء قاضيا وثاقفا فضلا
عن عدلته فضلا عن ايمانه فضلا عن اسلامه
ولو لم يختر الحمل والتأويل لكان هذا القول صريحا في الكفر
والزندقة وجلالة الشأن الفائق لما في ذلك
ومش ما ذكر المحقق الوفا قدس سره في آفاق

في حاشيته على حاشية القديم والتجديد من جواز انزعاج
الامر من الغيب للشهادة والمدد الا انها لها من ذات
الله عز وجل وان ذات الله بذاته منشا هذه الاشياء
وهذا كما ترى بظاهرها يستلزم الانفعال والاشتراف
وقد اجمع العقلاء كافة من الملوك وغيرهم على ان لا يكون
الا ربعة الله هي الاقتران والافتراف والحركة والتكون
من علامة الخلق مع انه لم يطع في هذا الحق بالكفر
والخروج عن الدين احدهم العلماء وليس هذا الا محمل كلامه
وناديه وصرفه عن ظاهره كما هو الظرف في المفسر للعلماء
خلفاء من سلف وما ذكره الملا محسن الكاشاني صاحب
الواني والصفاني وله كلمات فيحجز بظاهرها بخلاف
ظاهر اشريعته والمكة وانا اذكر لك شطرا مما حفظ
من عباراته بالفاظه معناه اما ذكر في الكلمات
المكونة ان الوجود ان اخذ بشرط شي فهو الوجود للشيء
وان اخذ

وان اخذ بشرط لا شيء فهو الوجود العالم المبدئي وان اخذ
بلا شرط فهو الوجود المطلق وهو الذي يطلق على الله دون
الاولين وهذا الوجود في نفسه ليس بمكثر ولا معتد
ولا مختلف بل ثمره هذه المراتب بحسب مراتب ومقاماته
المتباعدة عليها بقوله تعالى ربيع الدرجات ذو العرش قصب
كلبا وجربنا وجنسا وفضلا من غير حصول كثرة في ذات
انظر الان في هذا الكلام ونضرب به بالقول بوحدة الوجود
الذي اجمع المسلمون على بطلانها وتكفير القائل بها وذكر
اصطلاحه في الوجود المطلق اذا اطلق بالمعنى المذكور
ولا ارادوا ان يكون بكفره مع ان عبارات مولانا واولادنا
اعلى الله مقامه لا تبلغ معشار ما في هذا الكلام من البصيرة
بالمخالفة لصورة الايمان والاسلام ونفينا
ما ذكر في كلماته ايضا بالفظه ذات الاسم الباطن بعينه
هو ذات الاسم الظاهر والفاعل بعينه هو القابل

والاعيان الثابتة عن الغيب المحجولة والعقل والقبول
له بيان وهو الفاعل باحدى يديه والفاعل بالاخرى
والذات واحد والكثرة بقوش فصح اثر ما اوجد
شيئا الا نفسه وليس الا ظهوره ومنه اما ذكر
ايضا فيها في بيان القدر وستره وستر ستره وساق ^{العلم}
الى ان فال وستر ستر القندان هذه الاعيان ليست
امورا خارجة عن ذات الحق بل هي دلائل للحق و
دلائل الحق لا تقبل المحل والتعريف والتبدل والزيادة
والانقضاء ومنه اما ذكر فيها ايضا در بانفس
زند بخارش كويند مثل كمرود ابرش خوانند چون فو
ربرد بارانش نام دهند جمع شود سبش كويند و بديا
توند همان در بابود البحر على ما كان في القدم
ان الحوادث اواج والهاد لا تخيبك اشكال اشكلها
عن شكل منها وهي اسناد ومنه اما ذكر ايضا

فيها

^{مخزون} منها المحسوسات من حيث طالب جمال لبلى بود وليكن لبلى
البينة بلش بنود لبلى ديد و خود را دوست داشت
حسن از حق است عشق از حق ماى بر ما ز عشقاى است
ومنه اما ذكر فيها ايضا جمال بار كه پويش
په فرار خود است حير در خفا و حير در خلق برقرار
خود است هم اوست عاشق معشوق طالب مطاوب
براه خویش نشسته در انتظار خود است و اما
فيها كاه خود شهيدى كه در باشوي كاه كم قاف و كه
عشقشوي از تو اي بلش با چند بن صور هم مشبه هم
خبر ذكر اما ذكر في كمال الجمع بين التشبيه والتشبيه استشهادا
واما هذه الكلمات فيها كثرة لا يحصى لواردها انقصاها
طال بنا الكلام ومنه اما ذكر في الوافي في باب البشارة
والله اذ ان مشبه احدهم التعلق وهي نسبة ثابته للعلم
والعلم نسبة ثابته للعلوم والمعلوم انت واحوال الله

من امثال هذه الكلمات ما لا يحصى ولا يستقصى ذكرنا
نوعاً منها ان ينسبها للغافلين وارثاد المسترشدين
وايقاظا للراقيين ممن نصبوا او يكذبوا ويوقف
فانهم وطامئهم ما ذكره العالم الحكيم الملا
الطه النراقي في كتابه المستقى بمشكلات العلوم في ذيل
موقفه تمام السباح في المعاد وساق الكلام الى ان ذكر
ان الجسم يشتمل على الاجزاء الاصلية والاجزاء الفضلية
وان الواجب في المعاد عود الاول الى الاصلية وساق
الكلام الى ان قال ولو قلنا بعلم عهود الاجزاء اصلاً
اصلية كانت او فضلية وعود الطينة التي خلق الجسم
منها كما في الحديث سواة فثبت الطينة بالنفس الناطقة
ام بعينها كقبح القول بالعود الجسمي هذا مع مختصر
كلامه انم احفظه بلقظه وهذا كما ترى صريح بمخالفة
كافة المسلمين بل وغيرهم من الملتين الفالسين بالمعالم

وللاجل

ولو لاجل كلامه على المعنى الصحيح وصرفه الى وجهه وجبه
كان ينسب هذا العالم الكامل الى الخروج من الملأ والنين
مع انه لم ينسب احد الى هذا ولم يطعن عليه احد بهذا
مع انه من ساطين العلماء وزيد الفقهاء والحكماء
ومنها ما ذكره الشيخ العالم الورع الشيخ الحسين
النجفي في بعض رسائله في مدح امير المؤمنين عليه السلام
احفظ بينا منها وهو قوله هو صنع الاله والخلق
طراً صنع من كاد ان يكون الها وقال ايضا اذا كان
اليجاد العوالم منهم فلا تلم الغالي وان زل في الدعوى
وهذا كما ترى صريح في انه عليه السلام واهل بيته هم العلل
الفاعلية في ايجاد الاشياء وخلق العوالم وانتم تقولون
ان هذا خلاف صرور المسلمين مع ان هذا الشيخ العظيم
الشيخ ابنه الله وسدده قلبه اتفقت السن العامة والخاصة
على توثيقه وحلا له شأنه وبالله مكانه وما هذا الا

ابن الله

لا تهم لم يحلوا كلامهم ^{له} اذ امر الله على ظاهر بل حملوا على
معنى صحيح ووجهه بوجبه ووافق ما عليه الفرقة
المحققة وغيرهم من العلماء الكاملين والحكام والزائرين
ولو اردنا ذكر بعض الهم من الكلام المتشابهة والعبارة
المعلقة المجردة لطال بنا الكلام وخرجنا عما نحن فيه
من اختصار المقام وفيما ذكرنا لكافة لا فلي الله به
اذ بدلت الترتيب بنظر واحد ما لا بدركه البلبس
بالف شاهد فلو كان ذكر الكلمات المتشابهة قدحا
في المتكلم قبل الالتفات الى المعروف من مذهبه وما يند
من الفرائض الموضحة لمطلبه لو حجب الحكم بكفر هؤلاء
الاكابر الاحبار من اساطين العلماء المحامين للذهب
والدين والحاقلين لا تارستد المسلمين عليه الصلوات
المصلين ابدالا للدين والحكم بكفرهم كفرا بالله رب
العالمين مع ان عبارات مولانا استادنا اعلا الله

مرتبه

مرتبه ورفع في فيسج الحبان مرتبه لا تبلغ معناه
معنا ما في عبارات هؤلاء الاحبار والاكار العظام
فالفتح فيه ففتح فيهم والفتح فيهم ففتح في انهم
سلام الله عليهم والفتح فيهم ففتح في الله فاحش
لنفسك ما حلوقا ما ذكرنا تمام الكلام وعلى من
يفهم سلام وعلى بعض المفاصرين العبر للناظرين
في حقيقة الامر يقول لو كان الامر كما ذكرنا من وجوب
حمل الكلام بما يوافق المذهب والدين فلماذا لم
الشيخ اعلى الله مقامه على جماعة من الموحدين مثل
الملاح حسن الكاشاني والملاح صدر الدين
الشرازي وغيرهما من العلماء والحكام بل ربما
حكم بكفر وذكروا باج كلامهم ونسبوا عقايدهم وهذا
راعي هذه القواعد المقتضية فيهم وحمل كلامهم
على وجبه وحمل صحيح ثم ان العلماء لم ينزلوا بهم

وديدهم في مقام التوثيق والجرج والسند بل على ظاهر
 والكلمات والالفاظ فانها سقاء المعاني كما هو الظاهر
 من تتبع كتب الرجال ولو لا ذلك لم يعرف علماء الخاصة من العامة
 واهل الاسلام من اهل الكفر لان الثاويل والتوجيه
 يجيء في كل كلام حتى في قول فرعون اتاد بكم الاعلى اذ يجوز
 ان يقال انما عبد بكم الاعلى وحذف المضاف شايع ذابح
 وهذا القول في البطلان مما لا يحتاج الى البيان فاذن
 فالمدار على مدلولات الالفاظ والكلمات وما يظهر
 للتأخر المتبع والمحو ب اقا عن القول بان التوجيه اعلى
 مقامه وانما برهانه طعن في الملا محسن وحكم عليه بالكفر
 فافترأ محسن وهنأه صرف لانه كلامه يحتمل المعاني
 والتوجيهات الكثيرة الصحيحة اذ ليس العمد هو كلامه وحده
 بل التافلين عنه الذين فرقوا عليه من زمانه الى هذا الزمان
 بعضهم عن بعض نقلوا عنه ذلك وكلامه صريح في بطلان
 التأويل

للتأويل لان اثنين مراده وقال ان الوجود المطلق حيث
 ما يطلق مثلاً لا يزيد به الا الذات الحق يتجاوزها كما
 نقانا عنه سابقاً ولا انى بكلامنا فيه ولا بضاده
 وما يركب كلامه منطابقاً مع هذا الكلام فاذن يحصل القطع
 بملاحظة كلامه ونظر محضه وعدم انبائه بالقرائن
 او بالكلمات المناقضة او لبيان الصريح ونقل النقلة والحفظ
 عنه لعنده عليهم والموقوف بكلامهم فان كلامهم وطايعهم
 ثوارت من سلف الى خلف من تلميذ الى تلميذ الى ان بقي
 حقاً كانت ام باطله لا ترى علم المنطق فانه من وضعه
 ارسطاطاليس وبقي الى الآن متوارثاً وهكذا مطايع العلماء
 الذين بعدهم ملهم عنها فانها نضل البناء على ما هي عليه
 بالوسائل الاحياء الموجودين المعشيقين لفهم مرادهم
 من تلك المطالبات والكلمات وذلك واضح ظاهر ومن لم
 فليست اشارة الله ان يصلح وجدانه فاذا رأينا التأويلين

الاخذين عنهم الموثوق بكلامهم يقولون عنه مثلاً في
 الوجود كذا وكذا وعبارته كلها منطابقة على ذلك
 المعنى ولم يأت بغير منافية ولا يعارض موضع بل يتبع
 بمبراه في مواضع من كلامه ولا شك ولا ريب ان
 يحصل القطع بالمراد ويصح الاستناد وما نقله
 واسنادنا على اعني مقامه عن الملا محمد والملا صدر
 او امثالها كل من هذا القبيل فان عباراتهم وكلامهم كلها
 صريحة غير قابلة للتوجيه الا بالاحتمال العقلية لبعض
 التي فقطع بعدم ارادتها والاشاروا اليها في موضع
 من كلامهم وعباراتهم فاذا لم يحصل ذلك للمتشع التام و
 المنفحص بالفحص البالغ في تلك الكلمات حصل الجزم بالمراد
 وهذا الملا محمد قد صرح في غير موضع في كنهه ورائه
 مثل كتاب عين البصير والكلام المكنون وغيرهما ان العذاب
 ينقطع عن الكفار في النار وليسوا بمجذبين في العذاب

وان كانوا

وان كانوا مختلفين في النار فانهم يشتمون الجبل في القياسات
 والقاندرات كما قال في عين البصير ان الالم عقلياً
 كما هو حسياً لا بد ان يتبدل او يتحول الى النعيم فان الفشل لا يدمر
 وقال نحو من هذا الكلام بزيادة شرح وافي في الكلمات
 المكنونة ولم يأت له شيء منافية ويعارضه وهكذا قوله
 في وصف الوجود وان الله سبحانه يحرم الخلق امواجه
 كما نلوا علمه قبل هذا وهكذا كلامه في غير هذه المسائل
 واذا اردت ان تطلع على حقيقة الامر في ذلك فانظر
 طويلاً واثلاً كثيراً في شرح مولانا واسنادنا على كلامه
 والعريضة ومع هذا كله لم يحكم بكفرهم واستغفر الله
 لها وان حكم بالخطأ وقد مضى احد الله مقامه على ما ذكرنا
 في اجوبة المسائل الدافعة حيث قال لسائل وهل يكون
 هذا الاعتقاد سبباً لدخول النار ام لا قال اعني الله
 مقامه اقول المستفاد من اخبار اهل البيت سلام

العلماء انهم يكون سبباً لدخول التبريل النار والخلود فيها
لا جبا عنهم على كفر الفائل بوحث الوجود ولا شك انهم
لا يعنون غير هذا القول فانه قطعاً قول بوحث الوجود
بل وبوحث الموجود واما عندك فلا شك في انهم اخطاوا
طريق الحق وابتغوا سبل الباطل واما تكفيرهم فذلك
شيء عند الله وانا لا اعلم حكمهم عند الله سبحانه وذلك
لامور الاول ما روي عن الباقر عليه السلام ما معناه ان
الرجل سمع الحديث بروي عننا ولم يعقله عقله وانكره وكما
في شأن الرد النباني فان ذلك لا يكفر وانا اعلم بان كثيراً
من القائلين بهذا اناس لهم ايمان وديانة وصلاح واعتقاد
عظيم في اهل البيت عليهم السلام ولو علموا بان هذا القول منافي
لمذهبنا لم يتركوا المذهب بل عدلوا عن المذهب وانكروا
ولكن شئنا لهم فلاجل هذا سكنت عنهم الشيء العلماء
من الفقهاء وفع منهم امور عظيمة في المعتقدات نقطع عنها

فذهب

لمذهبنا لا نمتد عليهم سلام ولم يحكم احد من العلماء بكفرهم
مثل قول السيد المرتضى في رسالة النزيان ان الله سبحانه
ليس لها للعرض ولا للجهر الفرد لان الاله هو المقسم
وهذان لا يحتاجان الى المنعم والمدد فلا يكون الهاً
لها نقلته بالمعنى ومن ذلك ما وجدته في رسالة الشيخ
الطوسي مامعناه انه قال ان الله سبحانه ليس بمكان
ولا لما زج الفرد واث وركب اختلاف العلماء في ذلك
المشتر واحد وبما خفي قال الاكثر بقوله ما مع انتر روي
الصدق في التوحيد عن الرضا عليه السلام انه قال ان
المشتر والارادة من صفات الافعال فمن زعم ان الله
لم ينزل شيئاً من ذلك فليس هو جده وقد ذكر الشهيد
في الذكرى بعد ان ذكر ان لا يجوز ان يقتدى الرجل بحالته
في شيء من الواجب بل للصلوة بالاختلال بركا لو كان
المأموم يرى وجوب السجدة والامام يرى لا استحباب

اما لو كان الخلاف في مسائل الاصول التي يدين ما حلها
كالقول بعدم المبته وحدوثها فان ذلك لا يضر بالانتماء
وهو شهادته منه بالشام فيما يدين ما خذ مع انه لم ينقل
في ذلك اختلافاً ومن ذلك وقوع كثير من الاختلاف في
الشيعة في الاصول والفروع في زمان الائمة عليهم السلام
فما يطول نقله وربما انكروا بعضه مثل ما قبل الامام عليهم السلام
فما ذهب اليه هشام بن الحكم بان الله حيا وهشام بن سالم
الله صون وانكر ذلك ونحو ذلك ولم يحكم بكفرهما وامثال
هذا كثير فلهذا وقف عن القول بالتكفير وجاهرت
بالخطئة لعله يذكر او يحسنه انتهى كلامه دفع في الجدل
اعلامه فظهر لك ان ما نسبوا اليه من تكفير الملا
محسن والملا صدر افترآه محض وهما ان صرف كما سمعت
كلامه بالبرهان فلا فرق بينه وبين عبادة ان فان قلت
انه يجري في كلام مولانا الشيخ ما اجره في كتابه الاول

حصول

من حصول القطع بالكلية الصريحة الواضحة المناهية للحق والمعلم
الاثنان شيئين ينافيان في كلامه الاول قلت ان ذلك
قياس مع الفارق بل لا يضر بين كلامه مولانا واسنادنا
وكلام اولئك الاشخاص فاننا ذكرنا ان مطابق ذلك
وسلنا السانقيل الثقلة عن سمعهم وفرائهم من جهة التواتر
لا يحض العيان والكتابة وحدها وهذا التلامذة الموثوق
بهم في النقل عن مولانا باجماعهم يصحون بخلاف ما نقوله
التأمل الذين يوسوس في صدورهم الخناس وهو كاذب
المعترضون لا سمعوا منه كلاماً ولا عرفوا موماً فان
اي اعتناء بنقلهم واي التفات بصرهم وقد وجهت
بعض اشياء الناس وذكر ان الشيخ يقول بعدم اعادته بحسب
العضري وذلك كفر مخالف لصرون الاسلام فقلت له
يا هذا الله يري ان الحسد في اللغة على كره من المعاصي
يطلق وعلى كره من يفسد وعلى كره اصطلاح يستعمل

وما تلك المعاني والاصطلاحات فثبت ولم يخرجنا من
 البس يفتح بالزجل ان ينسب الكفر والزندقة الى كلامه ^{يعرف}
 وجوهه ونضائجه ولا يعرف معانيه اللغوية ^{المشهور}
 والعبر المشهور فلعل بعض تلك المعاني يوافق الحق
 ويوافق المذهب وهل يجب على العالم ان لا يتكلم الا على
 حسب متفاهم العوام اذن للعوام ان يخطوا والاعلماء
 فيما لم يفهموا ويؤمنهم بالكذب والزندقة والى الله
 المشتكى وثانها ما صدر من عبد الله مقامه كلاما
 بعيدا عن فهم العوام الا وقد وقته بيبا صريح من
 نضجيات عباراته واسا ان خفي لا يفهموا
 خلاف الحق الا ترى في مسئلة المعاد لما ذكر المحققين
 والمجتهدين وحكم بان الجسد العنصري لا يعود ذكر
 المراد من الجسد العنصري الغير المعاد قابل ومعنى كلامي
 ومرادى هو ان الاشارة الى الجسد الاول
 ومركبه

مركب من العناصر الاربع المحسوسة وهو الاصل في هذا الدنيا
 عبارة عن الكثافة العارضة وفي الحقيقة هو الجسد ^{الصور}
 ومثاله اذا كان عندك خاتم فضة فان صورته هي اسدانه
 حلقته وتركيبه موضع الفض المركب منه مثلا فاذا كسرته
 واذا به وجعلته سبكيا او سجلته بالمبرد وجعلته سجانة ثم
 ذلك صفت تلك الفضة اعطى التبيكة او السحالة خاتما على
 هيئة الاولى فان الصور الاولى التي هي الجسد العنصري
 لا يعود ولكن صفته على صورته كالاولى هذا الخاتم في الحقيقة
 هو ذلك الخاتم الاول بعينه من حيث مادته وهو صريح
 من جهة صورته ونفخه بالجسد العنصري الذي هو الكثافة
 البشرية هو هذه الصور التي هي الجسم العنصري لا ان
 اعتقادنا الذي يدعي الله به ويعتقدان من لم يقل
 للبس علم هو ان هذا الجسد الذي هو الان موجود ومحسوس
 بعينه هو الذي يعاد يوم القيمة وهو الذي يدخل الجنة

والثاني وهو الخالد الذي خلق للبقاء وهو الذي نزل الى
الدين من العالم حتى وصل الى التراب الى ان قال في هذا
الحسد المحسوس هو بعينه المعاد وهو بعينه متعلق التراب
والعقاب ولا يشك في ذلك الا من يشك في اسلام
هذا من اصول الاسلام الى ان قال في مثلاً الماء هو
فاذا جعل للسبح من النجاسة فاذا ذاب عاد الى أصله من غير
ان يختلف الا محض الصنوع المعبر عنها بالحسد العنصري
فاذا جدد ذلك الماء مرة ثانية لم يعد اليه الجود الاقل
وليس هو ذاتاً ثانياً مع انه بعينه هو ذلك الماء لم يتغير
مع انه قد تغير وهذا هو مرادنا بذهاب الحسد الاقل
الذي لا يعود فالوجود في الدنيا بعينه وهو المرئي بالبصر
هو الحسد الاخر بعينه الى ان قال في ثم يصنع في الارض عصف
ان الارض باكل جميع ما فيه من الغرائب والاعراض والكنائس
المعبر عنها بالحسد العنصري ويخرج يوم القيمة هذا الحسد
الخارجي

اعني للوجود في الدنيا بعينه هو الذي يخرج يوم القيمة
بعد ان يصنفي ومعنى قولنا بعد ان يصنفي هو ان يذهب
عن الحسد العنصري ومعنى قولنا هو ان يذهب عن الحسد
العنصري يعني يذهب الكنائس الغريبة وهي الصنوع الاول
لانه اذا صنع ثانياً لا يعود الصنوع الاول فانهم هذا من
وابرء الى الله تعالى من غير هذا وهذا هو ذهب ائمة
الهدى عليهم السلام ان افترق بين فعله اجرامى وانا برئ
ما يفرمون الى ان قال على الله مقامه بالحسد الاقل
من العناصر المحسوسة ونزله هذه الصنوع والتركيب
في الدنيا لانه اذا مات وكان ثوابه ذهب هذه الصنوع
فاذا اعيد على هذه الصنوع بعينها ليس هي الاولى
مثل ما مثلنا لك بالظاهر مثل ما مثل الامام عليه السلام بالنبية
وهذه الصنوع الاولى هي الحسد الاقل الذي لا يعود
وهو مخلوق من العناصر المحسوسة وهو الكنائس والاعراض

ولا يفرض بالشرعية وبالضرورة وبالكثافة ولا عرض فيها
الآهنة الصوفى العارضة له في هذا المقام اغترار
التكليف انتهى كلامه وقدماء كثيرة ومصنفاته واجوبته
للسائل من هذا النوع من الشيا للحسد لاقل الذى
لا يعود وهل يغنى مع هذه النسخات الاكيدة والتاكيدات
اليلغزة في بيان مراده من المحمدية انه هو الصوفى والهيئة
الذنبية لمسلم مؤمن يخاف الله برأف ودار الاخرة
شك وشبهة في اثره القائل بان هذا الجسم المسمى المحسوس
بالانصار المدين بالامسار بحسب يوم القيمة وانما
سمى الصوفى حيداً كما هو احد معاشر في اللغة على ما
ذكر في مجمع البحرين والقاموس من ان الحيد هو الهيئة
وقوله تعالى حيداً اي ذاهبة وهو الجسم الثقلي المحسوس
الثقلية المشتهر بين العلماء استقام التمس في رتبة النهار
وهو البديل النورى كما في الحديث في معنى الاشباع لتوبة
اهل علم

وهل مسلم موحد يقول ان الصوفى الدنيا وبنو الهيا
المعوجة العصرية يعود يوم القيمة فيعود لقبح الحكم
عبد اسوداً على صوفى غير مستحسنه ويعود ابو بصير
لبث المادى الجشع الذى هو من الاوتاد الاربعية
والادكا الاربعية والسفن الجارية في البحر القمام
يوم القيمة وهو اعى او يعود الكفار الذين في هذه الدنيا
على الصوفى الحسنة والسائل المستحسن يوم القيمة حسن
جبل الشكل وفي القول تكذيب للشرعية وتكذيب
دنه سبحانه تعالى على الحقيقة او مخالفة لعامة المسلمين
والله سبحانه وتعالى يقول ومن عرض من ذكرى فان
له محلة حسنة ونحوه يوم القيمة اعى قاله ربكم
جشع تعالى وقد كنت صبراً قال لك انك ابائنا
من قبل ففسدتها وكذلك اليوم تلنى فكيف يحشرهم الله
اعى وقد كانوا على غير تلك الصوفى في الدنيا ولست

ادري اي صوت دنا وتز يوم القيمة بخسر صوت صباه
او صورة بلوغه او صوت شبابه او صوت شيخوخته
او صوت هرمه او صورة صحته او صوت مرضه في اي
صوت تفرض في صور دنيا ويز لم يخسر ثبوت او تلك
الصوت لم يقد وان كانت هي الصوت التي يموت
عليها فلز من بخسر المخلو في يوم القيمة مرضى على ضعف
شديد لا يقدر ان على الهوى خصوصاً اذا كان المرض
دماغياً او من جهة الاسهال من المثاب والمعاذب
والضروقة فاضير بطلان هذا الكلام لتخفيف فان كان
هذه الصوت لا يعود فلما قدرت بارت الصوت الذي يوت
لا يعود والحاصل هو لاء المعترضون قد اغضوا عنهم
وارادوا امر بابي الله ذلك لولا فليس في الكلام غباراً
فان استشكلوا في قوله اعلى الله مقامه ان العناصر
لا تعود فلحقنا ربح كرها والهواء والماء والتراب
كذا

كذلك فواد حشرنا الله معه هي الصور وهي الكيفيات
العارضة المتناهية في عرف الاطباء بالخراف الغريبة
والرطوبة الغريبة وعند اعلى الله مقامه جميع
الكيفيات تنقسم الى غريبة وغريبة فكان الغريبة
يقوم الشيء والبدن وما الغريبة يفسد ويمرض فبان
الطبيب فيمكن تلك الكيفيات التي انك من الجوانم والرطوبة
وعندها فالحق باصلها فتعذر البنية فكما ان تلك
الكيفيات في الدنيا تاتي عند المرض وتذهب عند الشفاء
ولما كان دار الاخرة هي الحيوان ليس فيها مرض ولا موت
تذهب تلك الكيفيات الغريبة عند الموت فلا يعود
يوم القيمة كما لا يعود في الدنيا فمن لم يخسر في قال
لهذه المقالة اي محدود بخافه واي كفر بخشاء ولكن لا امر
كما قال عمر وجعل فانها لا تغي الا بصار ولكن تغي القلوب
التي في الصدور وان هذا من عباد القوم مثل الملا

والملاصدف فيها اورد عليهم من الاعتراض وان لهم
 الموضع لم اتمامهم والقرينة الصادقة المنبهة لمواد هو
 فان كان ذلك فاذكروها كما ذكرت لكم هاتوا بها انكم
 ان كنتم صادقين وقد كتبت في هذه المسئلة رسالة
 مستقلة ودفعت عن اعلى الله مقامه اوهام الناظر
 وشبه المتوسطاتين ومن اراد التفصيل فليرجع
 اليها ليعرف ان ما ذكره في المعاد هو ما اتفق عليه
 المسلمون والوارد عليه راد على النقص المبين وتايج
 ضيق سبيل المؤمنين ومن يقع عن سبيل المؤمنين
 قوله ما نقول ومضله محتم وساعت مصر في
 العلل الاربع ذكر ان الاثمة عليهم السلام هم العلل
 الاربع في العالم ثم فصل وقال اثما فاعلمه كل في قوله
 عليه السلام نحن صنائع ربنا والمخلوق صنائع لنا كما في قوله
 تعالى واذ خلق من الطين كهيئة الطير ففتح فيه فكون

طبر ياذن وكما قلنا للعقل الكلي الذي هو عقولهم
 ادبر فادبر ثم قال له اقبل فاقبل انتهى وهذا وان كان
 ليس منه من احد ولا ظهور في مخالفة ما عليه الا في
 شرح ذلك وتبين واوضح واعلم في شرح الجامعة عند
 قوله عليه وانا اذكر في الآثار على ان المراد من الفاعل
 والمخالف والعلل واسباحا من لعبارة ليس ما تنوهر
 عامة الناس من الفاعلية الحقيقية وانما هي مجازية
 كما قال في الفقه الشريف اوصيك وصية ناصحة ان لا تستغنى
 هذه الاشياء او تنكرها فان لا يزيد بدلا انتم عليهم السلام
 فاعلمون او خالفون او اذنفون بل احده هو الخالق و
 والرائف وهو الفاعل لما يشاء وحده عز وجل لا يخل
 له شريك في شيء الا انا نقول انه سبحانه لا يفعل
 شيئا بذاته لتكرهه عن المباشرة وانما يفعل ما يشاء
 بفعله وبمفعوله من غير شريك بل هو الفاعل وحده

اما فعله للشيء فوائه اذا اراد شيئا كما اراد من ^{حركه}
 ولا يسل ولا انبعاث ولا تفكر ولا رفقه وليس شيء
 يفعل به ما يفعل زائدا على فعله لما فعل اذ ليس شيء غيره
 المقدس وفعله ومفعوله فلا شيء يصح عليه طلاق الشئ
 الا ذاته ثم فعله شيء يشبهه ذاته اي ان فعله انما
 هو شيء بذاته تعالى ومفعوله انما هو شيء بفعله واما
 مفعوله تعالى فهو بفعل ما شاء من مفعولاته ما شاء من
 من صغر مثلا اذا اراد ان يثبت خلق لها الارض
 بفعله او شيء من مفعولاته وخلق الماء كذلك وخلق
 ذنبا مثلا من مفعولاته على السبح والماء والارض فاذا خلق
 السبح في الارض وسفاه كما علم الله والهم انبت احدث
 سما هذا الاشياء التي هي مفعولاته ما شاء من صغر
 فقال لهم افرانهم ما يخرجون وانتم تدرعونهم نحن
 الذين دعون والله سبحانه هو الزارع وحده من غير شريك

في غيره

مع غيره وكذا ما خلق في الارحام كادوي له تعالى
 خلق ملكين حلا فين يقتحمان الى البطن من ثم امه
 هما يقدرا به ما امرهما الله وكذا ميكائيل جعله الله
 موكل بالامراق وهو تعالى وحده هو الزارع ذو القوف
 المنين وكذلك ملك الموت جعله موكل على قبض
 الارواح قال تعالى يوفىكم ملك الموت الذي وكل
 بكم مع الله قال تعالى الله يوفى النفس حين موته
 واذا قلنا هو الفاعل سبحانه زيدا بفعله لا
 بذاته لان كل فاعل لا يفعل الا بفعله ومرادنا بفعله
 الذي يفعل به ما شاء هو فعله ومفعوله فان مفعوله
 يفعل به بفعله لا فرق بينهما الا بشئين احدهما الفعل
 احدهما بنفسه ومفعوله احدهما بفعله وثانيهما الله بفعله
 يفعل به كل ما سواه فهو عام وكله وغير متناه في تعلقاته
 ومفعوله خاص جزئي متناه في تعلقاته بالشيء الى الفعل

لا مطلقا فانه انهم غير متناه بالنسبة الى نفسه وله اول
في الامكان فانه اوله الفعل الذي به كان وهذا المقام
من غامض الاسرار والسر لا يدر فان اني لاذكر فيما
فتح باب الذي فتح قلبه وموادنا ان هذه الاشياء الفاعلين
والفعولات والافعال كلها قائمة في وجودها وفي كل
ما يصدر عنه بفعله تعالى فقام صدور كقيام الكلام بالنسبة
الى نفس المتكلم وشقبي واضراسه ولها ندر حلقه ومكنه
فيها مع قيامه بالنسبة الى الهواء فلو وضع عنهم عليهم السلام
انهم قد قالوا اننا بفعل شيئا من ذلك فليس فيه اشكال كما
سمعت قوله تعالى في حق عيسى ^{عليه السلام} واذ خلقنا الطير هبته
الطير باذني ولا يلزم منه علو ولا جبر ولا تقويض ولا
شيء ينافي الحق بوجه ماله ان اورد شيئا من ذلك فخرنا
منه ما ذكرنا اوله وهو كمال العبودية والادلة من الكتاب
والسنة جارية على ذلك متواردة فيه وانما توقف

ش

على صحة ورود ذلك عنهم انتهى كلامه رفع الله اعلامه انظر
الان انما لعائل اللبيب المتصف في صراخه هذا الكلام ونحو
لمعنه انهم عليهم السلام على قوله اذ اورد شيئا من ذلك فوادنا ما ذكرنا
من كونهم اسبابا وابوابا جعلها الله سبحانه مخلقة في اصيات
الفيض البهية كما جعل الشمس سببا لاضاءة الارض والناد
سببا لطبخ اقدارهم والهواء لنفخ طبايعهم والملائكة
لاصبال النذير الخاصة بهم كما ورد في تفسير قوله تعالى والمشير تراث
اخر وهل لعائل ان يثبت هذه الاشياء والمستببات الى
هذه الاسباب وبغزل الله عن حكمه وسلطانه سبحانه وتعالى
كما يقولون علوا كبيرا وهل لعائل ان ينكر مدخلية
هذه الاسباب في هذه المستببات وبذهب ما نقوله الاشياء
او مطلقا او لعائل ان يقول ان الله تعالى يفعل بذاته
وبياض الاشياء بنفسه حتى المولى المحيى به جعل الفعل
بالمباشرة مما يمنع على الله وما لا يقدر سبحانه عليه ولعائل

ان يقول ان الله تعالى يفعل بغير اسباب وهو سبحانه سبب كل ذي سبب
 ومستبب الاسباب من غير سبب فلو قال قائل بان الله
 سبحانه جعل محمد وآله عليه السلام هم السبب الاعظم
 لوجود هذا العالم كما جعل الملائكة للذي يرايا الخبيثين
 كعزرائيل عليه السلام سببا للوفا والله سبحانه هو المستوفى
 والمحبب وجعل سببا لانقاذ العباد والله
 سبحانه هو الرزاق ذو القوت المشي وجعل الملائكة
 المخلوقين في رحم المرأة سببا لخلق الولد ونسب الله
 سبحانه هو الخالق وحده وقد قال تعالى هو الذي خلقكم
 ثم رزقكم ثم يميتكم ثم يحييكم هل من سببكم من يفعل منكم
 من شئ سبحانه وتعالى عما يشركون ومع ذلك
 قد نسب سبحانه الفعل الى الاسباب ايضا مجازا كما في قوله
 تعالى قل يوفى لكم ملك الموت الذي وكل بكم وقوله تعالى
 الذين يتوفونهم الملائكة طيبين وقوله تعالى الذين

يتوفونهم

يتوفونهم الملائكة طيبين وقوله تعالى واذ خلقنا من الطين
 كهينة الطين الا انه وقوله نعم وانه لرسول كريم اي القرآن
 مع انه قول الله وكلامه واما ان سببا عن حقيقة الا بقوله
 الحق قول الله ان الذين يكتبون الكتاب بأيديهم ثم يقولون
 هذا من عند الله ونشرنا به عن اقله قول الله تعالى
 كتبنا ايديهم وويل لهم عما يكتبون انظر الى قوله تعالى يكتبون
 الكتاب ايديهم فنسب الفعل اليهم وجعل اليد المرسية
 لظاهر الكتابية وجعل الكاتب حقيقة هو الشخص
 كما هو المعلوم ثم اراد سبحانه ان يبين ان الفعل قد ينسب
 الى السبب القريب المقارن فقال سبحانه وقول لهم ممثلا
 كتبنا ايديهم فنسب الكتابية الى اليد بعد ما نسبها اولها
 الى الشخص وهي سنة مجازية لا حقيقة كما ان نسبة الادب
 حقيقة لا مجازية فلو قال قائل ان محمدا وآله صلب الله
 صلبه وآله من اعظم الاسباب لاشراط لاجاد العالم

سبب قريب مشاب

في خلقهم ورزقهم وحيوتهم وموتهم كما ان الملائكة كذلك
في التدبيرات الخفية على القطع واليقين فاي مرد
يخافوا من محله ويخشاه واني غلو وكفر بله او اتي
صرون ينكرها فان كان ما يحصل بالملائكة تقويضاً
باطلاً فكيف يجوز على الله ان يحكم بالباطل وبسبب
الفعل اليهم ويجعلهم من اسباب الابدان والخلق والزرق
وكيف جاز هذا التقويض وصح في بعض ولا يصح في بعض
اخر ان هو لا يجاز في نفسه او مكان معانداً
او قلته معرفة الحق محمد وآله صلي الله عليه وآله انظر
الى هذا التصریح والبيان اللامع في تفسير العلامة الفاعلية
بما لا ينافي مذهب الفرق الناجية مقدار شعاع
دفعنا على ان بنوهم من كلامه دفع الله اعلام واعل
متوهماً بنوهم ان هذه التبليغ لآل محمد عليهم السلام في
العالم البشري بعد تولد من ابائهم وامهاتهم لظواهرهم

من بنوهم

من بنوهم هذا التوهم على جهة الكلية فقد خبط خطب
وانما هذه التبليغ والمدخلية لانوارهم ومقابل اسرارهم
التي خلقها الله قبل الكون والمكان وقبل الاكوان
والاعيان كانوا اوزاراً قبل خلق الخلق بتجولهم
وتقدم سونهم وتجلدهم وتبرهونهم الى ان خلق الله
الخلق من شجرة انوارهم وتولدوا حفايقهم واسرارهم
كاملت عليهم الاخبار المتواترة والتفت عليهم عقول
المتكاثرة واجمعت عليه الآراء المختلفة من العامة
والخاصة وكل من اقر محمد صلي الله عليه وآله خير البرية
فانهم اجمعوا على انه من اول من خلقه الله من كافة
الوجودات قبل آدم وحواء قبل العرش والكرسي وقبل
الروح والفلم وقبل الكا والمكان وقد اتفقت الفرق
الحقة على ان علماً عليه تلام نفس الرسول ص وتكثرت
الاخبار من طرق المتألفين ايضاً بذلك اتفقوا ايضاً

على ان الامنة الاحد عشر والصدقة الطاهرة علمها
وعليهم السلام مع النبي صلى الله عليه وآله طينته اواحدة
وحقيقة وعبر معتدة فايحى له يجرى لهم وما يخص
به من يختصون علم به الا ما استثنى به من الخصائص
لا مود خارجة عن ذاتياتهم بطوبى ذكرها الكلام فاذن
هو الا لا بعد عشر سلام انه عليهم فلو دفع الاجماع على انهم
قبل الخلق فاذن انوارهم خلقت قبل ابائهم واتهماتهم
وقبل وجود الملائكة وهذه التسبب والمدة التي
عبرنا عنها بالعلية الفاعلية انما كانت في ذلك العالم
السبب الخبيث على جهة الكثرة على الحقيقة الاولى
وان كانت على الحقيقة الشانوية في الوجودات الشانوية
وبالمجمل لقد افردنا هذه المسئلة رسالة مفردة وكرنا
فيها ما ينبغي العليل ويبرر الغليل ويدفع الالهام
والاراء الكاسدة والشبهات السوفسطائية لانه لا هل
الغلب

الفاسية ودفعنا عن عبارات مولنا واستادنا اعلى الله مقامه
ورفع في الحلة اعلامهم واهامهم ونكسنا بقوى البيان الوضحة
والبراهين اللامعة وابانهم واعلامهم ومن اراد حقا الاطلاع
فليطلبها ومرادنا في هذا المقام ذكر القرينة الواضحة والبيان الصريح
لكلام مولنا واستادنا من كلامه حق لا تورث الشبهة
ولا حصل التزبير ومع هذا كله ما سكت الشيطان عنهم وعلمنا
مما اراد منهم كما اخبر الله سبحانه في كتابه العزيز وما ارسلنا
من رسول ولا نبي اذ امتنى اليه الشيطان فامتنبه فبشر الله
ما يلقى الشيطان ثم يحكم الله الابنة والله عليهم حكيم ليحصل
ما يلقى الشيطان فتنة للذين في قلوبهم مرض والفاسية
قلوبهم وان الظالمين لفي شقاق بعيد وليعلم الذين اوتوا
العلم انه الحق من ربك فؤمنوا به لانه قلوبهم وان الله لهاد
الذين امنوا الى صراط مستقيم ولا يمتنع في القرينة كما في قول
الشاعر يمتنى كتاب الله في كل ليلة غني داود الزبور على قول

فثبت
فثبت

وفي فرائد اهل البيت عليهم السلام وما ارسلنا من رسول
ولا نبي ولا محدث بفتح الدال وقد قالوا عليهم السلام اننا
لا نعد الرجل من شيعتنا فقهها حتى يكون محدثا فقبل له
اكون المؤمن محدثا قال يكون مفهوما والمحدث المفهم
فبعد ما حظرت هذه الروايات ووضع كل شئ في موضعه
يظهر لك تأويل الآية الشريفة بجميع وجوهها
فنبصر وتدبر وادب هذه العبارات مع هذه القرين
الموضحة من عبارة القوم مثل الملاحة واضراب
حيث يتنوا كلامهم وفسرهم واوضحهم ولم يأتوا
بشيء ينافيه ويضاده وانت قد سمعت من عبارات
مولانا واستادنا قدس سره فانه ما اني بكلام غريب
عن افهام عامة الناس الا وذكرك ببياننا واضحا كما ذكرنا فان
لهم بياننا هذا فليأتوا قلوبهم بها انكم صافون
الا ان القوم المعترضين عليه اعلم الله مقامه قدراموا

امر

او افتر الوصول وفي مسئلة العلم لما ذكر ان العلم
علم حادث وعلم قديم والعلم القديم هو ذات الله
سبحانه والعلم الحادث الواقع من اللوح والسموات
الى غير ذلك من كلماته اعلم الله مقامه وهذه الكلمات
وامثالها وان لم يكن فيها صلح ولا ظهور ولا بكت
سبحانه لا يعلم الاشياء قبل حدوثها ومع هذا قد بين
مراده وكشف النقاب عن وجهه وانه ليس هو الحق
وبفتح الصادق ليهلك من هلك عن بينة ويحيى من حي
عن بينة وقال في اجوبة مسائل سئله هل معنى
العلم الحادث انه نشأ بعلم الاشياء بعد وجودها
بمعنى انه نشأ بوجد لنفسه علما لها ثم بوجد لها
قال اعلم الله مقامه ورفع في الخلد اهلامه
اقول معنى العلم الحادث انه ثبت عند
في ملكه ضبط الاشياء وحفظ صفاتها ومقاديرها

وأما إذا لم يكن ذلك بل يذكر كلاماً وبينه مرادة
 بفرضه صريحاً وبيان واضح ولا يلزم أن يكون ذلك
 الفرض في ذلك الموضع من كلامه بل يكفي إثباتها
 وبيانها بحيث يعرف ذلك من إجمال مقتضى مقالي
 وبيان لساني أو بإخبار المحققين الأخذ به عنه
 أو بالكتابة والأشكال بصريح العبارة أو بغير ذلك
 كما فعله مولانا الأستاذ اعلى الله مقامه ورفع
 في الذارين إعلانه في هو الحكم الذي يجب
 الحكم عليه على ما يقتضيه كلامه ويؤدبه
 بآياته وإن أتى بشيئين مختلفين ولم يمكن الجمع
 بينهما بما يعلم منه ولم يظهر مذهب في الخارج فيجب
 التوقف والتكوت عند لان الوقوف عند التجهات
 خفي من الاتهام في الهلكات وإن خلفت كلماته
 الآتية المعروفة بالانساب المذهب ودين فيجب الحكم
 به على ما هو

به على ما هو المعروف من مذهب والمعلوم من دينه ومثله
 لقوله تعالى ولا تقولوا لمن أتاكم منكم السلام استعفوا
 وعلم ما ذكرنا من هذا التفصيل استقر مذهب علماء
 الإسلام وعلى ذلك سجدت طريقتهم وأدائهم فلا يكون
 على أحد بالكفر إلا إذا تطابقت أقواله وكلماته
 وعباراته فيما تظاهر للناس وتجرى على دينه وحده
 بالجمع والتعديل والإسلام والكفر ولذا رأى عبد
 الحميد بن أبي محمد لما ظهر منه بعض الكلمات في بعض
 قصائده ورسائله حكم عليه جماعة بالتشيع حتى
 إن من علماء سمرقند يقولون حشر في الله معه كونه
 من المعروفين بالانساب المذهب الشيعي ونقوشه
 لمذهبهم ودفع الاعتراضات الواردة عليه مما لا ينكر
 يتبع شرحه على فحى البلاغة وأما ما ذكر في مدح أمير
 المؤمنين عليه السلام فقد بان علته من المعلوم من مذهب

لانه مقتضى يجوز تقديم المفضل على الفاضل ولا شك
ان امير المؤمنين عليه السلام عند افضل الصحابة ولكن
الحكمة اقتضت تقديم فلان فلان عليه وان كان
مروجين وليس هذا لما ذكرنا قوله في الفصيلة العينية
ورأيت من الاعتزال واننى اهوى لاهل
كلين يتبع والحاصل ان العلماء اذ اراوا كلاما
حقا من قلم يجعلونه اصلا ويجعلون غيره عليه
حتى اجروا في ابن ابي الحديد واشباهه فاختلكت
بالكبر والتعز واساطين الشريعة وهكذا ادب
علماء الرجال ولذا اختلفت احوال محدثي
وكلماتهم وطوائف واختلفت النقل عن الروايات
فيه اختلفت كلمات علماء الرجال فيه حتى ائتت
ربما تجد عالما يفاض نفسه في كتاب واحد
فضلا عن كتابين فضلا عن العلماء هذا المفيد
اعني الله مقامه

اعني الله مقامه في الاختصاص على ما نقل عنه في العوالم
مد من خواص مولانا الرضا عليه السلام محمد بن سنان ومع
ذلك قد طعن فيه وراها بالضعف وهكذا وقد فضل
القول فيه سيدنا السيد محمد مهدي الطباطبائي اعني الله
مقامه وربما يكون رجل واحد قد ضعفه المشهورون
لبعضهم من كلامه وادابيه وحواله ما يدل على حاله
فوقه كما في عثمان بن عيسى القواسمي فان المشهور
الصحيح انه ضعيف واقفي ولكن مولانا الاقا محمد باقر
البيهقي في نقله قد وثقه وبعضهم جعل من
اجمع العصاة على تصحيح ما يروي عنه وربما اختلف لحواله
بحيث يتوقف فيه العلماء ولا يكون عنه ولم يقرضوا
له بجمع وتعديل كما يظهر من تلخيص كتب الرجال
فظهر لك ان العلماء وصون الله عليهم لا يكفون
بحمد العباد كفا كانت بل ينظرون الى القرائن و

والهجات والاحوال والاطوار ثم يحكون على مقتضى
ما يظهر لهم بعد التبع التام والفحص البالغ العام
لا انهم اذا اوصيا في فرضنا ظاهر في الكفر او صريح
ثم يرون بعد ذلك عبارة ثانية موضحة وبقية
لمراد من العبارة الاولى صريحة في التوحيد والاسلام
بانه ما اراد منها الا هذا المدلول من هذه العبارة
الثانية لانه اراد من الاولى معناها ثم عدل
عنها في الثانية فانه عدل عن الدلالة ويبنى على خلاف
في المسئلة واما في الصواب الاولى فلا شك انهم لا
لا يفرصون عن الثانية ويحكون على مقتضى العبارة
الاولى لا والله ما صنع ذلك الى الآن عالم من العلماء
من جميع الملوك فضل عن المسلمين فضلا عن الفتن
الناجية والفرقة المحقة رضوان الله عليهم لا
من ابدع في الدين ولم يعرف طريقه الفقه والمجتهدين
ولا ما هو

ولا ما هو المعروف عند عامة المسلمين وانا قد تلوت
عليك من كلمات مولانا وعباراته مما يؤيد مخالفة ما
يكشف عنها صريح الكشف والتبيين وحيث لا اعتراض
عليه من جهة تلك العبارات بعد البيان والتوضيح
خروج من جادة اهل الاسلام وعن طريقه المسلمة
وابتغاء لغير سبيل المؤمنين والله سبحانه وتعالى
يقول ومن يتبع غير سبيل المؤمنين فاوله ما تولى وفضل
حجته وسواء مصير ومولا ناعلى الله مقامه ورفع
في الدارين اعلامه لم يزل على منهاج بصيرة في الدين
والتقوى وحارب على ما جرت عليه العلماء وسالك
سبيل اصحاب العصمة ائمة الهدى سلام الله عليهم
مادامت الارض والسماء ولكن القوم كما اخبر الله تعالى
عنهم بل كذبوا بما لم يحيطوا بعلمه ولما ياتهم ثاوله
واذ لم يهتدوا بهذا فسبقولون هذا انك قد علم

المرسم بقوله تعالى وما اوتيتهم من العلم الا قليلا وقوله تعالى
وفوق كل ذي علم علم عليهم وقوله تعالى ولا تقولوا لمن افق
اليكم السلام ست مؤمنا يتبعون عرض الحق النبا
وقوله تعالى الذين يحبون ان تشيع الفاحشة في الذين
امنوا لهم عذاب اليم في الدنيا والاخر وقوله تعالى
الذين يرمون المحصنات من العافلات المؤمنات
لعنوا في الدنيا والاخر وامثالها بل لقد سمعناها و
ولكن الدنيا قد اخلت في اعينهم واورقهم ذريجتها
اه اه اه فوافقه قال مير المومنين عليه السلام ولا حضور
الحاضر بوجود الناصر فما اخذه الله على العلماء ان لا
يقاروا على كظم ظالم ولا على سغب مظلوم لا لقيت
حبلها على عاربها وبقيت احزها مكاسا وها
فلا نصيب دنياكم هذه انهد عندي من عظم غيبيهم
وانني كتبت هذه الكلمات تنبيهها لمن شئت وتوصية
لمن ينبغي

فمن كلام الواضح الحق الصريح الذي لا مرية فيه
ولا شك في غيرهم ونقلناه عنه في اول هذه الرسالة
ما هو صريح في انه صلى الله عليه واله عرج بحسبه
بالكشاف البشرية وبثبابة التي هي الكف بحسبه
صعد الى العرش والى مقام قاب قوسين او ادنى كما
فصلنا وبتنا وشرحنا ووضحنا سابقا فليرجع اليه
من اراد الاطلاع على حقيقة الامر فاذا كان كذلك
وهذا دابة ودينه اعلى الله مقامه ورفع اعلامه
في ذكر المطالب وتبيينها وتفصيلها وذكر الافعال المبينة
لها والموضحة لمعانيتها والكاشفة عن حقايقها
ومبانيها وما عسى ان يوهمة المتوهم لاجل محض
اسرارها فكيف يقاس بها رائد وساو نر بعبارة
اولئك الاشخاص الذين ليس في كلامهم الدال
على مخالفة ظاهر ما عليه الفرقة المحقة في بنه وموضحة

وبيان مثبت لمرادهم الا ما ارادوا من ظواهر كلامهم
ويح فالظاهر يكون بحكم النص ويجب العمل عليه
ولكن متجهز ما تقدم واحتمال انهم ربما ارادوا غير
هذا المعنى المعروف عندهم والمتكرر على المشتم عليهم
سكت عنهم واستغفروهم كما في شرحه اعلى الله مقامه
لرسالة العلم للملاحين واما يقول قال نهي الله
عنه وقال العالم المتقن للملاحين واما هذه
مثل عبارات وذلك كله لكان يؤذعرو لفقوا
وعلم جرائرهم في تكفير مسلم العقلاء لطفتهم في
الاسلام وربى ونشأ في الاسلام واعتقد
معتقد اهل الاسلام ولما كانت كلماته ظاهرة
فيها جاهرا بالخطئة فلواني من بين كلامه على
نحو معتقد اهل البيت عليهم السلام مما هو المعروف
في مذهبه من كلماته وبياناته وبشرحاته لكان
يفعل

لمن ينصرف تدرك لمن يتذكر وانما ما للحجة على الكتاب ثم اني
اجعل القول فيها هو معتقد من هذه المسائل المأخوذة من شيخي
واستادى وادين الله هذا الاعتقاد واسمعه باسناد معتقد
مولانا وشيخنا ان افترينه في اجرامى وانا بوي مما
يخرمون قال ان الذي يجب اعتقاده
على المسلمين في معرفة اصول الدين هو ان الله سبحانه
هو الواحد المتوحد الفرد المتفرد بعبوديته وبإيجاده وخلقه
وليس له شريك ولا وزير ولا هو سبحانه باحد يشبهه ولا
يعينه احد ولا يوازيه احد فهو المنفرد المتفرد بالخالقية
والفاعلية والرازقية خلق السموات بلا عدد وسطح الارض
ظروجه ماء جدد تدل على ذلك صراحة اهل الاسلام و
الآيات المحكية كقوله تعالى هو الذي خلقكم ثم رزقكم ثم يميتكم
ثم يحييكم هل من شركائكم من يفعل من ذلكم من شيخي
سبحانه وتعالى عما يشركون وقوله تعالى اروني ماذا خلقوا

من الارض ام لهم شرك في السموات وامثالهما من الآيات
الكثيرة والاخبار المتواترة المستغنية عن البيان اعظم
مجدوق ذلك هو خارج عن دين الاسلام ومكة ب
مما جاء به سيد الانام عليه واله افضل الصلوة والسلام
ومن قال ان عليا صلوات الله عليه وسلم خالفوا
السموات والارضين فلا حظ له في الاسلام ولا هو
في عدد المسلمين ومن قال انهم خالفون باذن الله وامر
كالتشريك المنصف في الملك باذن الشريك الاخر او ك
الوكيل الفاعل باذن الموكل وامر او كالعبد الفاعل
باذن المولى السيد فمن قال هذه المقالة ودان بها
عن الاحتقا فهو كافر باليقين وخارج عن دمة المسلمين
واني ابرء الى الله تعالى منه ومن يقول بقوله ولا
في شك كفرهم وانهم ملعونون على لسان داود وعيسى
مريم وهو قول مولانا الصادق من قال نحن خالقون

بالحمد لله
وقد كفى لانا الاذن والامر على الاول بنا في توحيد الله
وبقيت الشريك له تعالى وعنه الثاني والثالث
يستلزم اخرا الى الحق عن الخلق والتعطيل وضرب في الدين
قضت على فساد كل ذلك على اليقين والادلة القطعية
من العقلية والنقلية والله على بطلانهم وكفر القائلين
به وانه شرك من اليهود والمضاهين الغلاة صغروا
عظمة الله وكل من ينعم ان لا يستغلا لا وتد تابلدون الله
اسجانه فهو كافر ايضا فمن جهلهم سلام الله عليهم العلة لقائه
بالمعان التي ذكرت لك كلها هي الظاهر من المعرفة بين
الخلق فاني ابرء الى الله منه وادبر الله كفره واما
اطلاق امثال هذه العبارات وارادة النجاء النجوزات
ووضع الاصطلاحات وقصد معنى صحيح بطريق ظاهر
الشرع الا نورد بين هذه الفرقة الناجية كما قل عز وجل
واذ تخلق من الطين كهيئة الطير فنفخ فيه طيرا فادري

وقال عز وجل نبارك الله احسن الخالقين وقال
 عز وجل وتخلقون انكا وكذلك ما في الزوايا كما ثلونا
 عليك سابقا فقد دفع فلا بد ان نجل انما هذه
 الاطلاقات على اللغة الصحيح الذي يطابق ظاهر الشرع
 لان صدور هذه العبارات من الشارع قطعي كما سمعت
 من القرآن وعدم اداها ما هو المعروف المتبادر من المعاني
 التي ذكرت قطعي ايضا فوجب حمل على الجوز والخطا
 ولا غشوات وكذلك يجب على المسلمين اعتقاد ان الله
 سبحانه عالم بذاته العلم عين ذاته وانما يعلم الاشياء
 كلها وجوئها وعلوها وسفلها وجميع ذواتها انما
 بكمال التفصيل قبل وجودها وبعد وجودها ومع وجودها
 بلا تغير فمن انكر ذلك فهو كافر بربيه الى الله تعالى
 منه بوء الله منه ورسوله والائمة الطاهرين
 وكذلك يجب عليهم الاعتقاد بان رسول الله صلى الله

عليه السلام

عليه واله ثابا له وصعد بما ذكرنا السموات حتى وصل
 الى العرش وبلغ الى عظم قاب قوسين او ادنى ومن لم
 يعتقد ذلك نبه الى الله تعالى وكذا يجب عليهم الاعتقاد
 بان الخلق بعد الموت في المحر الجاهلون بايديهم
 واجسادهم للنهاية العصرية بحيث لو ذلتها في الدنيا
 والاخرى لم يتفاوت قدر حيزه خذل ونبه الى الله تعالى
 ممن قال بغير هذا واعتقد بغير هذا فكل من انكر
 المعاد المحسماني فهو كافر ملعون لعن الله فائله وغلبه
 ما انواع العذاب ثماني اعتقد واجزم واقول بلسان
 حالي ومقالي وجباني واركاني وسري وعلائي ان
 ظاهر ما عليه الفرقة المحقة هو الحق الذي لا شك فيه
 ولا ريب بغيره وكل مذهب با اعتقاد او قول او فعل
 يخالف ما عليه الفرقة المحقة فذلك باطل عاقل فاسد
 كاسد ابرء الى الله تعالى الى رسوله والائمة

الظاهر من سلام الله عليهم من ذلك القول والاعتقاد
 وجميع كلماتنا واولنا في جميع مصنفاتنا واولنا
 واجوبتنا للسائل لا يخرج عما عليه الفرقة المحقة
 فاذا وجدتم كلاماً متشابهاً او ما في ظاهره المناقاة
 فدون الى المحكمات وادروا الحدود وما لشبهات ولا تقول
 لمن اتى اليكم التسليم من مولانا ولا تكونوا كما قال عز وجل
 بل كذبوا بما لم يحيطوا به وما بان لهم تاويله ولا حول
 ولا قوة الا بالله العلي العظيم والسلام على تابع
 الهدى وحشي عوافب الردى واعلم اني قد اعذرت
 وانذرت وبيّنت وفصلت واوضحت ولم اشرك لذي
 مقال مقالاً ولا لذي عجز حضاماً وجداً وبيّنت
 ان مولانا او استلنا ما خالف المعروف بين الفرقة المحقة
 فضلاً عن المعروف بين المسلمين قد شرع وذر في
 شاء عليهم ومن شاء فليكفر والرجع الى الله والمثلث

عند محمد

فاصبر على ما آتاك
 من كتابه
 فاصبر على ما آتاك
 من كتابه

والحكم لله لا حول ولا قوة الا بالله قد فرغ من نسخها

عصر يوم الخميس الحادي عشر من شهر ذي قعدة الحرام ١٢٤٢

حامداً مصلياً مستغفراً

كبير المحققين الفقير عبد الله

الذي لا يؤمن بغيره

شهر ذي قعدة الحرام ١٢٤٢



اوراقها
۵۳۳

۶۱
۱۲
۱۲

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين
الذين هم خلائفنا
في الأرضين
والسموات
والجنان
والذين هم
أئمتنا
في كل زمان
ومكان
والذين هم
أركاننا
في كل دين
وملة
والذين هم
أركاننا
في كل شأن
ومعاش
والذين هم
أركاننا
في كل شأن
ومعاش



نارنگه و گلاب

در این روزها که در این وقت است

در این روزها که در این وقت است